



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# رہز عا شورا

دس بندگی از سیرت حسینی علیہ السلام

سید محمد بن ہاشم  
بہشتیام سعید تقدس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# رمز عاشورا : درس بندگی از سیرت حسین علیه السلام

نویسنده:

سید محمد بنی هاشمی

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۰	رمز عاشورا: درس بندگی از سیرت حسین علیه السلام
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۲۲	مقدمه
۲۶	مدخل
۲۶	اشاره
۲۸	پرسش های مطرح در این بحث
۳۴	فصل اول: شکست تحلیل های بشری
۳۴	(۱) ناهمخوانی حرکت سیدالشهدا علیه السلام با حساب و کتاب های بشری
۳۷	(۲) شایع بودن سرنوشت سیدالشهدا علیه السلام در میان دوست و دشمن
۳۷	(۲-۱) خبر ام سلمه و ابن عباس
۳۸	(۲-۲) با خبر بودن معاویه از سرنوشت امام حسین علیه السلام و پیش بینی وی برای یزید
۳۸	اشاره
۳۹	(۲-۲-۱) از میان رفتن مخالفان جدی جانشینی یزید توسط معاویه
۴۱	(۲-۲-۲) سفارش معاویه به یزید درباره سه نفر
۴۳	(۲-۲-۳) بی سیاستی و حماقت یزید
۴۶	(۲-۳) خوف سیدالشهدا علیه السلام از تعدی بنی امیه
۴۶	اشاره
۴۷	(۲-۳-۱) مطلوب بنی امیه: خون سیدالشهدا علیه السلام
۴۹	(۲-۳-۲) تحلیل مرحوم علامه مجلسی رحمه الله درباره قصد بنی امیه
۵۰	(۲-۳-۳) اضطرار سیدالشهدا علیه السلام به روایت مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمه الله
۵۳	(۳) حرکت سیدالشهدا علیه السلام و تنزه از «سیاست ورزی»
۵۳	(۳-۱) رد پیشنهاد طرمّاح بن عدی

۵۶	۳-۲) تحلیلی بر شکل حرکت سیدالشهدا علیه السلام
۵۹	جمع بندی و نتیجه گیری فصل اول
۶۰	فصل دوم: صبغه غیبی و الهی حرکت حسینی
۶۰	۱) علم الهی امام حسین به تفصیل جریان شهادتشان
۶۰	اشاره
۶۱	۱-۱) خبر دادن امام حسین علیه السلام به ام سلمه
۶۲	۱-۲) اخبار امام حسین علیه السلام به اجته
۶۳	۱-۳) تصریح مرحوم علامه مجلسی رحمه الله به علم امام علیه السلام
۶۳	۱-۴) علم ائمه علیهم السلام به زمان مرگ و تفصیل آن
۶۳	اشاره
۶۴	۱-۴-۱) تعلیم الهی بسته به خواست امام علیه السلام
۶۴	۱-۴-۲) مرگ آگاهی امام معصوم علیه السلام
۶۵	۱-۴-۳) مرگ آگاهی امام موسی بن جعفر علیهما السلام
۶۶	۱-۴-۴) مرگ آگاهی امام زین العابدین علیه السلام
۶۶	تلازم نداشتن علم امام به هنگام مرگ با «خودکشی»
۶۸	۲) پیمان الهی برای تن دادن به شهادت
۶۸	اشاره
۶۹	۲-۱) عهد الهی با ائمه هدی علیهم السلام
۷۰	۲-۲) عهد الهی با سیدالشهدا علیه السلام در عین نهی اشقیا از تعدی
۷۲	۲-۳) عهد الهی با امام زین العابدین و صادقین علیهم السلام
۷۴	۳) تخییر امام علیه السلام در انتخاب شهادت
۷۴	۳-۱) مختار بودن امام علیه السلام در پذیرش تقدیر الهی بر شهادتش
۸۰	۳-۲) تخییر امیر مؤمنان علیه السلام در تن دادن به شهادت
۸۰	اشاره
۸۱	۳-۲-۱) حَیَّرَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ
۸۲	۳-۲-۲) دو روایت معارض و توضیح مرحوم علامه مجلسی رحمه الله

۸۴	..... ۳-۳) تخییر امام موسی بن جعفر علیهما السلام در تن دادن به زندان و شهادت
۸۶	..... ۳-۴) عرض نصرت بر سیدالشهدا علیه السلام و انتخاب لقاء الله
۹۱	..... ۳-۵) امر محتوم اختیاری
۹۳	..... جمع بندی و نتیجه گیری فصل دوم
۹۶	..... فصل سوم: مشیت الهی: کشته دیدن امام حسین علیه السلام
۹۶	..... (۱) مشیت الهی در حرکت امام حسین علیه السلام
۹۶	..... اشاره
۹۶	..... (۱-۱) با خبر شدن امام حسین علیه السلام از مشیت الهی، در روایای صادق
۹۸	..... (۱-۲) معنای مشیت الهی بر شهادت امام علیه السلام و اسارت اهل بیت علیهم السلام
۹۹	..... (۱-۳) امکان مشیت تکوینی الهی نسبت به امری در عین نهی تشریحی از آن
۱۰۲	..... (۱-۴) مشیت الهی نسبت به شهادت امام علیه السلام در عین نارضایی خدا از اشقیا
۱۰۲	..... (۱-۵) بدا پذیری تقدیرات الهی پیش از عینیت خارجی آن ها
۱۰۵	..... (۱-۶) معنای رضای الهی به «شهادت» سیدالشهدا علیه السلام
۱۱۰	..... جمع بندی و نتیجه گیری فصل سوم
۱۱۲	..... فصل چهارم: سیدالشهدا علیه السلام؛ قتل بندگی خدا
۱۱۲	..... (۱) آثار و برکات خروج سیدالشهدا و لزوم خط نشدن آن ها با علت
۱۱۲	..... اشاره
۱۱۴	..... (۱-۱) اتمام حجت و گزینش راه «سعادت» یا «شقاوت» از سوی مردم
۱۱۶	..... (۱-۲) آزمون مردمان و پناه بخشی شیعیان
۱۲۰	..... (۱-۳) نجات بندگان از جهالت
۱۲۲	..... (۱-۴) فرار از بیعت با ذلت
۱۲۲	..... اشاره
۱۲۳	..... (۱-۴-۱) خواسته اشقیا از امام حسین علیه السلام: بیعت با ذلت
۱۲۷	..... (۱-۴-۲) بایی انت و امی!
۱۲۹	..... (۱-۵) امر به معروف و نهی از منکر
۱۳۳	..... (۲) نقش مؤثر معیارهای الهی در تحلیل حرکت امام حسین علیه السلام

- ۱۳۳ ..... اشاره
- ۱۳۵ ..... (۲-۱) برخوردهای متفاوت امام علیه السلام با افراد مختلف
- ۱۳۵ ..... اشاره
- ۱۳۸ ..... (۲-۲) تکلیف امام مانند ما نیست
- ۱۴۳ ..... (۳) سز جانفشانی سرور و سالار شهیدان علیه السلام
- ۱۴۳ ..... (۳-۱) پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام؛ محبوب های بالذات خداوند
- ۱۴۳ ..... اشاره
- ۱۴۴ ..... (۳-۲) بلا یا و کم طاقتی ما
- ۱۴۶ ..... (۳-۳) تجلی اوج بندگی خدا در سیره سیدالشهدا علیه السلام
- ۱۴۹ ..... (۳-۴) برخی از سختی های جانفرسای اباعبدالله علیه السلام در روز عاشورا
- ۱۵۱ ..... (۳-۵) خدا راضی به رضای امام علیه السلام؛ امام علیه السلام طالب رضای خدا
- ۱۵۲ ..... (۳-۶) رضوان الهی: پاداش صبر سیدالشهدا علیه السلام
- ۱۵۴ ..... جمع بندی و نتیجه گیری فصل چهارم
- ۱۵۶ ..... فصل پنجم: رضی الله عنهم و رضوا عنه
- ۱۵۶ ..... (۱) راضی شدن پیامبر و حضرت زهرا به قضای الهی درباره سیدالشهدا علیه السلام
- ۱۵۶ ..... اشاره
- ۱۵۷ ..... (۱-۱) اعلام واقعه، قبل از تولد امام حسین علیه السلام
- ۱۵۷ ..... (۱-۱-۱) اخبار الهی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیهما السلام
- ۱۵۸ ..... (۱-۱-۲) کسب رضای نبوی و فاطمی با «قرار دادن نسل ائمه از سیدالشهدا علیه السلام»
- ۱۵۹ ..... (۱-۱-۳) غمزدگی حضرت زهرا علیها السلام در هنگام حمل امام حسین علیه السلام
- ۱۶۲ ..... (۱-۲) اعلام واقعه در دوران حمل امام حسین علیه السلام و پس از ولادت ایشان
- ۱۶۳ ..... (۱-۳) اعلام واقعه در هنگام خردسالی آن حضرت
- ۱۶۳ ..... (۱-۳-۱) نفرین نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر قاتلان امام حسین علیه السلام
- ۱۶۴ ..... (۱-۳-۲) یاد کرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از انصار امام حسین علیه السلام
- ۱۶۵ ..... (۱-۳-۳) گریه آسمانیان و زمینیان بر شهادت امام حسین علیه السلام
- ۱۶۷ ..... (۱-۳-۴) شهادت: بهترین مرگ



- ۱۶۹ ----- ۱-۳-۵ فضایل بی نظیر زوّار و گریه کنندگان امام حسین علیه السلام
- ۱۷۱ ----- ۱-۳-۶ درجه خاصّ سیدالشّهدا علیه السلام در عوض شهادت ایشان
- ۱۷۳ ----- ۱-۳-۷ شاخص ترین پاداش های الهی به سیدالشّهدا علیه السلام
- ۱۷۴ ----- ۲ گوشه ای از عبادات سیدالشّهدا علیه السلام
- ۱۷۴ ----- اشاره
- ۱۷۴ ----- ۲-۱ رضا و صبر
- ۱۷۹ ----- ۲-۲ حالات متضاد امام حسین علیه السلام در پی رضا و صبر
- ۱۸۰ ----- ۲-۳ انگیزه های گریه بر سیدالشّهدا علیه السلام
- ۱۸۳ ----- جمع بندی و نتیجه گیری فصل پنجم
- ۱۸۶ ----- فهرست منابع
- ۱۹۰ ----- درباره مرکز

## رمز عاشورا: درس بندگی از سیرت حسین علیه السلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه : بنی هاشمی، سید محمد، 1339 -

عنوان و نام پدیدآور : رمز عاشورا: درس بندگی از سیرت حسین علیه السلام / محمد بنی هاشمی؛ به اهتمام سعید مقدس.

مشخصات نشر : تهران: منیر ، 1390.

مشخصات ظاهری : 128 ص.

شابک : 4-295-539-964-978

عنوان دیگر : درس بندگی از سیرت حسین علیه السلام.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61ق.

موضوع : حسن بن علی (ع)، امام دوم، 3 - 50ق.

موضوع : واقعه کربلا، 61ق.

موضوع : عاشورا

شناسه افزوده : مقدس، سعید، 1358 -

رده بندی کنگره : BP41/5 /ب 883 ر 1390

رده بندی دیویی : 297/9534

شماره کتابشناسی ملی : 2517643

ص: 1

اشاره

























بسم الله الرحمن الرحيم

تقديم به

نازدانه خردسال سيّد الشهداء عليه السلام

که با دیدار سر بریده پدر به شهادت رسید

از جانب

بزرگ سردار سالار شهیدان

جناب حبيب بن مظاهر اسدی رضوان الله عليه

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جان ها همه پروانه اوست؟

وقتی از سيّد و سالار شهیدان حضرت حسين بن علي عليهما السلام سخن می گوئیم، دل های مؤمنان حالات مختلفی نسبت به ایشان پیدا می کند. از طرفی جاذبه محبت آن عزیز آرامش و قرار را از انسان می گیرد و از طرف دیگر احساس کوچکی و خضوع خاصی در برابر عظمت آن بزرگ بر شانه انسان سنگینی می کند. محرم که می رسد نام و یاد امام حسين عليه السلام همه قلب انسان را فرامی گیرد و خاطره مصیبت هایش شراره های سوز و گداز را در دل ها می افروزد.

سخن گفتن از ابعاد عظمت آن حضرت بسیار سخت است و کاوش در رمز و راز عاشورای او نیز به همان اندازه سخت. هر عاشورایی که می رسد سؤال ها و ابهام های همیشگی در ذهن ها قوت می گیرد:

- علت پيشامد کربلا چه بود؟

ص: 13

- چرا امام علیه السلام از بیعت با یزید امتناع ورزیدند؟ آیا به هدف خود رسیدند؟

- مگر امام علیه السلام بی وفایی کوفیان را نمی دانستند؟ پس چرا اصرار به رفتن خود و خانواده شان به کوفه داشتند؟

- آیا شهادت سیدالشهدا علیه السلام به مشیت الهی بود؟ و معنای صحیح آن چیست؟

- آیا اختیار امام علیه السلام در وقوع تقدیر الهی تأثیری داشت؟ چگونه؟

- حرکت امام علیه السلام به امر خدا چگونه با محاسبات عادی بشری سازگار است؟

- آیا از سخنان امام علیه السلام به افراد مختلف می توان به رمز و راز عاشورا پی برد؟

- این ها نمونه هایی از پرسش هایی است که ذهن بسیاری از دوستداران سید و سرور شهیدان را درگیر می کند. هرکس دوست دارد پاسخ درست آن ها را بداند، اما وقتی از پاسخ های داده شده قانع نمی شود، بر سر دوراهی قرار می گیرد: یا به بعضی از اعتقاداتش - که از کودکی با آن ها زندگی کرده مانند این که امام علیه السلام در حرکت به سوی کربلا از شهادت خود آگاه بوده اند - شک می کند و یا این که از خیر پیدا کردن جواب صحیح آن ها می گذرد تا لااقل آرامش روحی خود را حفظ نماید.

چگونه می توانیم به صحت پاسخ های داده شده اطمینان پیدا کنیم؟ اصولاً تحلیل و تفسیر زندگانی ائمه علیهم السلام چگونه ممکن است؟ آیا ضوابط و معیارهای حاکم بر زندگی ما شامل عملکرد پیشوایان معصوم ما هم می شود؟ آیا ائمه طاهرین علیهم السلام در همه وظایف و تکالیف

ما با ما مشترکند؟ علوم غیبی و الهی ایشان چه تأثیری در موضع گیری هایشان داشته است؟ آن چه خدا به طور خاص از آن ها خواسته و یا به اختیار خودشان گذاشته، شامل چه چیزهایی می شود؟ اگر پاسخ صحیح این پرسش ها را بدانیم، آن گاه می توانیم در مورد حرکت سیدالشهدا علیه السلام که منجر به واقعه عاشورا شد، تحلیل صحیح و مطابق با واقع ارائه دهیم. در این نوشتار سعی شده سر نخ های این پاسخ ها ارائه شود. تفکیک جنبه الهی و بشری در امامان معصوم علیهم السلام و خلط نکردن احکام این دو جنبه با یکدیگر، نقش مهمی در معرفت صحیح نسبت به حضرات معصومین علیهم السلام و تحلیل و تفسیر حرکت های ایشان دارد و این نکته مهم ترین محور در بحث فعلی است. با توجه عمیق به همین نکته روشن می شود که در حرکت سیدالشهدا علیه السلام رمز و رازی نهفته که با علوم عادی بشری قابل کشف نیست. این جنبه از سیره ایشان را باید فقط تعبداً پذیرفت. اما مطالبی که خود حضرت در پاسخ به سؤالات و اعتراضات دیگران فرموده اند، هرکدام نشان نگر حکمتی از حکمت های حرکت ایشان می باشد.

در کتاب حاضر تفصیل و توضیح همین مطالب آمده است که امیدواریم گامی در جهت تبیین این موضوع مهم و اساسی برداشته شده باشد. ما ادعا نمی کنیم که حق مطلب را ادا کرده ایم و علاقمندیم صاحب نظرانی که مبنای اصلی کتاب را می پذیرند، به تکمیل و رفع نقائص احتمالی آن پردازند.

این مطالب ابتدا در طول دو ماه محرم و صفر سال 1432 قمری در



جمعی معتقد به مبانی امامت شیعی تدریس و سپس توسط یکی از افراد حاضر در آن جمع به طور کامل از نوار پیاده و ویرایش شده است. در مرحله سوم با همت جناب آقای سعید مقدس به صورت فعلی درآمده است. در متن کتاب، نحوه ارائه و لحن گفتاری آن حتی المقدور حفظ شده و اصلاحات عمدتاً در ترتیب و نوع تنظیم مباحث اعمال شده است.

خداوند را به حق و آبروی حضرت سیدالشیهدا علیه السلام می خوانیم که این تلاش را از همه کسانی که در به ثمر رساندن آن سهیم بوده اند، به فضل و کرمش بپذیرد و آن را وسیله ای برای تقرب بیشتر خوانندگان به آستان مقدس و ملکوتی آن محبوب دل ها قرار دهد.

این هدیه ناقابل را از جانب بزرگ سردار سالار شهیدان جناب حبیب بن مظاهر اسدی رحمه الله به پیشگاه نازدانه خردسالی که پس از تحمّل مصیبت های سخت در فراق، با وصال سر بریده پدر به شهادت رسید، تقدیم می کنیم به این امید که حضرت رقیه علیها السلام به پاس فداکاری ها و جانفشانی های آن سرلشکر فقیه، ما را در دنیا و آخرت نزد پدرش شفاعت نماید.

ایام ولادت امام رؤوف

ذی القعدة 1432

مهر ماه 1390

سید محمد بنی هاشمی

ص: 16

هدف از بحثی که در خصوص ماجرای عاشورا و حادثه کربلا آغاز می‌کنیم این است که بتوانیم با توجه به فرمایش‌های اهل بیت علیهم السلام به گوشه‌هایی از رمز و راز این حادثه دست یابیم. البته مقصود ما فقط کنجکاوی و ارائه تحلیل و توضیح درباره این واقعه نیست. بلکه غایت اصلی از این رهگذر، کسب رتبه‌های بالاتری از معرفت خداوند متعال و امام علیه السلام است.

در قضیه کربلا و مصیبتی که بر امت اسلام و مسلمانان وارد شد، اسراری نهفته است که اگر مقداری روشن گردد، انسان می‌فهمد تمام این جانفشانی‌ها و فداکاری‌هایی که سیدالشهدا علیه السلام و اصحاب ایشان کردند، نبوده جز به خاطر معرفت و بندگی خدا.

این بحث در واقع توضیح سیره کسانی است که خدا را به شایستگی شناخته‌اند «عرفوا الله حق معرفته»<sup>(1)</sup>. از خداوند کمک می‌خواهیم که توفیق دهد به این هدف برسیم و انشاءالله معرفت ما به سیدالشهدا علیه السلام، 7.

ص: 17

و معرفت‌مان به خدا از این طریق بیشتر گردد و در صف «محبّین نمط اعلی» (بالاترین رتبه محبّان آن حضرت) قرار بگیریم؛ آن محبّانی که امام صادق علیه السلام درباره شان فرموده اند:

أَحِبُّونَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ.

ما را در پنهان و آشکار دوست می دارند.

صدر ویژگی های ایشان و محور آن، این است که «حقّ معرفت خدا» را دارا هستند. (1)

در تاریخ دو مقطع وجود دارد که واقعاً بسیار پر رمز و راز است:

یکی مقطع غیبت امام عصر علیه السلام است که ما هم اکنون در آنیم. این مقطع بسیار پیچیده و پر رمز و راز است. درباره آن تحلیل های زیاد و عمدتاً نادرستی صورت گرفته است و انسان هر بار با یک نظریّه نور در این باره مواجه می شود که نشان می دهد چه قدر هضم قضیه غیبت امام عصر علیه السلام سنگین است.

دیگری مقطع پایانی زندگی سیدالشهدا علیه السلام است، آن زمان که از مدینه حرکت کردند و سفر شگفت آور خود را شروع نمودند، تا روز عاشورای همان سال که بیش از پنج ماه به طول انجامید. در این باره نیز تحلیل های فراوانی ارائه شده و کتاب های بسیاری انگاشته شده است. اسراری که در این جا نهفته، حیرت انگیز است و امتحانی که خود سیدالشهدا علیه السلام در پیشگاه خدا دادند بسیار امتحان عجیبی بوده و مقامی که ایشان به خاطر موفقیّت و سربلندی در این امتحان نزد خداوند پیدا کرده اند از حدّ ادراک ما فراتر است. 6.

ص: 18

مهم ترین پرسش هایی که در این حرکت امام علیه السلام مطرح بوده و هست عبارتند از:

اول: چرا امام حسین علیه السلام با یزید بیعت نکردند؟

در صورتی که پاسخ داده شود: «یزید بدعت گذار بود و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده بود»، می توان گفت معاویه هم همین طور بوده است. او 20 سال بعد از صلح با امام حسن علیه السلام زنده بود. امام حسن و امام حسین علیه السلام - هرکدام ده سال و مجموعاً بیست سال - در زمان امامتشان با معاویه هم عصر بودند. و سیدالشهدا علیه السلام - مانند برادرشان - در برابر معاویه بدعت گذار سکوت فرمودند.

دوم: آیا یزید خطرناک تر از معاویه بود؟ چه تفاوت هایی بین معاویه و یزید وجود داشت؟

اگر تسلیم ولایت امر مسلمین (1) به معاویه و دست دادن با او اشکال نداشت، چرا سیدالشهدا علیه السلام نیز همین رویکرد را در برابر یزید اتخاذ نکردند؟ نیز امیرالمؤمنین علیه السلام، در زمان آن سه خلیفه بالآخره با آن ها بیعت نمودند. اما امام حسین علیه السلام در برابر یزید حاضر به این کار (5)

ص: 19

---

1- این تعبیر در خود صلح نامه آمده است که امام حسن علیه السلام ولایت امر مسلمین را به شرط عمل بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سیره خلفانی صالح به معاویه سپردند. به بخشی از متن صلح نامه بنگرید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هَذَا مَا صَلَّحَ عَلَیْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مُعَاوِیَةَ بْنَ أَبِي سَفْیَانَ صَلَّحَهُ عَلَیْ أَنْ یُسَلَّمَ إِلَیْهِ وَلا یَؤْمَرُ الْمُسْلِمِیْنَ عَلَی أَنْ یَعْمَلَ فِیْهِمْ بِکِتَابِ اللّٰهِ وَ سُنَّةِ رَسُوْلِهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ وَ سِیرَةَ الْخُلَفَاءِ الصَّالِحِیْنَ (بحار الانوار، ص 44، ص 65)

نشوند. مگر یزید چه تفاوتی با معاویه داشت؟

در تاریخ آمده است که معاویه پس از صلحش با امام حسن و امام حسین علیهما السلام، هر دو بزرگوار را به شام احضار کرد. و این بزرگواران نیز پذیرفتند. معاویه از ایشان خواست بیعت کنند. ایشان نیز در حضور مردم با معاویه بیعت کردند. (1) همین امام حسین علیه السلام که در آن جا بیعت کردند چرا پس از آن بیعت با یزید را نپذیرفتند؟

آیا به این دلیل که معاویه آدم زیرک و سیاسی بوده است؟ آیا به این علت بود که با معاویه بیعت کردند اما با یزید بیعت نکردند؟ یعنی یزید خطرناک تر از معاویه بوده است؟

جواب این سؤال، ساده نیست. بستگی به این دارد که خطرناک تر بودن را به چه بدانیم؟ آیا خطرناک تر بودن یزید، به خاطر تظاهر او به فسق بود؟ بدین خاطر بود که علنی شرب خمر می کرد، علنی حرام های الهی را مرتکب می شد و معاویه این چنین نبود؟

ممکن است کسی بگوید مکر و حيله معاویه خطرناک تر از این روش یزید بوده است. چون او با همان دغل کاری و فریبکاری اش دین را از درون خالی می کرده است. این حرف درست است یا غلط؟ آیا می شود آن را پذیرفت یا نمی شود پذیرفت؟

سؤم: آیا امام حسین علیه السلام - صرف نظر از بیعت خواستن یزید از ایشان - قیام کردند؟

برخی معتقدند اگر یزید از امام حسین علیه السلام بیعت نمی خواست باز 1.

ص: 20

---

1- بحار الانوار، ص 44، ص 61.

هم ایشان قیام می کرد:

حتی اگر یزید از آن حضرت تقاضای بیعت نمی کرد و متعرض ایشان نمی شد و بلکه به فرماندار خود در مدینه دستور تجلیل و تکریم آن جناب را می داد و حتی قسمتی از مملکت پهناور اسلامی آن روز را که متشکل از کشورهای مصر و شام و عراق و ایران و حجاز و روم و یمن بود به آن حضرت واگذار می کرد و مثلاً می گفت استان عراق یا حجاز یا ایران تحت سیطره شما باشد و شما کاری به کار من در مناطق دیگر حکومتی نداشته باشید و فرضاً کوفیان نیز از ایشان دعوتی نکرده بودند، آیا در این صورت آن حضرت باز هم در مدینه ساکت می نشست؟ و به زندگی مرفه و آرام خویش ادامه می داد و یزید را وا می گذاشت که به حکومت نامشروع خود در هتک حرمت اسلام و قرآن و ظلم و ستم بر مسلمانان در ترویج فساد و فحشا در بلاد اسلامی ادامه دهد؟ این چنین رفتاری از آن حضرت هرگز متصور نیست. بلکه وقتی می دید معروف، متروک است و منکر رایج، باز احساس تکلیف می کرد.

چنین تحلیلی تا چه حد مقرون به صواب و منطبق بر واقعیات تاریخی و تبیین های روایی است؟ طبق این چنین تحلیلی، انگیزه اصلی امام حسین علیه السلام همان امر به معروف و نهی از منکر است. در فرمایش های خود سیدالشهدا علیه السلام هست که:

إِنِّي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا، وَلَا بَطْرًا، وَلَا مُفْسِدًا، وَلَا ظَالِمًا؛ وَأِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَابِي

ص: 21

من از سر شادی و سرمستی و تباهکاری و ستمگری قیام نکردم، بلکه برای خواستار شدن اصلاح در امت جدم به پا خاستم، و اکنون می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، و بر روش جدم و پدرم علی بن ابی طالب راه بروم.

تعبیر «قیام» در همین جا به کار می رود.

باید دید به کار بردن خود این تعبیر بر چه فرضیه و اساسی است؟ به چه معنا می توانیم بگوییم حضرت قیام کردند؟ خصوصاً اگر یزید بیعت نمی خواست آیا باز هم حضرت قیام می کردند؟ یا نمی توانیم این را بگوییم؟ بستگی به این دارد که نظریه ما چه باشد.

چهارم: آیا دعوت کوفیان تأثیری در حرکت سیدالشهدا علیه السلام از مکه داشت؟ و آیا پاسخ به این دعوت بر امام علیه السلام واجب بود؟

برخی قائلند که همین دعوت کوفیان باعث شد امام حسین علیه السلام به سمت کوفه بروند. یعنی اگر آن ها دعوت نکرده بودند حضرت هم این کار را نمی کردند. اما بعد از دعوت آن ها، اگر حضرت جواب نمی دادند، شرعاً در پیشگاه خدا مسؤول بودند. اینان معتقدند که تا قبل از این دعوت، حجّت بر حضرت تمام نبوده است اما بعد از دعوت آن ها، حجّت بر ایشان تمام شده و «باید» به سمت کوفه می رفته اند.

پنجم: آیا امام علیه السلام این بی وفایی کوفیان نسبت به خودشان را می دانستند؟<sup>9</sup>.

ص: 22

پرسش این است که به چه دلیل امام علیه السلام به اطلاعاتی که دیگران به ایشان می دادند ترتیب اثر نمی دادند؟ افرادی مثل عبدالله بن عمر یا محمد بن حنفیه و ابن عباس، حضرت را نصیحت می کردند که «مگر شما کوفیان را نمی شناسید؟ این ها با برادر و پدرتان چنان کردند. باز هم شما به کوفیان امید بسته اید؟!»

آیا امام حسین علیه السلام به اندازه ابن عباس و ابن عمر از اوضاع اطلاع نداشتند و کوفیان را نمی شناختند؟ با وجود این زمینه ها و نصایح، حرکتشان به سمت کوفه، کار موجهی بود؟ حساب کردن روی آن نامه ها کاری منطقی و عقلایی بود؟ آیا ایشان این را تشخیص نمی دادند؟ اگر بخواهیم تنها یک توجیه ظاهری بکنیم، باید بگوییم به نظر نمی آید که امام علیه السلام می توانستند روی کوفیان حسابی باز کنند. اما در عین حال می بینیم که ایشان جناب مسلم را فرستادند. جناب مسلم هم در آن جا رفت و بیعت گرفت و به امام علیه السلام پاسخ داد: «بیاید که هجده هزار نفر از مردم بیعت کرده اند». (1) واقعیت چه بوده؟ در واقع امر چه قدر می توان جواب مثبت به کوفیان را، انگیزه حرکت امام حسین علیه السلام به کوفه دانست؟

ششم: وقتی بی وفایی کوفیان ظاهر شد چرا امام علیه السلام قبل از رسیدن به کربلا بازنگشتند؟

در جریان حرکت به کوفه، وقتی خبر شهادت حضرت مسلم به عقیل آمد، حضرت پرسیدند: حال چه کنیم؟ فرزندان مسلم گفتند: 5.

ص: 23



«باید ادامه دهیم». حضرت هم فرمودند: «ادامه می دهیم».(1) یعنی برنگشتند. در حالی که آن جا هنوز حُرّ به حضرت نرسیده و ایشان را مجبور نکرده بود که فرود آیند و بمانند. چطور شد که حضرت برنگشتند؟ اگر واقعاً قصد بازگشت داشتند چرا همان جا برنگشتند؟ در روز عاشورا و در خود صحرای کربلا، خود ایشان به اشقیای فرمودند: «بگذارید من بروم، به مأمنی می روم و شما وا می گذارم».(2) اگر واقعاً می خواستند به نقاط دوردست بروند، چرا قبل از این که گرفتار اشقیای شوند نرفتند؟ چرا قبل از این که می دانستند اگر بیایند گرفتار می شوند - و این را از روی همان حساب های ظاهری هم می شد فهمید چه رسد براساس علم امامت - باز آمدند و بعد خود شهید و خانواده شان اسیر شدند؟

این ها سؤالاتی است که در لایه بیرونی و ظاهری این بحث، به ذهن می رسد. در این نوشتار برای یافتن پاسخ به پرسش های فوق تلاش می کنیم.(5)

ص: 24

- 
- 1- الارشاد، ج 2، ص 75، راوی می گوید: ... فنظر إلى بنی عقیل فقال ما ترون فقد قتل مسلم فقالوا و الله لا نرجع حتی نصیب بأرنا أو نذوق ما ذاق فأقبل علينا الحسين عليه السلام و قال لا خیر فی العیش بعد هؤلاء فعلمنا أنه قد عزم رأیه علی المسیر...
  - 2- در روز عاشورا فرمودند: اذ کرهتمونی فدعونی انصرف عنکم الی مأمنی من الارض (تاریخ طبری، ج 5، ص 425)

### 1) ناهمخوانی حرکت سیدالشهدا علیه السلام با حساب و کتاب های بشری

چنان که در مدخل بحث گفته شد یکی از مؤلفه های مهم در تحلیل حرکت سیدالشهدا علیه السلام مسأله «دعوت کوفیان» است. برخی حکم کرده اند که وقتی به حسب ظاهر بیش تر از بیست هزار نفر از آنان با مسلم بن عقیل بیعت کردند و دوازده هزار نامه از طرف کوفیان به سوی امام علیه السلام سرازیر شد، امام حسین علیه السلام «مکلف» بودند که دعوتشان را اجابت نمایند. استدلال این دسته آن است که چون امام علیه السلام مورد خطاب نامه های اهل کوفه قرار گرفته و آن ها ایشان را به کوفه دعوت نمودند، در پاسخ به آن ها راهی کوفه شدند. لذا اگر امام حسین علیه السلام به درخواست اهل کوفه پاسخ نمی دادند در پیشگاه خدا حجتی نداشتند و بلکه اهل کوفه بر ایشان حجت پیدا می کردند. به تعبیر دیگر، حجت بر ایشان تمام بود و می بایست به این همه درخواست، پاسخ عملی و

جواب مثبت می دادند.

اما این ادعا و استدلال، محلّ تأمل است چون:

اولاً:

سابقه و شیوه برخورد کوفیان و بی وفایی آن ها با امیر مؤمنان علیه السلام و امام مجتبی علیه السلام امر پوشیده ای نبود و درخواست آن ها از حضرت می توانست به این پاسخ مواجه شود که: «شما مردم قابل اعتمادی نیستید». به عنوان شاهدی بر این نکته، می توان روایت مواجهه محمد بن حنفیه با سیدالشهدا علیه السلام را از نظر گذراند. این مواجهه مربوط به شبی است که قرار بود فردایش امام حسین علیه السلام از مکه به سمت کوفه خارج شوند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

در آن شب محمد حنفیه خدمت حضرت رسید و این گونه برای آن حضرت خیرخواهی کرد:

برادر! می دانید که غدر و خیانت کوفیان نسبت به پدر و برادران چگونه بود. می ترسم همان بلایی که بر سر پدر و برادران آوردند بر سر شما هم بیاورند. اگر قبول دارید و نظرتان مستقر می شود که در حرم و مکه بمانید، عزیزترین کسی که در حرم باشد شماست. (شخصیت شما به گونه ای است که در حرم متعرض شما نمی شوند). (1)

با توجه به چنین سابقه ای همه افراد آگاه در آن زمان می دانستند و نصیحت می کردند که امام علیه السلام به کوفه نروند و معلوم بود که نمی شود. 3.

ص: 26

1- اللّهُوف، ص 63.

روی کوفیان حساب کرد. به عنوان مثال عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر، آن حضرت را از حرکت به سمت عراق باز داشتند. (1) اینان می فهمیدند که این مسیر، مسیری نیست که امام علیه السلام در پایان آن جان سالم به در برند. حال سؤال اساسی است است که: «با وجود وضوح این مطلب آیا خطر هم چنان از امام علیه السلام مخفی بود؟»

امام حسین علیه السلام صرفاً با اتکا علوم عادی هم بدین امر دست می یافتند، چه رسد به علم غیب. این ها که افرادی عادی بودند با ملاحظه مجموع شرایط به این تحلیل می رسیدند که این حرکت به شهادت می انجامد. امام حسین علیه السلام دست کم در علوم عادی کمتر از این ها نبودند و یقیناً از سرنوشت کار آگاه بودند ولی با این وجود پا از راه پس نکشیدند.

ثانیاً:

در میانه راه با وجود این که ورق برگشته و جناب مسلم کشته شده بود، و هنوز هم حُرّ با امام حسین علیه السلام برخورد نکرده بود، دیگر به حساب ظاهر، رفتن به سوی کوفه موجه نبود. اگر امام علیه السلام از همین نقطه باز می گشتند و دعوت کوفیان را اجابت نمی کردند، حجت از سوی حضرت بر ایشان تمام بود. ایشان می توانستند علیه کوفیان احتجاج کنند و بفرمایند: «با وجود سابقه سوئی که در برخورد با پدر و برادرم داشتید اما من این سابقه را نادیده گرفتم و دعوتتان را اجابت کردم. حال که در حقّ سفیر من بی وفایی کردید و او را تنها گذاشتید دیگر معلوم است که با خود من هم وفادار نخواهید بود». ولی در عین 5.

ص: 27

حال به حرکت خود ادامه دادند.

می شد که حضرت در پی رسیدن خبر شهادت جناب مسلم به یک طرف دیگر، مثلاً به طرف یمن بروند. و اصلاً می توانستند دور شوند. اما بر عکس به مرکز پیمان شکنی و نیرنگ و دورویی نزدیک شدند. رفتن حضرت به سمت کوفه به معنای رفتن به لانه زنبور بود. با این تفصیل نمی توانیم حکم کنیم که اگر حضرت در ظاهر جواب مثبت به نامه های کوفیان نمی دادند حجّت الهی بر آن ها تمام نمی شد. با آن همه سستی ها و عهدشکنی های پیشین، حجّت بر آن ها تمام شده بود. حداقل فرستادن مسلم و شهادت او، حجّت را بر کوفیان تمام کرده بود و اگر غرض آن حضرت اتمام حجّت بر کوفیان بود حداقل وقتی حضرت خبر شهادت مسلم را شنیدند، باید مسیرشان را کج می کردند ولی چنین نکردند. برآستی چرا چنین نکردند؟

## 2) شایع بودن سرنوشت سیدالشهدا علیه السلام در میان دوست و دشمن

### 1-2) خبر امّ سلمه و ابن عباس

توجه به این نکته ضروری است که آن حضرت از این که به دست بنی امیّه به شهادت می رسند کاملاً باخبر بودند. این آگاهی از یکسو به پیشگویی های نبوی صلی الله علیه و آله و سلّم باز می گشت. به عنوان نمونه در اثبات الوصیّه آمده است:

بعد از این که اهل کوفه با امام حسین علیه السلام مکاتبه کردند وقتی حضرت عزم نمودند که به سمت عراق روند، مسلم بن عقیل را به سوی آن ها فرستادند [که جلورود و شرایط را بسنجد] اما در مورد

ایشان، شد آن چه شد. (ابتدا با مسلم بیعت کرده و بعد هم بیعت شکنی نمودند) [با این وجود] حضرت اراده کردند که خارج شوند؛ در این زمان امّ سلمه پیکری به سوی امام علیه السلام فرستاد که: «ای آقای من! شما را به خدا از این جا خارج نشوید». حضرت فرمودند: «چرا نروم؟» عرض کرد: «من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: «فرزندم حسین علیه السلام در عراق کشته می شود» و مقداری خاک در شیشه ای به من دادند و دستور فرمودند که آن را خوب حفظ کرده و مراقبت کنم. (1)

جناب امّ سلمه خبر شهادت امام حسین علیه السلام را از خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود. مطلب تا آن جا وضوح داشت که ابن عباس می گوید «ما درباره این مطلب شک نداشتیم و این که امام حسین علیه السلام در کربلا به شهادت می رسد، نزد اهل بیت علیهم السلام خبر معروفی بود.» (2) خبر آن قدر شایع شده بود که حتی پیش از خلافت یزید، معاویه هم از شهید شدن آن حضرت آگاهی داشت.

## 2-2) با خبر بودن معاویه از سرنوشت امام حسین علیه السلام و پیش بینی وی برای یزید

### اشاره

ماجرای کشته شدن حضرت در نامه معاویه به یزید هم آمده است. این نامه از امام صادق علیه السلام روایت شده و ایشان از پدر بزرگوار خود حضرت باقر علیه السلام و ایشان از امام سجّاد علیه السلام نقل فرموده اند. در این 9.

ص: 29

---

1- إثبات الوصية، ص 165.

2- المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 179.

نامه، معاویه به پسرش سفارش کرده است که «تو با حسین بن علی علیهما السلام درگیر نشو».

### 1-2-2) از میان رفتن مخالفان جدی جانشینی یزید توسط معاویه

امام سجّاد علیه السلام می فرمایند:

لَمَّا حَضَرَتْ مُعَاوِيَةَ الْوَفَاةَ دَعَا ابْنَهُ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ - فَأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ: يَا بُنَيَّ إِنِّي قَدْ ذَلَلْتُ لَكَ الرَّقَابَ الصَّعَابَ... (1)

وقتی که موقع وفات معاویه رسید پسرش یزید را صدا کرد و او را رویه روی خود نشان داد و گفت: پسر من همه گردن های سرسخت را برای تو ذلیل کردم.

خیلی ها زیر بار ولایت عهدی یزید نمی رفتند. اما معاویه، هم با سیاست و هم با قدرت، به گونه ای عمل کرد که توانست این را در زمان حیاتش جا بیاندازد. او برای این کار افراد مهمی را از سر راه خود برداشت که اولین ایشان امام مجتبی علیه السلام بود. در صلح نامه ای که معاویه با امام حسن علیه السلام امضا کرده بودند شرط این بود که او بعد از خودش کسی را به عنوان خلیفه تعیین نکند. (2) وقتی خواست این کار را بکند، اول امام مجتبی علیه السلام را از سر راه برداشت و ایشان را با سمّ به قتل رساند.

عایشه نیز بر سر تعیین جانشین با او مخالفت کرد. زمانی که معاویه به مدینه آمد و سخنرانی کرد، در همان جا عایشه به او اعتراض نمود و 5.

ص: 30

---

1- امالی صدوق، مجلس 30، ص 150 تا 164؛ و بحار الانوار، ج 44، ص 310.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 65.

گفت: «معاویه! آیا بزرگان صحابه، برای فرزندانشان از مردم بیعت گرفتند؟» او گفت: «خیر». عایشه گفت: «پس تو در این کار به که اقتدا می کنی؟» معنی حرف او این بود که این کار معاویه یک بدعت است و خلفای قبل از وی این کار را نکرده اند. چون وجهه عایشه در مدینه و بین مردم بدنود آبروی معاویه رفت، از منبر پایین آمد و به محل استقرار خود رفت.

در تاریخ نقل می کنند که عایشه تصمیم گرفت به نزد معاویه برود و او را نصیحت کند، اما معاویه که از او زیرک تر بود، دستور داد در مسیر راه او چاله بزرگی بکنند و روی چاله را بپوشانند. زمانی که عایشه می خواست از آن جا عبور کند با مرکب خود در چاله افتاد و مرد. (1) یعنی عایشه را هم او کشت.

یک دیگر از افراد مطرح در آن زمان، سعبد ابی وقاص پدر عمر سعد بود. او فرمانده لشکر مسلمان ها بود که ایران را فتح کردند و به این فتح به دلیل اهمیتش «فتح الفتوح» می گفتند. او را هم ترور کرد. نه این که علنی و آشکار او را به قتل برساند، بلکه به نحو مرموزی او را مسموم کرد و کشت. (2) نیز بسیاری دیگر به همین سرنوشت دچار شدند و او به کسی رحم نکرد. 1.

ص: 31

---

1- الإمامة والسياسة: ج 1، ص 206. الصّراط المستقیم، ج 3، ص 45.

2- شرح نهج البلاغة، ج 16، ص 49. مقاتل الطالبیین، ص 81.



معاویه در ادامه نامه اش می نویسد:

اما من از سه نفر نگرانم که تلاشگرانه با تو مخالفت می کنند. یک عبدالله بن عمر بن خطاب است. دیگری عبدالله بن زبیر و سومی حسین بن علی علیهما السلام. اما عبدالله بن عمر، او با تو همراه است [از او نگران نباش. او نان به نرخ روز خور است] پس ملازم او باش و او را رها نکن. [در صورتی که مخالفت کرد اگر به او رسیدگی کنی با تو همراهی می کند.] اما عبدالله بن زبیر، اگر دستت به او رسید تگه تگه اش کن. او همان طوری که شیر درنده اگر شکارش را پیدا کند به او حمله ور می شود، به تو حمله خواهد کرد. و چنان که روباه بر سگ سخت می گیرد [و قصد تهاجم به او را دارد] او با تو چنین می کند (او بسیار خشن و جنگ طلب است).

سپس می افزاید:

وَأَمَّا الْحَسَّ بْنُ فَقَدْ عَرَفْتَ حَظَّهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - وَهُوَ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ وَدَمِهِ - وَقَدْ عَلِمْتُ لَا مَحَالَةَ أَنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ سَيُخْرِجُونَهُ إِلَيْهِمْ - ثُمَّ يَخَذُلُونَهُ وَيُضَيِّعُونَهُ - فَإِنْ ظَفِرْتَ بِهِ فَاعْرِفْ حَقَّهُ وَ مَنْزِلَتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ لَا تُؤَاخِذْهُ بِفَعْلِهِ. (1)6.

ص: 32

---

1- امالی صدوق، مجلس 30، ص 151. نیز بنگرید به: أنساب الأشراف ج 5، ص 100، الطبقات الكبرى، الطبقة الخامسة، ص 441، الكامل، ج 4، ص 6.

امّا حسین بن علی علیهما السلام، تو بهره او را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم می دانی که او از گوشت و خون رسول خداست. (موظب باش، او موقعیت ویژه ای دارد). من به یقین می دانم که اهل عراق او را به سوی خود بیرون کشیده و سپس خودشان هم او را خوار می کنند و از میان برمی دارند. اگر به او دست پیدا کردی حق و منزلت او را نزد رسول خدا بشناس و او را با عملش مؤاخذه مکن. (مبادا به او ضرری برسانی).

نامه هایی که کوفیان به سیدالشهدا علیه السلام نوشته بودند، در زمان معاویه هم بود و زیاد بود و سیدالشهدا علیه السلام در پاسخ آن ها فرموده بودند: «تا این مرد (معاویه) زنده است جوابی برای شما ندارم وقتی او هلاک شد، آن وقت نظر خود را به شما خواهم گفت». یعنی: «من از مدینه حرکت نمی کنم». همان هنگام هم کوفیان می گفتند: «بیا به سمت ما، ما تو را یاری کرده و حق شما را می گیریم». امّا حضرت ده سال، همان روش امام مجتبی علیه السلام را ادامه دادند و هرچه آن ها نانه نوشتند، حضرت فرمودند: «ما بر همان عهد و پیمان خود با معاویه هستیم».<sup>(1)</sup>

معاویه هم با همان زرنگی که داشت می فهمید که جواب حضرت (2)

ص: 33

---

1- طبق نقلی امام حسین علیه السلام به معاویه نوشتند: معاذ الله ان انقض عهداً عهدة اليك اخي الحسن عليه السلام (موسوعة كلمات الامام الحسين عليه السلام، ص 239، به نقل از مقتل ابی مختلف) نیز حضرت به تقاضای اهل کوفه برای قیام علیه معاویه چنین پاسخ دادند: إني لأرجو أن يكون رأي أخى رحمه الله فى الموادعة، و رأيى فى جهاد الظلمة رشدًا و سدادًا، فالصقوا بالأرض و أخفوا الشخص و اکتوموا الهوى و احترسوا من الأظماء ما دام ابن هند حيًا، فإن يحدث به حدث و أنا حىّ يأتكم رأيى إن شاء الله. (أنساب الأشراف، ج 3، ص 152)

معنادار است. هم اهل عراق و هم معاویه، آن همه اخبار و پیش گویی های غیبی که «حسین بن علی علیهما السلام به سمت عراق خواهد رفت و در آن جا به شهادت خواهد رسید» را شنیده بودند. لذاست که معاویه به یزید می گوید «من یقین دارم که اهل عراق ایشان را به سمت خود می کشانند و سپس او را خوار کرده و ضایع می کنند». به تعبیر ما، به یزید نصیحت می کند که «خودت را خراب نکن. نگذار خون حسین علیه السلام به نام تو تمام شود. خود اهل عراق این کار را خواهند کرد».<sup>(1)</sup>

این سفارش ها را برای چه کرد؟ نه برای این که می خواست از در رحمت و رقت با امام حسین علیه السلام وارد شود بلکه دلیلش همان سیاست او بود که نمی خواست این جنایت به نام یزید تمام شود.

### 3-2-2) بی سیاستی و حماقت یزید

وقتی معاویه به هلاکت رسید و یزید روی کار آمد عموی خود عتبه بن ابوسفیان را والی مدینه نمود. در حالی که مروان بن حکم والی مدینه بود. اما چون او شخصیتی تندخو و خشن داشت و، به دنبال بهانه 1)

ص: 34

---

1- معاویه به یزید می نویسد: «... اما حسین، شکی ندارم که او با تو بیعت نمی کند سپس به واسطه همان کسانی که پدر او را کشتند و برادرش را خوار کردند (اهل عراق) خدا تو را برای کشتن وی کفایت می کند...». (انساب الاشراف، ج 5، ص 100) در نقل دیگری درباره نسبت اهل عراق با آن حضرت می نویسد: «... گمان ندارم که اهل عراق او را ترک گویند مگر اینکه او را [علیه تو] خارج کنند. پس اگر بر او قدرت یافتی از او بگذر...» (تاریخ طبری، ج 5، ص 323) نیز بنگرید به: (البدایة والنہایة، ج 8، ص 115 و الطبقات الکبری، الطبقة الخامسة، ص 441)

می گشت تا دستش را به خون امام حسین علیه السلام آلوده کند، مروان را از استانداری مدینه برداشت و عتبه را جای او گذاشت. به این ترتیب در ابتدای کار به سفارش پدرش عمل کرد. برخلاف مروان، عتبه فرد نرم و سیاستمداری بود. خود این که مروان را برداشت و عتبه را گذاشت، معنا دار بود. تظاهر به این کرد که قصد ندارد با مخالفان خود با خشونت برخورد کند؛ بخصوص با سیدالشهدا علیه السلام.

سپس به عتبه مأموریت دارد که از اهل مدینه بیعت بگیرد. پس از این، جریان بیعت گرفتن عتبه و مخالفت امام علیه السلام رخ می دهد. وقتی عتبه از حضرت بیعت با یزید را طلب کرد ایشان قاطعانه فرمودند:

يَا عُبَيْتُ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِ الْكِرَامَةِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَأَعْلَامُ الْحَقِّ الَّذِينَ أَوَدَعَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قُلُوبَنَا وَانْطَقَ بِهِ أَلْسِنَتُنَا فَنَطَقْتَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى وُلْدِ أَبِي سُفْيَانَ وَكَيْفَ أُبَايِعُ أَهْلَ بَيْتِ قَدِ قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ هَذَا. (1)

ای عتبه! دانستی که ما اهل بیت کرامت و معدن رسالت و نشانه های حقیق که خداوند حقیقت را در قلب های ما به ودیعت گذارده و زبان ما را به گفتار [براساس] آن گشوده پس زبانمان به اذن خداوند عزوجل به گفتار می آید. و من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است» و من چگونه با خاندانی بیعت کنم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره شان چنین فرموده است؟ 2.

ص: 35

بعد از مخالفت امام حسین علیه السلام، عتبه در نامه ای خطاب به یزید نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم، خطاب به بنده خدا یزید امیر مؤمنان، از جانب عتبه بن ابی سفیان، اما بعد، حسین بن علی [علیهما السلام] برای تو حق خلافت و بیعت قائل نیست. دستور بده درباره او چه کنم؟ والسلام.

یزید این گونه پاسخ داد:

بعد از این که نامه من به تو رسید فوراً جواب آن را به من برسان و در آن بنویس که چه کسانی بیعت من را قبول کرده یا از اطاعت من خارج شده و بیعت را نپذیرفته اند (از سران قبائل و بزرگان و اشراف) ولی به همراه جواب، سر حسین بن علی را هم بفرست. (1)

در این جا یزید ملعون ناگهان تند شد، درست برخلاف توصیه های معاویه، که سفارش کرده بود با حسین بن علی علیهما السلام با تندی برخورد نکند. به نظر می رسد یزید در این قضیه عجله کرد. او سیاستمداری معاویه را نداشت. قطعاً مطلوب معاویه هم همین بود که امام حسین علیه السلام به قتل برسد اما طبق اقرار خودش به طور قطع می دانست که اهل عراق این کار را می کنند. اما یزید عجله کرد و خواست زودتر کار را تمام کند. این که رفتار خشن او از روی خامی و جوانی اش بوده یا تشنه قدرت بوده یا هرچیز دیگر، ما به علت آن کاری نداریم. مسلم این است که او تندروی کرد و برخلاف نظر و مصلحت جویی پدرش عمل نمود. 2.

ص: 36

خبر جواب تند یزید، به امام حسین علیه السلام رسید. و همین جا امام علیه السلام تصمیم گرفتند از حجاز بیرون آمده به سمت عراق حرکت کنند. ایشان در ابتدا به مکه تشریف بردند و چند ماه در آن جا اقامت نمودند. به سبب پناه آوردن ایشان به حرم امن الهی، یزید مجبور شد حفظ ظاهر کرده و نقشه کشتن امام علیه السلام را در مکه عملی نکند. اما در موسم حج، عمرو بن سعید بن العاص را امیر الحاج قرار داد. و امیرالحاج بودن، پوششی ظاهری بود برای این که او بر سر کار بیاید تا بتواند مأموریت اصلی اش را انجام دهد. مأموریت او این بود که امام علیه السلام را دستگیر کرده و به قتل برساند. یزید در آن سال 30 نفر را برای انجام این مأموریت به مکه فرستاد. (1)

### 3-2) خوف سیدالشهدا علیه السلام از تعدی بنی امیه

#### اشاره

چنان که رفت محمد بن حنفیه سیدالشهدا علیه السلام را نصیحت کرد که از رفتن سرباز زند آن حضرت در پاسخ به برادرشان به خطر ترور خود اشاره کردند و فرمودند: د.

ص: 37

---

1- بحار الانوار، ج 45، ص 99؛ در کتاب «مجموعه رسائل اعتقادی»، رساله حکمت و فلسفه شهادت امام حسین علیه السلام ص 200، مرحوم مجلسی فرموده اند: «آن حضرت از احرام حج به عمره عدول نمود». اما در این جا کمی اختلاف نظر وجود دارد. از ظاهر روایات نتیجه نمی شود که حضرت از تیت حج به عمره عدول کرده باشند. بلکه نشان می دهد حضرت از اول تیت عمره مفرده داشته و قصد حج نکرده اند. ظاهر داستان این بود که ایشان در ایام حج به مکه رسیدند. اما به دلیل این که تا ایام حج در مکه ماندند مردم تصور کرده بودند که ایشان قصد دارند حج به جا آورند. ایشان همان روز هشتم که روز ترویبه باشد، از مکه بیرون آمدند.

يَا أُخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ. (1)

برادر! می ترسم که یزیدبن معاویه مرا در حرم ترور کند. [و اگر من را در این جا ترور کنند،] در این صورت حرمت این بیت به خاطر من مباح شمرده می شود.

این نشان می دهد که اگر امام حسین علیه السلام در مکه می ماندند و یا به سمت منی و عرفات می آمدند، قطعاً کشته می شدند. بنی امیه در حرم قصد کشتن حضرت را داشتند و اگر حضرت بیرون هم نمی آمدند همان جا ایشان را می کشتند. این طور نبود که بنی امیه به صرف بیعت امام با یزید، دست بردار باشند بلکه بیعت خواستن را بهانه کرده بودند که حضرت را به قتل برسانند.

### 1-3-2) مطلوب بنی امیه: خون سیدالشهدا علیه السلام

از خود سیدالشهدا علیه السلام نقل شده که درباره بنی امیه فرمودند:

وَاللَّهِ لَا يَدْعُونِي حَتَّى يَسْتَخْرِجُوا هَذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِي فَإِذَا فَعَلُوا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُدْلُهُمْ. (2)

قسم به خدا اینان من را رها نمی کنند تا این خون [قلب من] را از درونم بیرون بکشند. و هرگاه چنین کنند خداوند کسی را بر آن ها مسلط کند که خوارشان کند.

«خون بسته شده» را علقه گویند. و عجیب این است که حضرت از 4.

ص: 38

1- بحار الأنوار، ج 44، ص 364.

2- بحار الأنوار، ج 44، ص 374.

قلب خودشان به «علقه» تعبیر فرموده اند. و این خیلی معنا دارد. از بس که قلب ایشان مصیبت زده بود! با این که هنوز فاجعه کربلا اتفاق نیفتاده بود تعبیرشان این است که «قلبم پر از خون» است.

این هم عقاب دنیوی آن ها بود که بعد از این که اهل کوفه سیدالشهدا علیه السلام را به قتل رساندند، خداوند به فاصله کمی بعد از مروان، حجاج بن یوسف ثقفی را به مدت بیست سال والی کوفه قرار داد و او این ها را خوار کرد.

بعد از حرکت از مکه به سمت کوفه، حضرت در منزل ثعلبیه بیتوته کردند. وقتی که صبح شد یکی از اهل کوفه به نام ابوهزه از دی، خدمت حضرت آمد و عرض کرد:

یابن رسول الله چه باعث شد که شما از حرم خدا و حرم جدتان بیرون آمدید؟!

حضرت فرمودند:

وَيَحْكُ أَبَا هُرَيْرَةَ إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ وَ شَتَّمُوا عَرَضِي فَصَبَرْتُ وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ وَ أَيُّمُ اللَّهِ لَتَقْتُلُنِي الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ وَ لَيَلْبَسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا وَ لَيَسْلَطَنَّ عَلَيْهِم مِّنْ يُّدُلُّهُمْ. (1)

وای بر تو اباهزه! بنی امیه مال مرا گرفتند، صبر کردم، آبرو و عرض مرا بردند، صبر کردم و [اما وقتی] خون مرا طلب کردند فرار کردم. قسم به خدا این گروه اهل بغی من را به قتل 2.

ص: 39



می رسانند و به واسطه این کار خدا لباس ذلّت کامل بر آن ها می پوشاند و شمشیر برنده ای بالای سر آن ها می گذارد و کسی را بر این ها مسلط می کند که خوارشان کند.

حضرت با صراحت در این جا می فرماید که این ها به دنبال من هستند تا خون مرا بریزند. لذا بیعت خواستن برای آن ها بهانه بود که خون حضرت را بریزند و حرکت حضرت از مکه و مدینه نشان می دهد که نمی خواستند بیعت کنند و نیز نمی خواستند جانشان به خطر افتد.

## 2-3-2) تحلیل مرحوم علامه مجلسی رحمه الله درباره قصد بنی امیه

مرحوم مجلسی در این باره می فرماید:

در وقتی نرفتن [حضرت از مکه] فایده می کرد که آن حضرت در نرفتن، سالم بماند، و چنین نبود زیرا که یزید جمعی را فرستاده بود که آن حضرت را در مکه بگیرند و به نزد او ببرند یا به قتل آرند، چنان که مکرر خود می فرمود: چون خواستند مرا بکشند گریختم؛ در وقتی که محمّد بن حنفیه التماس ترک آن سفر می کرد حضرت فرمود: ای برادر اگر من در سوراخ جانوری از جانوران زمین پنهان شوم، البتّه بنی امیه مرا به درمی آورند و به قتل می رسانند.

و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که یزید پلید لشکر عظیمی به عمرو بن سعید بن العاص داد، و او را به امارت حاج مقرر کرد و فرستاد که به هر حيله که ممکن باشد حضرت را بگیرد یا به قتل آورد، و سی نفر از اکابر بنی امیه ملاحظین را برای این کار در آن سال فرستاد، به این سبب آن حضرت احرام حج را

به عمره عدول نمود و پیش از اتمام حج روانه عراق شد... پس هرگاه حضرت داند که به هر حال کشته می شود، و کشته شدن در ضمن جهاد را بر کشته شدن با اسیری و مذلت اختیار نماید، محلّ اعتراض نخواهد بود.<sup>(1)</sup>

### 3-3-2) اضطرار سیدالشهدا علیه السلام به روایت مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمه الله

همین مطلب را از «الخصائص الحسينية»<sup>(2)</sup> شیخ جعفری شوشتری رحمه الله نقل می کنیم. این کتاب، بسیار کتاب عجیبی است که نشان دهنده عمق معرفت نویسنده است. انسان وقتی در این کتاب غور می کند متوجه می شود ایشان چه عظمت و معرفتی داشته است. همان طور که اسم این کتاب نشان می دهد (الخصائص الحسينية) ایشان ویژگی های سیدالشهدا علیه السلام را برشمرده است.

بیانشان این است:

حضرت سیدالشهدا علیه السلام به هر شکل ممکن در حفظ جان خود و عیالشان کوشیدند. اما برای ایشان میسر نشد. سرزمین ها را برایشان تنگ کردند. و هیچ جای آرامشی در روی زمین برای او قرار ندادند. یزید به عامل خود در مدینه نوشت که «سیدالشهدا علیه السلام را همان جا به قتل برسان». ایشان با ترس از مدینه خارج شدند در حالی که این آیه را می خواندند: 5.

ص: 41

---

1- جلاء العیون، ص 701.

2- الخصائص الحسينية، ص 44 و 45.

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. (1)

و از آن جا بیرون شد در حالی که ترسان و نگران بود گفت «پروردگار من! مرا از گروه ستمکاران نجات بخش».

سپس به مکه آمدند. اما آیا مکه برای ایشان امن بود؟ خیر، در آن جا هم عرصه را بر ایشان تنگ کردند. تصمیم داشتند ایشان را در همان حرم امن الهی (مکه) دستگیر یا ترور کنند. در حالی که ایشان محرم بودند. ایشان از احرام بیرون آمده و حجّشان را ناتمام گذاشتند و از آن جا خارج شدند و برای ایشان در روی زمین هیچ مقرّی (محل قرار و آرامشی) نبود وقتی هم که جناب مسلم را فرستادند و از نقض بیعت کوفیان آگاه شدند امکان بازگشت برایشان نگذاشتند.

مرحوم شیخ در ادامه می فرماید:

با همه این حرف ها اگر به فرض می گذاشتند برگردند به کجا برگردند؟ کجا می توانستند بروند؟ زمین با همه فراخی برای ایشان تنگ شده بود. مضطّر و گفتار و سرگردان شده بودند. چاره و مقرّی نداشتند. دلیل بر این مطلب فرمایش خود حضرت به برادرشان محمد بن حنفیه است، وقتی که ابن حنفیه گفت: به سمت یمن بروید به سمت بیابان ها بروید، به سمت غارها بروید، حضرت فرمودند:

وَ اللّٰهِ يَا اَخِي لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَةَ مِنْ هَوَامِّ الْاَرْضِ لَاسْتَخَرْتُ جُونِي مِنْهُ حَتَّى يَقْتُلُونِي. (2) 9.

ص: 42

1- قصص / 21.

2- بحار الأنوار، ج 45، ص 99.

ای برادر به خدا اگر وارد سوراخ جنبنده ای از جانوران زمین شوم باز این ها مرا از آن سوراخ درمی آورند تا بکشند.

دلیل دیگر کلام ایشان به فرزدق است. وقتی که او در خارج مکه با ایشان ملاقات کرد پرسید: یابن رسول الله! چرا شما عجله کردید و حج به جا نیاوردید؟

فرمودند: لَوْ لَمْ أُعَجِّلْ لَأُخِذْتُ. (1)

اگر عجله نمی کردم مرا می گرفتند.

هم چنین قول حضرت به ابوهرة ازدی در ثعلبیه که:

إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ وَ شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ. (2)

یا فرمودند:

وَ اللَّهُ لَا يَدْعُونِي حَتَّى يَسْتَخْرِجُوا هَذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِي. (3)

مرحوم شیخ جعفر سپس می فرماید:

این که قلبشان را به علقه تعبیر کرده اند اشاره به شدت مصیبت حضرت است و این که قلب حضرت در آن حالت خون بوده است. با این که اول کار بوده و هنوز به کربلا نرسیده بودند. اگر ایشان به فرض با آن ها بیعت می کردند، باز هم آن ها ایشان را می کشتند. 5.

ص: 43

---

1- بحار الأنوار، ج 44، ص 365.

2- بحار الأنوار، ج 44، ص 367.

3- بحار الأنوار، ج 44، ص 375.

### 3) حرکت سیدالشهدا علیه السلام و تنزه از «سیاست ورزی»

#### 3-1) ردّ پیشنهاد طرمّاح بن عدی

در عین عنایت به این اوضاع و احوال، قابل توجه است که سیدالشهدا علیه السلام کاملاً خارج از قواعد یک حرکت سیاسی معمول، در برابر تهدید دستگاه حاکم رفتار کردند. اگر امام حسین علیه السلام می خواستند سیاست ورزی کنند و به گونه ای حرکت نمایند که در برابر خطر بنی امیه یک جنگ پیروز دنیوی را رقم بزنند، این گونه حرکت نمی کردند. حداقل این بود که نصیحت کسی مانند طرمّاح را می پذیرفتند. چون به نظر می آید که پیشنهاد او برای رسیدن به هدف پیروزی، صحبت بدی نبود.

او به حضرت عرضه داشت:

یابن رسول الله! من به هنگام خروج از کوفه در کنار این شهر گروه زیادی را دیدم که اجتماع کرده بودند چون انگیزه این اجتماع را سؤال کردم گفتند: این مردم برای مقابله با حسین بن علی و جنگ با او آماده می شوند، یابن رسول الله! تو را به خدا سوگند که از این سفر برگرد زیرا من مطمئن نیستم حتی یک نفر از مردم کوفه به کمک و یاری شما بشتابد و اگر تنها این گروه را که من دیدم در جنگ با تو شرکت کنند در شکست تو کافی است در صورتی که هر روز و هر ساعت که می گذرد بر نیروی انسان و تسلیحات جنگی آنان افزوده می شود.

یابن رسول الله! من فکر می کنم که شما و من نیز در رکاب شما به سوی «احبا» که منطقه سکونت قبیله ما «طیّ» و دامنه

کوه های سر به فلک کشیده است حرکت کنیم زیرا این منطقه آن چنان از امنیت برخوردار و از تعرض دشمن به دور است که در طول تاریخ، قبیله ما در مقابل سلاطین «عسان» و همه سفید و سیاه مقاومت نموده و به جهت وضع جغرافیایی ویژه ای که دارد هیچ دشمنی به این نقطه دست نیافته است؛ گذشته از موقعیت جغرافیایی، اگر شما ده روز در این نقطه توقف کنید، تمام افراد قبیله «طی» سوار و با پای پیاده به یاری شما خواهند شتافت و من خودم تعهد می کنم که بیست هزار نفر شمشیر به دست و شجاع از قبیله ام را به یاری تو برانگیزم که در پیشاپیش شما با دشمن بجنگد تا هدف و برنامه شما روشن گردد.

امام در پاسخ و پیشنهاد طرمّاح فرمودند:

جزاک الله و قومک خیراً انّه قد کان بیننا و بین هؤلاء القوم قولٌ لسنّا تقدیرٌ معه علی الإنصرافِ ولا ندری علامَ تنصّرِفُ بنا و بهمُ الأمرُ فی عاقبةٍ.

خدا به تو و به افراد قبیله ات جزای خیر بدهد. در میان ما و مردم کوفه عهد و پیمانی بسته شده است و در اثر این پیمان امکان برگشت برای ما نیست تا بینم عاقبت کار ما و آن ها به کجا بینجامد.

وقتی طرمّاح تصمیم قاطع امام را دید، اجازه خواست تا از حضور آن حضرت مرخص شود و آذوقه ای که برای فرزندانش تهیه کرده بود در کوفه به آنان برساند و هرچه سریع تر برای یاری امام به ایشان بیوندد؛ امام نیز به او اجازه دادند.

طرمّاح با عجله به خانواده اش سر زد و در مراجعت قبل از رسیدن به کربلا از شهادت امام علیه السلام و یارانشان مطلع گردید. (1)

این ملاقات زمانی بوده که حضرت هنوز با حرّ رویه رو نشده بوده اند. حال اگر حضرت واقعاً می خواستند بجنگند، یا می خواستند خودشان را حفظ کنند پس چرا به سمت کوفه رفتند؟ واقعاً با حساب ظاهری، هرگونه حساب می کنیم بینیم «به سمت کوفه رفتن» یعنی به «کام مرگ رفتن» و این را همه می دانستند.

حضرت می توانستند پس از شنیدن خبر شهادت مسلم برگردند. همان موقع که طرمّاح بن عدی پیشنهادش را مطرح می کند، هنوز مانعی در کار نبوده است. اگر حضرت می خواستند با بنی امیّه بجنگند جا داشت روی حرف طرمّاح حساب کنند. قبیله ای طیّ که مثل اهل کوفه نبودند. او نیز با قاطعیت این ادعا را می کرد که «من بیست هزار جنگجو برای شما می آورم». اما حضرت به او فرمودند: «ما با این اهل کوفه پیمانی داریم، باید برویم پیمانمان را ادا کنیم». البته درباره این پیمان هیچ توضیحی نفرمودند.

به نظر می آید به حساب ظاهر، اگر امام حسین علیه السلام می خواستند پیروز میدان سیاست شوند نباید به سمت کوفه می رفتند. پس معلوم است که سرّ دیگری در کار است.

حتّی آن عدّه که می خواهند توجیهی برای حرکت آن حضرت بیاورند، در این نکته توجیهی ندارند که چرا ایشان این همه زن و بچه با خود بردند؟ این را هیچ گونه نتوانسته اند توجیه کنند. کسی که بخواهد 7.

ص: 46

حکومتی را تصاحب کند، یا کسی که می خواهد با یزید در بیفتند دیگر زن و بچه اش را به همراه نمی برد.

## 2-3) تحلیلی بر شکل حرکت سیدالشهدا علیه السلام

جریان در یک مرور کوتاه این است که:

امام حسین علیه السلام از مدینه بیرون می روند و به مکه می آیند. دعوت های مردم کوفه می رسد که: «ما به تو ایمان داریم و از تو انتظار. ما به رهبری تو نیاز داریم و قدرت را به دست تو می سپاریم و در برابر غضب ظلم می ایستیم و از تو دفاع می کنیم. ما را از یوغ حکومت فساد نجات ده».

آن حضرت در مدینه اعلام می کنند که: «من به پیروی از سیره جدّ و پدرم برای امر به معروف و نهی از منکر بیرون می روم»<sup>(1)</sup> و بعد که به مکه می آیند ششصد کیلومتر راه را علنی به همراه خانواده شان از مدینه تا مکه می پیماند.

از جمله پیش از عزیمت به کوفه در نامه ای خطاب به بنی هاشم می نویسند:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ أُمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ مِنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ اسْتُشْهِدَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ وَالسَّلَامَ.<sup>(2)</sup>

به نام خداوند بخشاینده مهربان. از حسین بن علی علیهما السلام به 6.

ص: 47

---

1- بحار الأنوار، ج 44، ص 329.

2- اللّهوف، ص 66.



بنی هاشم: هرکس از شما به من ملحق شود به شهادت می رسد. و هرکس جا بماند و به من ملحق نشود به پیروزی نمی رسد. والسلام  
به قول معروف آب پاکی را روی دست همه می ریزند تا همه تکلیفشان را بدانند که اگر بیایند شهید خواهند شد و اگر هم باقی بمانند،  
فتوحی در کار نیست.

و روبرو مردم چنین خطاب می کنند:

ستایش خدای راست و آن چه خدا بخواهد می شود و نیرویی جز از خداوند نیست. درود خداوند بر پیغمبرش باد، مرگ بر فرزند آدم مسلّم  
است هم چون گردن بند در گردن دختران جوان. چقدر مشتاقم به دیدار گذشتگانم آن چنان که یعقوب را به دیدار یوسف اشتیاق بود. مرا  
کشتارگاهی مقّر است که باید آن جا برسم، گویی می بینم پیوندهای بدن مرا گرگان بیابان ها از هم جدا می کنند؛ در سرزمینی میان  
نوایس و کربلا- تا روده های خالی و انبان های گرسنه را از پاره های تن من پر کنند... هرکه می خواهد تا خون دل خود را در راه ما نثار  
کند و آماده حرکت هست همراه ما کوچ کند که من صبحگاه امشب کوچ خواهم نمود. (1)

کسی که می خواهد قیام سیاسی بکند این گونه سخن نمی گوید. می گوید: «می زنیم، می کشیم، پیروز می شویم. دشمن را نابود می  
کنیم».

پایگاه دور دستی که بر حکومت مرکزی شورش کرده از امام علیه السلام دعوت می کند که خود را برساند و رهبری انقلاب را به دست  
گیرد. ایشان هم رسماً اعلام می کنند که می روند. بعد هم اهل بیتشان را راه 0.

ص: 48

می اندازند، آشکارا و اعلام شده، از شهری که در اختیار دشمن است (مدینه) خارج می شوند. ششصد کیلومتر راه را در قلمرو حکومت مرکزی به همین شکل حرکت می کنند بعد به مکه ای می آیند که همه نمایندگان کشورهای اسلامی در آن جا جمع اند. باز اعلام می کنند که آهنگ کوفه دارند. بعد از غرب عربستان (مکه) راه می افتند و تمام قطر شرقی - غربی مملکت را به همین شکل طی می کنند تا به عراق (مرکز شورش) برسند.

کسی که می خواهد حرکت سیاسی کند این همه راه در بیابان بدون هیچ تجهیزاتی زن و بچه را راه می اندازد؟ اگر حتی یک فرد عادی سیاسی مخالف بخواهد از کشوری بیرون رود تا خود را در بیرون مرز به نیروی انقلابی ضد رژیم برساند و با آن ها در مبارزه شرکت کند به چه شکل و شرایطی خود را به آن جا می رساند؟ مسلماً نباید اعلام کند، نباید دعوت را علنی نسازد، باید هدفش را و حتی سفرش را مخفی نگاه دارد تا کسی متوجه آن نشود. باید پنهانی به آن سو فرار کند. و این بدیهی و طبیعی است. در غیر این صورت معلوم است دستگیرش می کنند، معلوم است نابودش می کنند.

امام حسین علیه السلام چنین کاری می کنند. به حکومت اعلام می کنند و به قدرت و همه نیروی حاکم و به همه مردم رسماً و علناً و با قاطعیت و صراحت می فرمایند:

«من بیعت نمی کنم. از این جا می روم و من به هجرت به سوی مرگ دست زده ام».

اگر امام حسین علیه السلام پنهانی و تنها از شهر بیرون می رفتند و خودشان را مخفیانه به قبایل می رساندند معلوم بود که به عنوان قیام علیه

حکومت دست به کار شده اند. اما شکل کاروانی که حرکت می دهند و شکل حرکتی که انتخاب می کنند نشان می دهد برای کار دیگری حرکت کرده اند.

این همان نقطه ای است که تحلیل های بشری به بن بست می رسد و معلوم می شود پای حساب و کتابی فراتر از حساب های بشری در میان بوده است.

### جمع بندی و نتیجه گیری فصل اول

امام حسین علیه السلام با توجه به اوضاع جاری جامعه و نیز تأکید خیرخواهان، روی حساب ظاهری به روشنی از عهدشکن و خیانتکار بودن اهل کوفه باخبر بودند. به علاوه مسأله شهادت ایشان امری شایع میان اهل بیت علیه السلام و حتی دشمنان ایشان بود و البته خطر ترور ایشان و رویکرد تهاجمی بنی امیه به وضوح از سوی آن حضرت احساس می شد. در چنین شرایطی به جای آن که حضرت به سمت جای دوردستی کوچ کنند یا آن که پیشنهاد مناسب طرمّاح را بپذیرند به سمت مرکز خطر نزدیک می شوند؛ آن هم نه تنها و مخفیانه بلکه همراه خانواده و آشکارا و البته قضیه وقتی پیچیده تر می شود که بدانیم پس از رسیدن خبر شهادت مسلم، حضرت هم چنان حرکت به سمت کوفه را ادامه می دهند. این ها نشان می دهد که حرکت حضرت نه به قصد به دست آوردن پیروزی در میدان سیاست بوده و نه لزومی داشته که به هدف اتمام حجّت به سمت کوفه حرکت کنند. به این ترتیب باید برای این حرکت علتی دیگر جستجو کرد که فراتر از حساب و کتاب های عادی و بشری خواهد بود.

### 1) علم الهی امام حسین به تفصیل جریان شهادتشان

#### اشاره

آن چه تاکنون بیان شد طبق معیارهای عادی بشری و صرف نظر از بُعد امامت و علم غیب امام بود. اما در پشت صحنه خبرهای دیگر هم بوده است. طبق روایات معتبر امام حسین علیه السلام به علم الهی و غیبی خود که از جانب خدا موهبت شده بود از تفصیل جریان شهادت خود و زمان و مکان آن مطلع بودند. تحلیل گرانی که این مؤلفه مهم را نادانسته یا غرض ورزانه نادیده گرفته اند در تبیین های خود به شدت دچار انحراف شده و واقعیات بسیاری را زیر پا نهاده اند. از این رو برای آن که نسبت به حرکت سیدالشهدا علیه السلام معرفت صحیحی پیدا کنیم در این فصل قدری پیرامون این مؤلفه و حواشی آن بحث می کنیم.

پیشتر دیدیم که جناب ام سلمه براساس پیشگویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نگران امام حسین علیه السلام بود و خواست ایشان را از حرکت بازدارد. آن حضرت در پاسخ به ام سلمه پیغام دادند:

وَاللّٰهُ يَا اُمَّةَ اِنِّى لَمَمْتَوْلٌ لَا مَحَالَةَ فَاَيْنَ الْمَفْرُ مِنْ قَدْرِ اللّٰهِ الْمَقْدُوْر؟ مَا مِّنَ الْمَوْتِ بَدٌّ وَاِنِّى لَأَعْرِفُ الْيَوْمَ وَالسَّاعَةَ وَالْمَكَانَ الَّذِى أُقْتَلُ فِيْهِ، وَ اَعْرِفُ مَكَانَ مَصْرَعِى وَ الْبُقْعَةَ الَّتِى اُدْفَنُ فِيْهَا، وَ اَعْرِفُهَا كَمَا اَعْرِفُكَ. فَاِنْ اَحْبَبْتَ اَنْ اُرِيْكَ مَضْجَعِى وَ مَضْجَعَ مَنْ يُسْتَشْهَدُ مَعِى فَعَلْتُ.

مادر! به خدا سوگند که من ناگزیر کشته می شوم. پس چه گریزی از قدر اندازه گیری شده خدا هست؟ از مرگ چاره ای نیست و من به یقین روز و ساعت و مکانی را که در آن شهید می شوم می شناسم و از مکان فرو افتادنم و بقعه ای را که در آن دفن می شوم آگاهم و آن را می شناسم همان گونه که تو را می شناسم. اگر دوست داری که آرامگاهم و آرامگاه شهیدان همراه خود را نشانت دهم، چنین کنم.

ام سلمه نزد حضرت حاضر شد. ایشان قتلگاه خود و یارانشان را به وی نشان دادند و مقداری دیگر از تربت پاک خود را به او بخشیدند تا با تربت اعطا شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخلو کند. سپس دوباره تأکید فرمودند:

اِنِّى اُقْتَلُ فِى يَوْمِ عَاشُوْرَاءَ وَ هُوَ الْيَوْمُ الْعَاشِرُ مِنَ الْمُحَرَّمِ بَعْدَ

صَلَاةِ الزَّوَالِ، فَعَلَيْكَ السَّلَامُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ يَا أُمَّةَ بَرِضَانَا عَنْكَ. (1)

من در روز عاشورا (روز دهم از محرم) پس از نماز ظهر به شهادت می رسم. مادر! خدا نگهدار! خداوند به خاطر رضای ما نسبت به تو، از تو راضی باشد.

البته پس از این خواهیم گفت درست است که تقدیرات خداوند باید جاری شود اما در عین حال به قرینه سایر روایات، خدا قبول این تقدیر را به اختیار امام قرار داده بود. ما با دلایل قطعی می دانیم که اگر امام حسین علیه السلام غیر از این می خواستند همان انجام می شد.

## 2-1) اخبار امام حسین علیه السلام به اجنه

شاهد دیگر بر علم آن حضرت به تفصیل شهادتشان این که: در ابتدای مسیر که حضرت از مدینه راه افتاده بودند وقتی اجنه به سیدالشهدا عرض نصرت کردند ایشان فرمودند:

تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ وَ هُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتِلُ وَلَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَ نَسَبِي وَ إِخْوَتِي وَ أَهْلِ بَيْتِي وَ يُسَارُّ بِرَأْسِي إِلَى يَزِيدَ لَعْنَةُ اللَّهِ. (2)

[اکنون شما بروید] و روز شنبه که عاشوراست و در آخرت من شهید می شوم حاضر شوید که من در آخر آن روز کشته می شوم. و دیگر بعد از من به خویشان و منسوبان و برادران و اهل بیت 6.

ص: 53

---

1- إثبات الوصية، ص 165.

2- اللّهوف، ص 66.

من کاری ندارند. (این نامردمان من را می خواهند و وقتی دستشان به من برسد بعد از من دیگر به کسی کاری ندارند.) و سر مرا به سوی یزید حرکت می دهند که خدا لعنتش کند.

### 3-1) تصریح مرحوم علامه مجلسی رحمه الله به علم امام علیه السلام

مرحوم علامه مجلسی رحمه الله درباره علم قطعی امام علیه السلام به زمان و تفصیل شهادتشان قاطعانه می فرماید که حضرت خیانت اهل عراق و اتّفاقات پس از آن را می دانستند:

كذا الحسين عليه السلام كان عالماً بغدر اهل العراق به وانه يستشهد هناك مع اولاده و اقاربه و اصحابه و يخبر بذلك مراراً. (1)

هم چنین امام حسین علیه السلام می دانست که اهل عراق به او خیانت می کنند و هم چنین می دانست همراه با فرزندان و نزدیکان و اصحاب خود به شهادت می رسد. و بارها به این مطلب خبر می داد.

### 4-1) علم ائمه علیهم السلام به زمان مرگ و تفصیل آن

#### اشاره

آن چه درباره سیدالشهدا علیه السلام گفته شد امری منحصر به آن حضرت نبوده و قاعده کلی درباره ائمه معصومین است. 4.

ص: 54

## 1-4-1) تعلیم الهی بسته به خواست امام علیه السلام

در اصول کافی بابی است با عنوان:

إِنَّ الْأَئِمَّةَ إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلِّمُوا. (1)

ائمه هرگاه بخواهند بدانند به آن ها تعلیم داده می شود.

مرحوم کلینی رحمه الله سه حدیث در این باب آورده اند. از جمله این که امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عُلِّمَ.

هرگاه امام علیه السلام بخواهد [از سوی خدا به وی] تعلیم داده می شود.

جالب است. جاهایی که امام علیه السلام بخواهد خدا علم را تعلیم می دهد. البته از این عبارت بر نمی آید که هر جا امام علیه السلام نخواهند، حتماً خدا آن جا علم را نمی دهد.

حدیث دوم و سوم باب هم همین بیان را دارد. (2)

این قاعده ای کلی راجع به علم امام علیه السلام است و در مورد علم به تفصیل مرگ نیز صدق می کند.

## 1-4-2) مرگ آگاهی امام معصوم علیه السلام

در عنوان باب بعدی آمده است:

إِنَّ الْأَئِمَّةَ يَعْلَمُونَ مَتَى يَمُوتُونَ وَأَنَّهُمْ لَا يَمُوتُونَ إِلَّا بِاخْتِيَارٍ مِنْهُمْ. (3)8.

ص: 55

---

1- الكافي، ج 1، ص 258.

2- ح: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئًا أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ ح 2: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ أَعْلِمَ

3- الكافي، ج 1، ص 258.



ائمه عليهم السلام می دانند چه هنگام می میرند و جز به اختیار خودشان نمی میرند.

ابابصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

أَيُّ إِمَامٍ لَا يَعْلَمُ مَا يُصِيبُهُ وَإِلَى مَا يَصِيرُ فَلَيْسَ ذَلِكَ بِحُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. (1)

هر امامی که نداند چه بر سرش می آید و نداند به سوی چه [سرنوشتی] می رود حجت خدا بر خلقش نیست.

امام، یعنی کسی که همه چیز برایش روشن است. می داند تصمیمی که می گیرد چه نتیجه ای در بر دارد و با ظنّ و گمانه زنی پیش نمی رود.

### 3-4-1) مرگ آگاهی امام موسی بن جعفر علیهما السلام

روایت بعدی مربوط به امام هفتم علیه السلام است. سندی بن شاهک که زندانبان حضرت بود هشتاد نفر از بزرگان آن زمان را جمع کرده و به زندان می آورد و امام هفتم علیه السلام را که در ظاهر سلامت بوده اند به ایشان نشان می دهد و می گوید:

«ببینید، ایشان مشکلی ندارد و امیرالمؤمنین (هارون) هم با او بدرفتاری نکرده، بلکه کاملاً سالم و خوب و سرحال است! بروید از خود او سؤال کنید».

حضرت می فرماید:

أَنْتِي أَخْبِرْكُمْ أَيُّهَا النَّفَرُ أَنْتِي قَدْ سُقِيتُ السَّمَّ فِي سَعِ تَمَرَاتٍ وَ8.

ص: 56

أَنَا غَدًا أَخْضَرُّ وَ بَعْدَ غَدٍ أَمُوتُ. (1)

همه بدانید که [همین امروز] هفت خرمای مسموم به من خورانده اند فردا بدن من سبز می شود (آثار سم آشکار می شود) و پس فردا هم می میرم.

برای ایشان معلوم بوده که چه خورده اند و خوردن سم چه نتیجه ای دارد.

#### 4-4-1) مرگ آگاهی امام زین العابدین علیه السلام

در جریانی دیگر آمده است که:

در شب شهادت امام سجّاد علیه السلام امام باقر علیه السلام شربت و نوشیدنی ای نزد پدر می برند و به حضرت عرض می کنند: «پدر جان، این را بنوشید». حضرت پاسخ می دهند: «پسر! من امشب قبض روح می شوم. این همان شبی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبض روح شدند». (2)

این نشان می دهد که امام سجّاد علیه السلام می دانستند که خوردن این نوشیدن منتهی به شهادت ایشان می شود.

#### تلازم نداشتن علم امام به هنگام مرگ با «خودکشی»

در این جا توجه به این نکته ضروری است که علم امام به تفصیل شهادتش بدین معنا نیست که ایشان - العیاذ باللّه - خودکشی می کند (و)

ص: 57

---

1- الکافی، ج 1، ص 259.

2- الکافی، ج 1، ص 259، احتمالاً- مراد، شب آن روز هفته است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبض روح شدند (شب دوشنبه)

خود را به هلاکت می سپارد. اشتباهی که اغلب معترضان می کنند این است که فکر می کنند مرگ، تهلکه است. و به این آیه شریفه استشهاد می کنند که:

«وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (1)

و خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید.

در حالی که تهلکه، هلاکت است، اما مرگ برای ایشان هلاکت نیست. بلکه اطاعت امر الهی و مقدمه رسیدن به درجات عالی است.

مرحوم شیخ مفید رحمه الله در این باره معتقدند اگر امام علیه السلام تمام تفصیل و ریزه کاری هایی که بر سرشان می آید را بدانند اشکالی پیش نمی آید. فرض کنیم امیرالمؤمنین علیه السلام می دانستند به دست چه کسی و دقیقاً چه زمانی کشته می شوند این هیچ مشکلی نداشت چرا؟

اصل پاسخ را مرحوم شیخ مفید چنین می فرماید:

چون هیچ امتناعی ندارد که خدای متعال امیرالمؤمنین علیه السلام را متعبد کند به این که بر شهادت صبر کرده و برای کشته شدن تسلیم گردد. تا این که خدا او را به وسیله صبر بر شهادت به علو درجات و مقامی والا برساند که جز با شهادت به آن نمی رسید. و چون می دانست که امیرالمؤمنین علیه السلام در این امر اطاعت او را می کند، طاعتی که اگر غیر او را تکلیف به این امر کرده بود، آن را اراده نمی کرد.

یعنی اشکالی ندارد که خداوند به ایشان بفرماید شما می دانید که 5.

ص: 58

شهید می شوید ولی باید بروید. چون بندگی خدا به این است که بروید و خودتان را تسلیم کشته شدن کنید. و این گونه درجه ایشان را رفعت دهد. و اگر غیر امیرالمؤمنین علیه السلام مکلف به این طاعت شده بود، اراده این امر را نمی کرد. ولی خدا می دانست که امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کاری را می کند.

سپس دخل مقدری را دفع می کنند به این که:

فلا يكون بذلك أمير المؤمنين عليه السلام مُلقياً بيده إلى التهلكة ولا معيناً على نفسه معونةً مستقبحة في العقول. (1)

و به واسطه این امر لازم نمی آید که امیرالمؤمنین علیه السلام خودش را با دست خودش به هلاکت انداخته باشد. و لازم نمی آید که امیرالمؤمنین علیه السلام به هلاکت خود کمک کرده باشد، کمکی که از نظر عقل ها قبیح شمرده می شود.

یعنی درست است که امیرالمؤمنین علیه السلام با دست خود، خود را در معرض قتل قرار داد، اما این، کمک کردنی نیست که عقول قبیح بشمارند. چون رسیدن به آن، درجه بالای طاعت خداست و این اصلاً تهلکه نیست.

## 2) پیمان الهی برای تن دادن به شهادت

### اشاره

یکی از نکات مهم در این بحث آن است که بدانیم امام حسین علیه السلام برای حرکتشان یک مأموریت الهی داشتند. 0.

ص: 59

در کافی شریف بابی است با عنوان:

انّ الائمة لم يفعلوا شيئاً ولا يفعلون الا بعهد من الله عزوجل و امر منه لا يتجاوزونه. (1)

ائمه عليهم السلام هیچ کاری نکرده و نمی کنند مگر به عهدی از جانب خدا و امری از نزد او و از آن هم تجاوز نمی کنند.

پنج حدیث در این باب آمده که همه آن ها جالب است. حدیث دوم آن چنین است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ نَبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا قَبْلَ وَفَاتِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النَّجْبَةِ مِنْ أَهْلِكَ قَالَ وَ مَا النَّجْبَةُ يَا جَبْرِيئِيلُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ وُلْدُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ عَلِيٌّ الْكِتَابِ خَوَاتِيمٍ مِنْ ذَهَبٍ قَدْ دَفَعَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمْرُهُ أَنْ يَقُوكَ خَاتِمًا مِنْهُ وَ يَعْمَلُ بِمَا فِيهِ فَفَكَرْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاتِمًا وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَيَّ ابْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَكَرْتُ خَاتِمًا وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ ثُمَّ دَعَاهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَكَرْتُ خَاتِمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أُخْرَجَ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَ أَشْرَ نَفْسِكَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَفَعَلْتُ.

خدای متعال بر نبی خود صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وفات ایشان نوشته ای نازل کرد بدین مضمون که این ها سفارش های توست  
بر 9.

ص: 60

برگزیدگان از خاندان تو. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل پرسید: ای جبرئیل این برگزیدگان و نجبا کیانند؟ عرض کرد: علی بن ابی طالب علیهما السلام و فرزندانش، هر یک از این نوشته ها خاتمی از طلا داشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کل این ها را به امیرالمؤمنین علیه السلام سپرده و دستور فرمودند که آن چه را که مربوط به خودشان است باز کرده و به آن چه در آن است عمل کنند. ایشان آن خاتم را باز نموده و به آن چه در آن بود عمل کردند. سپس [در هنگام شهادتشان] به پسر خود امام حسن علیه السلام سپردند، امام حسن علیه السلام هم خاتم خود را باز کرده و به آن عمل نمودند. سپس به امام حسین علیه السلام سپردند. امام حسین علیه السلام هم خاتم خود را باز کردند. در آن نوشته شده بود: همراه گروهی به سوی شهادت خارج شو که آن ها جز به همراه تو شهید نمی شوند. و خودت را به خدای عزوجل بفروش. امام حسین علیه السلام هم همین کار را کردند.

## 2-2) عهد الهی با سیدالشهدا علیه السلام در عین نهی اشقیا از تعدی

این روایت شریف می رساند که دستورالعمل خیلی صریح و مشخص است که امام حسین علیه السلام چه خطی را باید دنبال کنند. خداوند فرموده است: «أُخْرِجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ» (مسیری را برو که انتهای آن مسیر، شهادت است)، براساس روایات در مورد سیدالشهدا علیه السلام، می شود علت ماجرا را به همان صحیفه ای برگرداند که به امام علیه السلام رسیده است. یعنی خواست خدا در این قضیه مطرح بوده است و آثار این خواست و اراده الهی در طول بحث روشن خواهد شد. یعنی امر الهی بوده که «زیر بار بیعت یزید نرو و به سمت کوفه برو» این را

می شود علت حرکت امام حسین علیه السلام دانست.

این بدان معنا است که «با یزید بیعت نکن، با این که می دانی انتهایش شهادت است». البته این وصیّتی به امام حسین علیه السلام است نه این که کار آن ظالمان را تجویز نماید، یعنی از وصیّت خدا به امام علیه السلام نمی توان نتیجه گرفت که یزید و عمر سعد و شمر هم عمل به وصیّت خدا کرده اند!

این که خدا به امام امر می کند این خط را پیش بگیرد، تجویز معصیت و ظلم ظالمان نیست. آن ها نباید این جنایت را مرتکب می شدند و با اختیار خود هم چنین کردند اما به سیدالشیخ هدا علیه السلام هم توصیه شد که در این مسیر پایداری کنند و خروج نمایند. خدا به امام فرموده «مسیری را طی کن که می دانی در انتها به جنایت و ظلم ختم می شود». هرچند آن ها خلاف امر خداوند عمل می کنند و ظالمند و عقاب هم می شوند اما ایستادگی در برابرشان و علم مخالفت برداشتن و در نهایت به شهادت رسیدن، وصیّت الهی به آن حضرت بوده است.

خداوند امر کرده که مردم با حجّت وی در نیفتند. بنابراین کسانی که در افتند، معصیت کرده اند و راهی خلاف رضای خدا رفته اند. از این سو، به حجّت خود امر می کند که «با یزید بیعت نکن! نتیجه اش، به هر چه می خواهد منجر شود» و البته خداوند از قبل اعلام کرده بوده که نتیجه این «بیعت نکردن» چیست.

امام علیه السلام تلاش و زحمت زیادی متحمل شدند تا کار اشقیا به این جا نکشد. منابع معتبر نشان می دهد که حضرت برای این که آن ها از ریختن خون ایشان دست بردارند پافشاری و نصیحت زیادی داشتند. تا آخرین حدّی که می شد تصور کرد حضرت درخواست کردند که آن ها از

اجرای نیت سوء خود دست بردارند و این دلسوزی امام علیه السلام در حق ایشان را می رساند.

امام علیه السلام حتی برای عمر سعد هم دل سوزاندند. همه می دانیم که چه قدر او را نصیحت کردند که «دست بردار». او گفت «من دارایی هایی در کوفه دارم که اگر دست از کشتن شما بردارم از من می گیرند». حضرت فرمودند: «من از اموالی که در حجاز دارم بهتر از آنرا به تو می دهم». ایشان دو بار به او راه را نشان دادند، اما بعد از این که دیدند او به هیچ صراطی مستقیم نیست، نفرینش کردند که: «خدا به زودی در بستر سر از بدنت جدا کند»، و همان شد. و فرمود که: «از گندم ری نمی خوری»<sup>(1)</sup> و همین اتفاق هم افتاد.

جریان «آب خواستن سیدالشهدا» نیز که به گونه های مختلف نقل شده<sup>(2)</sup> از یک طرف اتمام حجت است اما از طرف دیگر درخواست این است که «اقلاً به این پستی و رذالت تن ندهید که آبی را که برای حیوانات مباح است، از من که پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هستم باز دارید». چرا جرم خود را سنگین می کنید؟ امام حسین راضی نبودند و دلشان نمی خواست حتی یک نفر از آن جنایتکاران جهنمی بشود. ولی چه باید می کردند که آن ها بر شقاوت خود مصر بودند.

### 3-2) عهد الهی با امام زین العابدین و صادقین علیهم السلام

در ادامه حدیث فوق سفارش الهی چنین ادامه می یابد:

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ 1.

ص: 63

1- بحار الانوار، ج 44، ص 388 و 389.

2- به عنوان نمونه: بحار الانوار، ج 45، ص 51.



أَطْرُقَ وَاصْمُتْ وَ الزَّمْ مَنْزِلَكَ وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيكَ الْيَقِينُ فَفَعَلَ. (1)

بعد نوشته را به علی بن الحسین علیهما السلام سپردند. آن حضرت خاتم دیگری را باز کردند در آن نوشته شده بود سرت را پایین بیاورد، ساکت باش. ملازم منزلت شو. عبادت خدا را بکن تا مرگت فرا رسد. ایشان نیز همین کار را انجام دادند.

توصیه به امام زین العابدین علیه السلام درست برخلاف عمل امام حسین علیه السلام بود. اما اگر همین توصیه به امام حسین علیه السلام شده بود، ایشان همین کار را می کردند. امام سجّاد علیه السلام بیش از سی سال این روش را انجام دادند.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَفَكَ خَاتَمًا فَوَجَّ دَفِيهِ حَدِيثُ النَّاسِ وَ أَفْتِهِمْ وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ فَفَعَلَ.

سپس آن مکتوب را به پسرشان امام باقر علیه السلام سپردند. حضرت باز کردند. دیدند نوشته شده: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و جز از خدای عزوجل نترس، هیچ کسی نمی تواند علیه تو کاری بکند. ایشان چنین کردند.

به امام باقر علیه السلام یک اطمینان خاطری داده شد که «شروع کن به حدیث گفتن و فتوا دادن. مطمئن باش که دست هیچ کس به تو نمی رسد». یعنی «هر اقدامی برای کنار زدن کنند نمی توانند» و همین هم شد. 1.

ص: 64

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ فَقَالَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ حَمْدَ النَّاسِ وَأَفْتِهِمْ وَأَنْشُرَ عُلُومِ أَهْلِ بَيْتِكَ وَصَدَقَ آبَاءَكَ الصَّالِحِينَ وَلَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتَ فِي حِرْزٍ وَأَمَانٍ فَفَعَلَ.

سپس ایشان به پسر خود امام صادق علیه السلام سپردند. حضرت مهر مربوط به وصیت خودشان را باز کردند. در آن نوشته شده بود: برای مردم حدیث بگو و فتوا بده و علوم اهل بیت علیهم السلام را نشر ده. [راه و روش] پدران صالحت را تصدیق کن و جز از خدا ترس که تو در حرز و امان [الهی] هستی. ایشان نیز چنین کردند.

این ها حجّت های خدا هستند. افراد عادی نیستند. خدا می خواهد به وسیله ایشان، هم دینش را پیش ببرد، هم خود ایشان را امتحان کند. ما، هدف نیستیم و موضوعیتی نداریم بلکه خود امام علیه السلام هدف است. یعنی در درجه اول خدا می خواهد حجّتش را امتحان کند که چه قدر بنده خداست. و بندگی او، با آن چه ما می کنیم- از جهت برخی مصادیق آن- فرق بسیاری دارد.

### 3) تخییر امام علیه السلام در انتخاب شهادت

#### 3-1) مختار بودن امام علیه السلام در پذیرش تقدیر الهی بر شهادتش

عنوان بابی دیگر در کافی شریف چنین است:

باب ان الائمه يعلمون علم ما كان وما يكون وانهم لا يخفى عليهم الشئ صلوات الله عليهم.

ائمه عليهم السلام علم گذشته و آینده را می دانند و هیچ چیز بر آن ها - که درود خدا بر ایشان باد - مخفی نمی ماند.

در روایت چهارم این باب شخصی به نام حمران از امام باقر علیه السلام سوال می کند:

فدای شما شوم! نظرتان چیست در این باره که امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام خروج و قیام کردند تا دین خداوند - عزّ ذکره- را بپا دارند و این که توسط طاغوت ها کشته شدند و به شهادت رسیدند و طواغیت بر آن ها پیروز و آن ها مغلوب و شهید شدند؟

حضرت می فرماید:

يَا حُمْرَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَقَضَاهُ وَأَمْضَاهُ وَحَتَمَهُ عَلَى سَبِيلِ الْإِخْتِيَارِ.

ای حمران! خدای متعال این سرنوشت را برای این ها تقدیر کرد و حکم هم کرد و امضاء هم کرد و حتم هم کرد. در عین حال اختیارش را به آن ها واگذار کرد [که اگر غیر از این می خواهند، مطابق همان با ایشان رفتار شود].

یعنی آن قدر این ها پیش خدا عزیز بودند که اختیار را داده به دست خودشان.

ثُمَّ أَجْرَاهُ فَبِتَقْدِيرِ عِلْمِ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَامَ عَلِيُّ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَام.

سپس خداوند این را جاری فرمود و با آن علمی که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان رسیده بود، قیام امیرالمؤمنین علیه السلام و

امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام (آن اقدامی که کردند تا به شهادت رسیدند) صورت گرفت.

ایشان قبل از این که به کاری اقدام کنند از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علم داشتند که نتیجه چه خواهد شد، مثلاً امام حسن علیه السلام می دانستند ستمی که جعده به ایشان می دهد منتهی به قتل ایشان خواهد شد، یا امام حسین علیه السلام می دانستند که اگر به سمت عراق بروند شهید می شوند. این دو با هم هیچ فرقی نمی کند. شبهه یک شبهه و جواب هم یک جواب است. امیرالمؤمنین علیه السلام هم می دانستند که اگر سحرگاه به مسجد بروند شهید می شوند.

سپس می فرمایند:

وَيَعْلَمُ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا وَ لَوْ أَنَّهُمْ يَا حُمْرَانُ حَيْثُ نَزَلَ بِهِمْ مَا نَزَلَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ إِظْهَارِ الطَّوَاعِيَةِ عَلَيْهِمْ سَأَلُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُمْ ذَلِكَ وَ أَلْحُوا عَلَيْهِ فِي طَلَبِ إِزَالَةِ مُلْكِ الطَّوَاعِيَةِ وَ ذَهَابِ مُلْكِهِمْ إِذَا لَاجَبَهُمْ وَ دَفَعَ ذَلِكَ عَنْهُمْ.

از ما ائمه، [هم آن ها که قیام کردند] (1) و هم آن هایی که سکوت نمودند از روی علم بوده است. [نه آن ظن و گمان و احتمالی که سیاستمدارها براساس آن عمل می کنند.] حمران! اگر ایشان، آن هنگام که امر خدای عزوجل و آن سختی ها نازل شد و آن موقع که طاعت ها بر ایشان غلبه کردند، از خدا می خواستند که بلا راد.

ص: 67

---

1- درباره سه امام (امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام) تعبیر قیام به کار برده اند، یعنی ایشان اقدامی کردند که منتهی به شهادت ایشان شد.

از آن‌ها دفع کند [و نگذارد که این‌ها بر ائمه مسلط شوند] و در طلب سرنگونی و از بین رفتن سلطنت طاغوت‌ها اصرار می‌ورزیدند، خداوند اجابتشان فرموده و [آن‌ها را] از آنها دفع می‌نمود.

آن موقع که معاویه به مدت بیست سال مسلط شد اگر امام مجتبی علیه السلام از خدا می‌خواستند که او را سرنگون کند، چنان می‌شد. این‌را خداوند به طور قطعی می‌فرماید که اگر ایشان می‌خواستند شرّ این طواغیت را دفع کنیم و ملک و سلطنتشان را از بین ببریم، این کار را می‌کردیم.

امام مجتبی علیه السلام به حسب ظاهر چه کاری غیر از این می‌توانستند با معاویه بکنند؟ امام حسن علیه السلام یک لشکر دوازده هزار نفری به فرماندهی عبیدالله بن عباس فرستادند، اما عبیدالله با تطمیع معاویه به سمت او رفت و هشت هزار نفر هم با او رفتند. یعنی دو سوم ایشان رفتند. (1) امام حسن علیه السلام حتی در میان خودی‌ها امنیت نداشتند. به حساب ظاهر چه باید می‌کردند؟ همین کاری که کردند را باید انجام می‌دادند. یعنی نه قدرتی - به حساب ظاهر - داشتند که با معاویه بجنگند، نه یآوری که روی آن حساب کنند.

هر عاقل و فهیمی آن شرایط را می‌دید، می‌فهمید که امام علیه السلام بهترین کار را کرده‌اند. ایشان فرمودند:

وَ اللَّهُ لَوْ قَاتَلْتُ مُعَاوِيَةَ لَأَخَذُوا بِعُنُقِي حَتَّى يَدْفَعُونِي إِلَيْهِ سِلْمًا فَوَاللَّهِ لَأَنْ أُسَالِمَهُ وَأَنَا عَزِيزٌ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَقْتُلَنِي وَأَنَادُ.

ص: 68

---

1- بحار الانوار، ج 44، ص 48، به نقل از الارشاد.

به خدا سوگند اگر با معاویه می جنگیدم گردنم را می گرفتند تا این که مرا تسلیم شده و [دست بسته] به نزد معاویه می فرستادند. پس به خدا سوگند این که با او صلح کنم - در حالی که عزیزم - بهتر از این است که او مرا بکشد - در حالی که اسیرش شده ام - یا این که [باز آزاد کردم] بر من منت گذارد و تا همیشه روزگار این جریان مایه ناسزا به بنی هاشم شود.

خلاصه اگر امام علیه السلام با معاویه مصالحه نمی کردند اسیر او می شدند و در حال اسارت به شهادت می رسیدند و یا این که آزاد شده معاویه می شدند که در این صورت عار و ننگی بر بنی هاشم باقی می ماند که «آزاد شده» معاویه هستند.

پس حساب ظاهر، باکاری که کردند هم خوانی داشت. در حالی که پشت پرده اش این بود که اگر امام علیه السلام همان موقع خلاف این را می خواست، برای خدا کاری نداشت که مثلاً عقربی بر معاویه مسلط کند که او را نیش بزند و کارش را تمام کند چون اگر معاویه بر سر اهل شام نمی بود آن ها نمی توانستند کاری از پیش ببرند. این معاویه بود که با حيله گری های خود آن ها را جمع می کرد. اگر امام علیه السلام می خواستند، خداوند بدین گونه عمل کند، می کرد اما نخواستند.

یقیناً صبری که امام مجتبی علیه السلام کردند و خون دلی که حضرتش از نزدیکان و اصحاب خود و معاویه خوردند، اجر بزرگ و جزیلی به ایشان داد آن گونه که مقام ایشان از مقام سیدالشهدا علیه السلام سالار شهیدانج.

ص: 69

هم بالاتر است. (1) صبرهایی که کردند همه اجر دارد و در مقامی که دارند دخیل است.

حضرت در ادامه روایت می فرمایند:

ثُمَّ كَانَ انْقِضَاءُ مُدَّةِ الطَّوَاغِيَةِ وَ ذَهَابُ مُلْكِهِمْ أَسْرَعَ مِنْ سِلْكِ مَنْظُومٍ انْقَطَعَ فَتَبَدَّدَ.

در این صورت (اگر ائمه می خواستند) از بین رفتن مدّت زمان حکومت و سلطنت طاغوت ها، از پاره شدن نخ تسبیح و از هم پاشیدن [دانه هایش] سریع تر می شد [اما ایشان این را نخواستند].

«سبیل اختیار» همین است. یعنی این ها اختیار داشتند. گویی خدا فرمود: تقدیر من، قضا و قدر من و امضاء من همین است. با این وجود شما حق دارید نپذیرید. این قدر شما برای من عزیزید که اگر شما بخواهید، من تقدیرات خود را بر هم می زنم. ولی اگر خواست مرا بخواهید این است که شما تحمّل و صبر کنید.

حضرت ادامه می دهند:

وَ مَا نَكَانَ ذَلِكَ الَّذِي أَصَابَهُمْ يَا حُمْرَانُ لِذَنْبٍ اقْتَرَفُوهُ وَلَا لِعُقُوبَةٍ مَعْصِيَةِ خَالَفُوا اللَّهَ فِيهَا.

ای حمران! [بدان] آن چه بر سر این ها آمد به خاطر گناهی که مرتکب شدند نبود. و نه این که ایشان به خاطر معصیتی که خدا را در آن مخالفت کرده باشند، عقوبت شوند. (2)

ص: 70

---

1- چنان که امام حسین علیه السلام فرمودند: ... وَ أَبِي خَيْرٌ مِنِّي وَ أُمِّي خَيْرٌ مِنِّي وَ أَخِي خَيْرٌ مِنِّي (بحار الانوار، ج 45، ص 2)

درست است که قرآن کریم می فرماید (ما أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ) (1) اما این آیه مربوط به ماست. هر مصیبت و بلائی که بر سر ما می آید به خاطر کارهای خودمان است. ولی این مطلب درباره ائمه علیهم السلام صادق نیست. (2)

وَلَكِنْ لِمَنْزَلٍ وَكَرَامَةٍ مِنَ اللَّهِ أُرَادَ أَنْ يَبْلُغَهَا.

بلکه به خاطر منزلت و کرامت آن ها و درجاتی است که خداوند می خواسته ایشان به آنها برسند.

دست آخر خطاب به حمران می فرماید:

فَلَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ فِيهِمْ. (3)

تو درباره آنان به عقاید و دیدگاه هایی [غیر از آن چه به تو آموختیم] معتقد نشوی!

## 2-3) تخییر امیر مؤمنان علیه السلام در تن دادن به شهادت

### اشاره

چنان که رفت مرحوم کلینی بابتی در کافی شریف گشوده اند با این عنوان که: «ائمه علیهم السلام می دانند چه هنگام می میرند و جز به اختیار خودشان نمی میرند.» (4) م.

ص: 71

1- بنگرید به روایات ذیل آیه شریفه در: کافی، ج 2، ص 449 و 450، امام صادق علیه السلام در یکی از این روایات شریف می فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَخُصُّ أَوْلِيَاءَهُ بِالْمَصَائِبِ لِيَأْجُرَهُمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ. خداوند اولیایش را به مصیبت ها اختصاص می دهد برای آن که [به خاطر صبر] بر آن ها پاداششان بدهد؛ بدون آن که گناهی داشته باشند.

2- کافی، ج 1، ص 260.

3- کافی، ج 1، ص 260.

4- کافی، ج 1، ص 258. نیز بنگرید به: بحار الانوار، ج 27، ص 285 باب انهم يعلمون متى يموتون و انه لا يقع ذلك الا باختيارهم.



در روایت چهارم این باب، راوی می گوید به امام هشتم علیه السلام عرض کردم:

امیرالمؤمنین علیه السلام قاتل خود را می شناختند و آن شبی که ایشان را به شهادت رساندند و آن محلی که در آن به شهادت می رسند را می دانستند. [شاهدش این است که در شب نوزدهم] وقتی مرغابی ها [در خانه ام کلثوم] فریاد کردند فرمودند: این ها الان فریاد می کنند اما به دنبالش نوحه خواهند کرد. نیز ام کلثوم عرض کرد: پدر جان، اگر ممکن است امشب را در خانه نماز بخوانید و کس دیگری را بفرستید که با مردم نماز بخوانند. حضرت ابا فرمودند و بدون سلاح، داخل و خارج شدنشان زیاد بود و می دانستند که قاتل ایشان با شمشیر، ابن ملجم است اما تعرض به او هم جایز نبود. (1) (او هنوز عملی انجام نداده بود که قصاصش کنند).

امام رضا علیه السلام فرمودند:

ذَلِكَ كَانَ، وَ لَكِنَّهُ خَيْرٌ (2) فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَتَمَضِيَ مَقَادِيرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (3) 4.

ص: 72

1- ممکن است راوی این عبارت آخر را به صورت سوالی پرسیده باشد. یعنی با این که حضرت این را می دانستند، آیا تعرض به ابن ملجم جایز نبود؟

2- به نظر می رسد کلمه «فأختار» در این جا مقدر است. و مرحوم مجلسی هم این احتمال را داده اند. (بحار الانوار، ج 42، ص 246)

3- الکافی، ج 1، ص 384.

بله همین طور بوده است. امّا، [نکته در این جاست که:] آن شب حضرت مخیر بودند. (خداوند این را به اختیار خودشان گذاشته بود.) [چنین اختیار کردند تا] این که مقدرات خدای عزّوجلّ جاری شود.

یعنی با آن که این امر از تقدیرات الهی بود، امّا ایشان مخیر بودند. به این معنی که اگر ایشان غیر از این را می خواستند، خداوند هم غیر از این را تقدیر می کرد و همه تقدیرات قبلی را عوض می نمود. امّا خدا، چنان تقدیر کرده بود، امیرالمؤمنین علیه السلام هم می دانستند که خداوند بهترین تقدیر را برای ایشان می کند و مهم تر از همه این ها، رضای آن حضرت، محور رضای خدا بود، لذا این را انتخاب فرمود تا این که مقادیر الهی جاری شود.

چنین نبود که چون تقدیر الهی این بود، حضرت «باید» می پذیرفتند. و خلاف آن را نمی توانستند اختیار کنند. می توانستند امّا خودشان همین را خواستند. حتّی خدا حاضر بود تقدیراتش را عوض کند، ولی حضرت نخواستند، چون خدا به این راضی تر و خشنودتر بود.

این نکته درباره همه ائمه علیهم السلام عمومیّت دارد. یعنی برای امام حسین علیه السلام هم همین طور بوده است. امّا امام علیه السلام به تقدیرات الهی راضی تر و خشنودتر بودند.

## 2-2-3) دو روایت معارض و توضیح مرحوم علامه مجلسی رحمه الله

مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در توضیح این روایت نخست می فرمایند در بعضی نسخ لفظ «خُیر»، بدون نقطه «خُیر» (به حیرت افکننده شد) نقل شده است. سپس دو روایت از کتاب بصائر الدرجات

نقل می کنند که دلالت آن ها با لفظ «حَيْرٌ» تناسب دارد. دلالت این دو روایت بر آن است که امام علیه السلام هنگام نزدیک شدن مرگ از سوی خداوند به نسیان دچار می شود و خداوند علم به پشت صحنه را از ایشان می گیرد. اکنون متن این دو روایت:

راوی از امام رضا علیه السلام می پرسد: «آیا امام علیه السلام می داند کی می میرد؟» حضرت می فرمایند: «آری می داند؛ به تعلیم امامی که مقدم بر اوست» دوباره می پرسد: «آیا ابوالحسن (امام کاظم علیه السلام) نسبت به رطب و ریحان مسمومی که یحیی بن خالد برایشان فرستاد آگاه بودند؟» حضرت می فرمایند: «بله» عرض می کند: «و با این حال آن را خوردند؟» حضرت می فرمایند: «[خداوند] ایشان را فراموشاند تا حکم [الهی را] درباره شان اجرا نماید». (1)

راوی از امام رضا علیه السلام می پرسد: «آیا امام علیه السلام می داند کی می میرد؟» حضرت می فرمایند: «آری» دوباره می پرسد: «آیا نسبت به رطب و ریحان مسمومی که یحیی بن خالد برایشان فرستاد آگاه بودند؟» حضرت می فرمایند: «بله» عرض می کند: «آن را خوردند و با علم به آن علیه خود اقدام کردند؟» حضرت می فرمایند:

لا يَعْلَمُ قَبْلَ ذَلِكَ لِيَتَقَدَّمَ فِيمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَإِذَا جَاءَ الْوَقْتُ أَلْقَى اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ النَّسْيَانَ لِيَقْضِيَ فِيهِ الْحُكْمَ. (2)

[امام، زمان و نحوه مرگ خود را] پیش از آن نمی داند تا در چیزی که [برای مرگش] بدان نیاز دارد پیش دستی کند پس 3.

ص: 74

---

1- بصائر الدرجات، ص 481.

2- بصائر الدرجات، ص 483.

هنگامی که وقت مرگ فرا رسد خداوند در قلبش فراموشی القا می کند تا درباره او حکم خود را اجرا نماید.

در این دو روایت «علم پیشین امام به زمان مرگش» مورد تأکید قرار گرفته اما با این حال فرموده اند که وقتی مرگ امام فرا می رسد این علم گرفته می شود. با این وجود اظهار نظر مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در این خصوص قابل توجه است که می فرماید:

أقول: هذا الوجه وإن كان مؤيداً بالخبر لكنه مناف لظواهر أكثر الأخبار الواردة في هذا الباب، ويمكن أن يكون هذا لضعف عقول السائلين عن فهم ما هو الجواب في هذا الباب. (1)

می گویم هر چند این وجه به واسطه خبر تأیید می شود اما با ظواهر اکثر روایات وارده در این باب منافات دارد و ممکن است که این پاسخ به جهت ضعف عقل های پرسشگران از فهم آن چه جواب [اصلی] در این باب است؛ باشد.

پاسخ اصلی همین است که امام علیه السلام تا آخرین دم نسبت به آن چه می کند آگاهی دارد و این نیز اقدام علیه خود به حساب نمی آید؛ بلکه امام در برابر صبوری که خداوند از او خواسته، تعبّد می کند.

### 3-3) تخییر امام موسی بن جعفر علیهما السلام در تن دادن به زندان و شهادت

امام کاظم علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ غَضِبَ عَلَى الشُّعْبَةِ فَخَيْرِنِي نَفْسِي أَوْ هُمْ 3.

ص: 75

---

1- مرآة العقول، ج 3، ص 123.

خدای عزوجل بر شیعه غضب کرد. و خدا مرا مخیر کرد [بین نزول بلا بر] من یا آن ها، قسم به خدا من آن ها را با جان خودم حفظ کردم.

می فرمایند خداوند مرا مخیر فرمود که یا من گرفتار شوم و به زندان بیفتم و بلا سرم بیاید، یا این که عذابی - که علتش را در این جا ذکر نفرموده اند - بر شیعه نازل شود. یعنی خدا در هر حال این را خواسته که یا شیعیان بلایی سرشان نازل شود یا شخص امام باید گرفتاری سختی پیدا کنند. اما حضرت با اختیار خودشان دومی را اختیار کردند. تعبیر روایت، «فَخَيَّرَنِي» است. حضرت راضی شدند که آن مصیبات سخت را در زندان ببینند و در عوض شیعیان به کیفر اعمالشان نرسند. غضب خدا بر شیعه بوده است نه بر امام هفتم علیه السلام.

مرحوم مجلسی در مرآت العقول احتمالاتی در این باره داده اند که غضب خدا به خاطر چه بوده. (2) اما به هر احتمال بالاخره شیعه کوتاهی کرده بوده و مستحق عقاب بوده است. اما امام جان خود را سپر بلا قرار داده اند.

این فقط یک حدس است ولی در قلبم واقعاً به این اعتقاد دارم که: همین الان هم امام زمان علیه السلام خودشان را برای شیعه فدا می کنند و این بلاها و غصه ها و فشارهایی که در زمان غیبت بر حضرت وارد می شود، به خاطر گنهکاری شیعیان است. اما واقعاً مستحق این عذاب 7.

ص: 76

---

1- الکافی، ج 1، ص 260، ح 5.

2- مرآة العقول، ج 3، ص 127.

غیبت امام زمان علیه السلام هستیم و اگر مستحق نبودیم خدا ما را مبتلا به غیبت صاحبمان نمی کرد.

خداوند یک قضاء حتم دارد و آن این که: تا مردم کاری نکنند که مستحق سلب نعمت شوند، از آن ها سلب نعمت نمی کند. (1) اما اکنون از ما سلب نعمت شده است. امام عصر علیه السلام رنج و غصه غیبت را با این سختی تحمل می کنند و این ما هستیم که با اعمال خود مستحق این بلا شده ایم که امام زمانمان از ما غایب شوند.

روایت امام موسی بن جعفر علیهما السلام نشان می دهد که امام علیه السلام چه قدر به حال امتشان دلسوزند که حاضر می شوند برای نجات آنان سختی زندان را تحمل کنند. زندان سندی بن شاهک واقعاً وحشتناک بوده است و انسان دلش آتش می گیرد که چه طور با امام علیه السلام و حجت خدا رفتار می کرده اند. اما همین به اختیار خودشان بوده است. خدا این طور قرار داده بوده که یا عقاب شیعه و یا رنج امام علیه السلام رخ دهد ولی امام علیه السلام خودشان این را انتخاب کرده اند.

#### 3-4) عرض نصرت بر سیدالشهدا علیه السلام و انتخاب لقاء الله

مرحوم سیدبن طاووس در لهوف حدیث عجیبی را از مرحوم شیخ مفید نقل کرده است که معرفت ما را در این بحث بالا می برد:

از امام صادق علیه السلام نقل شده که:

لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مِنَ الْمَدِينَةِ لِقَائِهِ أَفْوَاجٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوَّمَةِ فِي أَيْدِيهِمُ الْحِرَابُ عَلَى نُجُبٍ مِنْ نُجُبِ الْجَنَّةِ<sup>6</sup>.

ص: 77

---

1- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 206.

فَسَلِّمُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَأَبِيهِ وَأَخِيهِ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَدَّ جَدَّكَ بِنَا فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَدَّكَ بِنَا.

هنگامی که امام حسین علیه السلام از مدینه خارج شدند، با فوج هایی از فرشتگان نشان دار برخورد کردند که در دستشان اسلحه بود و سوار بر اسب های بهشتی، خدمت حضرت رسیدند و بر ایشان سلام کردند و گفتند: ای حجت خدا بر خلقش! بعد از جد و پدر و برادرش! (ای تنها باقی مانده از خمسه طیبه!) ما همان هایی هستیم که خدای سبحان جد شما را در موقعیت های زیادی به وسیله ما کمک کرده است. اکنون خدا ما را فرستاده که تو را یاری کنیم.

حضرت به ایشان فرمودند:

الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَبُقْعَتِي الَّتِي أُسْتَشْهَدُ فِيهَا وَهِيَ كَرْبَلَاءُ فَإِذَا وَرَدْتُهَا فَأَتُونِي.

وعده گاه من و شما گودال قتله گاه و بقعه من، همان بقعه ای که در آن جا شهید می شوم و آن کربلاست. آن جا که رسیدم به سراغ من بیایید. (تا قبل از گودال من کاری با شما ندارم.)

عرضه داشتند:

يَا حُجَّةَ اللَّهِ! مَرْنَا نَسْمَعُ وَنُطْع.

ای حجت خدا! به ما دستور دهید تا شنوا و مطیع شما باشیم.

گویی عرض کردند اگر شما بفرمایید الان بروید و آن موقع بیایید، مطیعیم و اگر بگویید الان دشمن را هلاک کنید، باز هم مطیعیم.

ملائک، هم عاقل اند و هم مختار. امام علیه السلام هم امام زمانشان است. همان طور که ما امام زمانمان را دوست داریم، آن ها هم دوست دارند و همان طور که ما از ناراحتی حضرت ناراحت می شویم، آن ها هم ناراحت می شوند.

بعد از این، ملائکه عرض کردند:

فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوِّ يَلْقَاكَ فَنَكُونُ مَعَكَ.

آیا شما می ترسید از آن که دشمنی به سراغتان بیاید تا ما همراهی تان کنیم؟

این ها نگران مولایشان بودند. اما حضرت فرمودند:

لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا يَلْقَوْنِي بِكَرِيهَةٍ أَوْ أَصِلَ إِلَيَّ بِقَعْتِي.

این ها راهی به سوی من ندارند و نمی توانند ضرری به من بزنند تا این که من به بقعه خود (گودال قتله گاه) برسم.

آن ها رفتند، عده ای از مؤمنین جن آمدند و عرضه داشتند:

يَا سَيِّدَنَا نَحْنُ شِيعَتُكَ وَأَنْصَارُكَ فَمَرْنَا بِأَمْرِكَ وَمَا تَشَاءُ فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوِّ لَكَ وَأَنْتَ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ.

آقای ما! ما شیعیان و یاران شمایم. به ما هر آن چه می خواهید دستور دهید. حتی اگر به ما دستور دهید که همه دشمنان شما را بکشیم، هم چنان که شما سر جایتان هستید در این باره کفایتتان می کنیم.

حضرت برای آن ها دعای خیر کردند و فرمودند:

أَوْ مَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَيَّ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (أَيْنَمَا



تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ (1) وَقَالَ سُبْحَانَهُ (... لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ) (2). (3)

آیا کتاب خدا که بر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است را نخوانده اید [که می فرماید] «هر کجا باشید مرگ [در موقع مقدر] شما را در خواهد یافت هر چند در برج های بلند و رفیع باشید»؟ و خداوند سبحان فرمود: «[اگر در خانه هایتان هم بودید] آن کسانی که مرگ برایشان ثبت و مقدر شده به سوی قتلگاه [و آرامگاهشان] خارج می شدند»؟

معنی اش این است که خدا قتل و شهادت من را این طور تقدیر کرده است و من هم می خواهم مطابق تقدیر او عمل کرده و رضای خدا را به دست آورم.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى النَّصْرَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى كَانَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ خَيْرَ النَّصْرِ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ تَعَالَى. (4)

خدای متعال نصرت خود را بر امام حسین علیه السلام نازل کرد. و این نصرت بین آسمان و زمین بود. (یعنی چیزی نمانده بود که یاری 0.

ص: 80

1- نساء/78.

2- آل عمران/154.

3- بحار الانوار، ج 44، ص 330. نیز با اندکی تفاوت در: اللّهُوف، ص 66.

4- الکافی، ج 1، ص 260.

خدا به ایشان برسد) سپس حضرت مخیر شد که یاری [خدا] را انتخاب کند یا لقاء خدا را. و خود ایشان لقاء خدای متعال را انتخاب فرمود.

ایشان فرمودند نصر را نمی خواهیم. چرا؟ چون این به بندگی خدا نزدیک تر بود. اگر ایشان نصر را هم انتخاب می کردند، از بندگی خدا خارج نشده بودند. اما چون می دانستند خدا چنین تقدیر کرده است، و رضای بیشتر خدا این است که این گونه مقاومت کنند و با این که مجاز بودند، از لشکریان غیبی یاری نگیرند، لقاء را انتخاب فرمودند. البته خودشان هم قادر بودند بدون این که کمک از ملائکه و اجنه بگیرند با قدرت های فوق بشری و الهی شان دشمن را ذلیل کنند. ولی چون می دانستند که خدا غیر این را بیشتر می پسندد چنین نکردند. نه این که انتخاب نصرت الهی اشکالی داشت. اما ایشان می دانستند خدا ترجیح نمی دهد که از این قدرت ها یا امدادهای غیبی استفاده کنند.

مشیت امام مشیة الله است، (1) یعنی همانی که خدا می پسندد، و همان که خدا بیشتر به آن راضی است انتخاب می فرمایند، لذا لقاء خدا را انتخاب فرمودند. در عین این که این ها هیچ یک ظاهر سازی و نمایش و ساختگی نبود. واقعاً اگر ایشان نصر را اختیار می کردند، خدا هم نازل می کرد. و البته در این صورت، به بعضی از مقاماتی که خدا برای ایشان قرار داده بود، نمی رسیدند.9.

ص: 81

در این جا ممکن است سؤالی مطرح شود که: وقتی امر محتوم الهی در میان است، اختیار امام چه کاره است؟

پاسخ این است که:

در حدیث حمزان امام فرمودند:

خدا تقدیر کرده، قضا کرده، امضاء هم کرده، «علی سبیل اختیار» حتم کرده است. معنی اش این است که اگر غیر از این می خواهید من نیز غیر این می کنم. ولی رضای من در این است. پس واقعاً می توانستند کار دیگری انجام بدهند. یعنی اگر می خواستند، خدا دستشان را باز گذاشته بود یعنی امام مختار بود که نخواهد این سرنوشت برایش رقم بخورد.

نکته دیگر این است که امام حسین علیه السلام در کل حرکت خود مختارانه عمل کرده اند یعنی در عین این که می توانستند با یزید سازگاری کنند اما تن به تقدیر الهی سپردند و رضای خدا را ملاک قرار دادند و البته لازمه این رضا دادن، استقبال از خطرات و بلاها بود و این نشان می دهد که امام حسین علیه السلام چه قدر عزیز خداست. این نظام خداست که هرکسی که عزیزتر است بیشتر بلا می بیند. و ایشان عزیز کرده ویژه خدا بوده که این قدر بلا دیده است.

بعدها این نکته را بیشتر باز خواهیم کرد که امام حسین علیه السلام چه قدر زیبا بندگی خدا را کرده اند. البته ما مناسبات الهی این قضیه را نمی فهمیم ولی تا جایی که می فهمیم می شود دریافت که امام حسین علیه السلام زیباترین جلوه های بندگی را به عالمیان نمایانده اند. از آن سو، خداوند نیز به زیبایی بندگی امام حسین علیه السلام را پاس داشت و شکر کرد و ویژگی هایی

به ایشان داد که به احدی نداده است.

هم چنان که اشاره شد، امر الهی به این صورت نبود که حضرت را مکلف کند، به این معنا که اگر ایشان بخواهد مخالفت نماید معصیت کرده باشد. خیر، امر بوده است، اما امری اختیاری.

در روایتی که در پیشتر از امام باقر علیه السلام خطاب به حمران نقل شد، آمده بود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَقَضَاهُ وَأَمْضَاهُ وَحَتَمَهُ عَلَى سَبِيلِ الْإِخْتِيَارِ (1).

خداوند تبارک و تعالی [این سرگذشت ها و سرنوشت ها] را برای امامان تقدیر و قضا و امضا و حتم کرد اما از طریق اختیار [آن ها]

خداوند اختیار را به خودشان داده بود و اگر ایشان اراده می کردند، تقدیرات را عوض می کرد. اگر در همان ساعات و لحظات آخر، امام حسین علیه السلام واقعاً نمی خواستند که شهید شوند، خدا همه چیز را برمی گرداند. این واقعاً امری عجیب است و نشان می دهد امام حسین علیه السلام چه قدر نزد خدا عزیز است و چه قدر خدا خاطرش را می خواهد. ما بر این محور تأکید داریم و در جمع بندی بحثمان هم این نکته بسیار مهم است.

می خواهیم بگوییم آن نهایت درجه بندگی و عبودیت خدا، که ما می توانیم فرض کنیم، را امام حسین علیه السلام انجام دادند. هر چند خدا تکلیف و جویی نکرد، ولی چون سیدالشهدا علیه السلام می دانستند خدا به این 4.

ص: 83

راضی است که مقاومت کنند و در مقابل این خبیث ها و پلیدها بایستند؛ و می دانستند که اگر بایستند نتیجه اش چیست، با علم و یقین به این که شهید می شوند و زن و بچه شان اسیر می شوند؛ تمام این ها را به جان و دل خریدند و تمام دارایی شان را در راه خدا و برای خدا دادند، و به بالاترین درجه ای که خدا می خواست برسند، رسیدند.

اگر این مقدار عبودیت نمی کردند، خدا هم این درجه را هم نمی داد. اگر امام علیه السلام شهادت را اختیار نمی فرمود آیا همین رتبه را در پیشگاه خدا کسب می کردند و از مقامشان چیزی کاسته نمی شد؟ جوابی که به صراحت در روایات داده شده، این است که اگر ایشان شهادت را انتخاب نمی کردند به آن درجاتی که خداوند برای ایشان قرار داده بود، نمی رسیدند. (1)

### جمع بندی و نتیجه گیری فصل دوم

امام حسین علیه السلام روی حساب های عادی و با ارزیابی وضع موجود از خطر آفرینی بنی امیه و بی وفایی کوفیان کاملاً باخبر بودند. بعلاوه به لحاظ علم الهی خود می دانستند که چنین تقدیری انتظارشان را.»

ص: 84

---

1- ... فَجَاءَهُ النَّبِيُّ وَهُوَ فِي مَنَامِهِ فَأَخَذَ الْحُسَيْنَ وَصَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَجَعَلَ يُقَبِّلُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَيَقُولُ يَا بَنِي أُمَّتِكَ كَأَنَّكَ أَرَاكَ مَرَمَلًا بَدْمِكَ بَيْنَ عِصَابَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلْقٍ يَا بَنِي إِثْنِكَ قَادِمٌ عَلَيَّ وَأُمَّكَ وَأَخِيكَ وَهُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَيْكَ وَإِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ... (بحار الانوار، ج 44، ص 31) چنان که می بینیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عزیزشان امام حسین علیه السلام تصریح می فرمایند که: «... تو در بهشت درجاتی داری که جز با شهادت با آن ها نمی رسی...»

می‌کشد. از سوی دیگر خداوند از طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان سفارش فرموده بود که به سمت شهادت خارج شوند. هرچند این سفارش، جنایت اشقیاء را توجیه نمی‌کند اما در عین حال نشان می‌دهد که سیدالشهدا علیه السلام با انگیزه وفا به عهد الهی قدم در راه شهادت گذارده‌اند. درست است که خداوند ایشان را در اصل سپردن یا نسپردن این پیمان مخیر داشت اما ایشان در عین حال رضای خدا را در این دیدند که تن به خطر بسپارند و درست به همین خاطر به جای نصرت الهی لقاء الله را برگزیدند. همین جاست که همه محاسبات بشری در هم می‌ریزد و حرکت و شهادت امام حسین علیه السلام به تجلیگاه بندگی خداوند متعال تبدیل می‌شود.



### 1) مشیت الهی در حرکت امام حسین علیه السلام

#### اشاره

یکی از نکات مشهور و مستند درباره حرکت سیدالشهدا علیه السلام این است که «شهادت آن حضرت مورد مشیت الهی بوده است» در این فصل درباره معنای این مشیت و رابطه آن با «رضای الهی بر شهادت امام حسین علیه السلام» سخن خواهیم گفت.

#### 1-1) با خبر شدن امام حسین علیه السلام از مشیت الهی، در رؤیای صادق

پیشتر جریان خیرخواهی محمدبن حنفیه برای امام حسین علیه السلام را از نظر گذراندیم و دیدیم که به آن حضرت پیشنهاد کرد در مکه بماند. پس از آن که امام حسین علیه السلام مسأله «خوف از قتل» را برای وی مطرح می کنند محمدبن حنفیه به امام علیه السلام پیشنهاد می کند که به سمت دیگری بروند. زیرا چنان که رفت با توجه به اطلاعات آن روز اصلاً قابل هضم نبود که ایشان به سمت کوفه بروند. او به حضرت عرضه می دارد:



اگر می ترسید، به سمت یمن بروید. یا به سمتی دور دست و خشکی بروید. اگر بروید این گونه نسبت به تعدی یزید محفوظ ترید و کسی نمی تواند بر شما غلبه کند.

حضرت در این جا صلاح نمی بینند به او پاسخی بدهند. فقط می فرمایند:

درباره آن چه گفتم تأمل می کنم.

اما سحر که می شود از مکه بیرون می زنند. وقتی این خبر به محمد بن حنفیه می رسد، خودش را به ایشان می رساند. زمام ناقه حضرت را می گیرد و عرض می کند:

برادر! آیا شما وعده نکردید که در درخواست من تأملی کنید؟ می فرمایند: بله.

می پرسد: پس چرا با عجله بیرون می روید؟

این جا حضرت به او پاسخی می دهند که با پاسخ اولشان متفاوت است:

أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا.

[بعد از این که از تو جدا شدم] پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد من آمدند و فرمودند: ای حسین [از مکه] خارج شو که خداوند مشیت کرده تو را کشته ببیند.

وقتی ابن حنفیه جمله اخیر را از آن حضرت می شنود کلمه استرجاع را به زبان می آورد و می گوید:

إِنَّ لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ.

یعنی، در این صورت مرگ در پیش است. زیرا این مسیری که شما می روید عافیتی در آن نیست و به شهادت ختم خواهد شد.

سپس عرض می کند:

حال که خودتان می روید چه معنا دارد که زن ها را با خودتان می برید در حالی که در چنین وضعیتی خارج می شوید؟

حضرت می فرماید:

قَدْ قَالَ لِي إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا. (1)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمودند: خدا مشیت کرده که این زن ها را اسیر ببیند.

## 1-2) معنای مشیت الهی بر شهادت امام علیه السلام و اسارت اهل بیت علیهم السلام

در این جا دو نکته حائز اهمیت است:

اولاً:

اگر حضرت به امثال محمد بن حنفیه می گفتند «پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این را خواسته اند»، دیگر مجاب می شدند. (2) از همین جا می شود فهمید که خود محمد بن حنفیه - مانند دیگر ناصحان - برای امام حسین علیه السلام مستقلاً آن مقام را قائل نبود که «وقتی ایشان تصمیمی بگیرند همان مورد رضای خداست». لذا، به تعبیر ساده ما، حضرت مجبور شدند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مایه بگذارند تا او قانع شود و هیچ نگوید و هیچ هم (5)

ص: 89

---

1- اللّهُوف، ص 63-65.

2- چنان که امام حسین علیه السلام همین پاسخ را به عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر هم دادند (بحار الانوار، ج 44، ص 365)

نگفت. متأسفانه جناب محمّد گاهی در زمینه معرفت امامش عملکرد ضعیفی داشته است. حتّی به نقل بعضی روایات معتبر، بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، به امام سجّاد علیه السلام پیغام داد که من از شما شایسته ترم که جانشین برادرم شوم. البتّه بعد از این که امام سجّاد علیه السلام با ایشان اتمام حجت کردند او اصلاح شد و برگشت. (1)

ثانیاً:

توجه شود که منظور از «مشیت خداوند»- چنان که در احادیث آمده- ایجاد و انشاء علمی «مُشاء» قبل از تحقّق آن در خارج است. بر این اساس معنای این که «خداوند قتیل دیده شدن امام حسین علیه السلام را مشیت کرده»، این است که: پیش از تحقّق خارجی آن، صورت علمی اش را ایجاد نموده است. به همین سیاق، مشیت الهی نسبت به اسیر دیده شدن خانواده سیدالشّهدا علیه السلام، یعنی خداوند صورت علمی این واقعه را پیش از وقوع آن خلق نموده است. نکته مهم در معنای «مشیت الهی» این است که از آن، «رضا و خشنودی خداوند نسبت به آن چه مشیت فرموده» لازم نمی آید.

### 3-1 امکان مشیت تکوینی الهی نسبت به امری در عین نهی تشریحی از آن

ممکن است چیزی متعلّق مشیت الهی قرار گیرد، امّا خداوند از انجام آن نهی فرموده باشد. مثالی که خود ائمّه علیهم السلام فرموده اند، این است که خداوند حضرت آدم علیه السلام را نسبت به خوردن از درخت 8.

ص: 90

خاصی نهی فرمود، هر چند مشیتش به خوردن از آن تعلق گرفته بود. امام صادق علیه السلام در این خصوص فرموده اند:

نَهَى آدَمَ عَنِ أَكْلِ الشَّجَرَةِ وَ شَاءَ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا (1)

خدا حضرت آدم علیه السلام را از خوردن از آن درخت نهی فرموده بود. از این نتیجه می شود که خداوند به آن عمل حضرت آدم علیه السلام راضی و خشنود نبود. اما از آن جا که به علم ذاتی خود می دانست که چنین عملی در خارج واقع می شود، صورت علمی آن را قبل از تحقق خارجی اش ایجاد فرموده بود. امام علیه السلام در مورد علم و مشیت خداوند چنین می فرمایند:

بِالْعِلْمِ عِلْمَ الْأَشْيَاءِ قَبْلَ كَوْنِهَا وَ بِالْمَشِيَّةِ عَرَفَ صِفَاتِهَا وَ حُدُودَهَا وَ أَنْشَأَهَا قَبْلَ إِظْهَارِهَا. (2)

یعنی خداوند به علم ذاتی و ازلی خود به همه اشیاء پیش از آن که واقع شوند، علم داشته است، آن گاه براساس همین علم ذاتی خود، ویژگی ها و حدود همه اشیاء را شناسانده و قبل از وقوع خارجی آن ها، صورت علمی شان را ایجاد نموده است. این مرحله، همان مشیت الهی است. «إنشاء» به معنای ایجاد و «اظهار»، مرحله وقوع خارجی و آشکار شدن می باشد.

خداوند به علم ذاتی خود به صفات و خصوصیات آن چه واقع می شود، از قبل آگاه بوده و براساس همان علم، آن ها را با همه صفات و حدودشان، ایجاد علمی کرده است. انشاء اشیاء قبل از اظهار آن ها، 8.

ص: 91

---

1- الکافی، ج 1، ص 150.

2- الکافی، ج 1، ص 148.

اشاره به همین ایجاد علمی آن‌ها پیش از وقوع خارجی شان دارد. در این صورت‌های علمی همه صفات و خصوصیات اشیاء پیش از موجود شدنشان، ثبت شده است.

این مشیت شامل همه اموری است که واقع می‌شوند و آن‌چه خدا از انجام آن‌ها نهی فرموده نیز از این قضیه استثناء نیست. خدا ما را از انجام معاصی نهی فرموده، ولی ما به اختیار خود آن‌ها را مرتکب می‌شویم. خداوند هم از قبل می‌دانسته که ما اختیاراتاً مرتکب آن‌ها می‌شویم، پس براساس همان علم ذاتی خود، صورت‌های علمی آن‌ها را از قبل خلق فرموده است.

از این رو می‌توان پذیرفت که خداوند ما را از انجام کاری نهی کند، اما در عین حال سر زدن آن از ما را مشیت نموده باشد. مشیت او براساس علم ذاتی اش بوده است، علمی که به هیچ وجه علت و سبب انجام فعل نیست یعنی معصیت کار با کمال اختیار خود دست به نافرمانی می‌زند و خداوند هرگز در انتخاب او شریک نیست هرچند به انتخاب وی عالم است. علم الهی پیش از وجود خارجی معلوم و مشیت او نیز قبل از وقوع عین «مُنشأ» است. امام علیه السلام می‌فرماید:

العِلْمُ فِي الْمَعْلُومِ قَبْلَ كَوْنِهِ وَالْمَشِيئَةُ فِي الْمُنْشَأِ قَبْلَ عَيْنِهِ. (1)

«مُنشأ» همان صورت علمی یک چیز است که خدا آن را خلق می‌کند چنان‌که فرمود: اَنْشَأَهَا قَبْلَ اِظْهَارِهَا، این صورت علمی، قبل از عین مُنشأ موجود می‌شود و مراد از عین، وقوع آن در عالم خارج و واقع است. 8.

ص: 92

#### 4-1) مشیت الهی نسبت به شهادت امام علیه السلام در عین نارضایی خدا از اشقیا

براساس این اصطلاحات می توان که خداوند کشته شدن امام حسین علیه السلام را مشیت کرده اما از کشتن ایشان نهی فرموده است، از این که کشته شدن امام علیه السلام مورد مشیت الهی بوده، نمی توان نتیجه گرفت که خدا به جنایت قاتلان آن حضرت رضایت داشته است. «مُشاء» بودن این امر معنایی ندارد جز این که خدا صورت علمی آن را با همه صفات و حدودش، قبل از وقوع خارجی آن خلق فرموده است. از این معنا محبوب بودن آن نزد خداوند لازم نمی آید.

همین طور است معنای این که مشیت الهی به اسیری خاندان رسالت تعلق گرفته بود. صورت علمی این واقعه پیش از عین خارجی اش خلق شده بود و لذا این اسارت متعلق مشیت خداوند قرار گرفته بود. اما از «مُشاء» بودن این امر، نمی توان «مورد رضایت خدا بودن» آن را نتیجه گرفت، خداوند دشمنان سیدالشهدا علیه السلام را از به اسارت گرفتن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نهی فرموده بود اما چون به علم ذاتی اش می دانست که آن ها چنین جنایتی را مرتکب می شوند، صورت علمی آن را از قبل خلق فرموده بود. پس اسارت اهل بیت عصمت و طهارت متعلق مشیت الهی بود ولی محبوب و مرضی او نبود.

#### 4-1) بدا پذیری تقدیرات الهی پیش از عینیت خارجی آن ها

نکته دیگر این که آن چه مورد مشیت خدا واقع شده، تا پیش از این عینیت یافتنش قابل بداء است. به عبارت دیگر، ممکن است خداوند

صورت علمی چیزی را ایجاد کرده باشد، اما پیش از آن که آن چیز تحقق و وقوع خارجی یابد، آن صورت علمی را «محو» و صورت علمی دیگری را به جای آن «اثبات» نماید. ریشه قرآنی این مطلب آیه شریفه ذیل است:

(يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) (1)

خدا آن چه را مشیت نموده محو و اثبات می کند و نزد او امّ الكتاب است.

«محو» فرع بر «اثبات» است، اگر چیزی ثبت نبوده باشد، محو آن معنا ندارد. امام صادق علیه السلام در توضیح این مطلب فرموده اند:

هَلْ يُمَحَى إِلَّا مَا كَانَ ثَابِتًا وَهَلْ يُثَبَّتُ إِلَّا مَا لَمْ يَكُنْ. (2)

آیا جز آن چه ثابت بوده، محو و جز آن چه نبوده است، اثبات می شود؟

خداوند ابتدا صورت علمی چیزی را ایجاد می کند، اما بعد ممکن است آن را محو کند و صورت علمی چیز دیگری را جای آن قرار دهد و تا وقتی عین «مُشَاء» تحقق نیافته، این محو و اثبات امکان پذیر است. امام علیه السلام می فرمایند:

فَلِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ الْبَدَاءُ مِمَّا لَا عَيْنَ لَهُ فَإِذَا وَقَعَ الْعَيْنُ الْمَفْهُومُ الْمُدْرَكُ فَلَا بَدَاءَ. (3)

پس خدای تبارک و تعالی نسبت به آن چه وقوع خارجی ندارد، 8.

ص: 94

1- رعد/35.

2- الکافی، ج 1، ص 146.

3- الکافی، ج 1، ص 148.

حق بداء دارد. پس هنگامی که عین قابل فهم و درک واقع شود، دیگر بداء نخواهد شد.

هر مخلوقی را می توان به نوعی قابل فهم و درک دانست، تا وقتی که مخلوقات عینیّت خارجی پیدا نکرده اند، قابلیت بداء دارند یعنی ممکن است صورت علمی آن چه خلق شده، محو شود و صورت دیگری اثبات گردد. اما وقتی چیزی خارجیّت پیدا کند، دیگر بداء در مورد آن بی معناست.

مثال این امر در بحث ما این است که تا وقتی کشته شدن امام حسین علیه السلام یا اسارت اهل بیت علیهم السلام تحقّق پیدا نکرده بود، بداء در مورد آن ها امکان پذیر بود. اگر امام علیه السلام طبق اختیاری که خدا به ایشان داده بود، کشته شدن به دست دشمنان را نمی خواست، خداوند مشیّت خود را تغییر می داد و صورت علمی کشته شدن آن حضرت را محو و صورت علمی زنده ماندن ایشان را در حادثه کربلا به جای آن اثبات می نمود. این امر تا پیش از عینیّت یافتن شهادت حضرت امکان داشت ولی پس از آن دیگر بی معنا بود. هم چنین در مورد اسارت خاندان رسالت. نتیجه این که مشیّت الهی نسبت به چیزی، قدرت او در مورد آن را محدود نمی کند و تا وقتی «مُشاء» تحقّق خارجی نیافته، قابل تغییر است.

جمع بندی بحث این است که مشیّت خدا به کشته شدن سیدالشهدا علیه السلام تعلق گرفته بود، اما در عین حال خداوند به این امر خشنود نبود و دشمنان ایشان را از کشتن حضرت نهی فرموده بود. اگر خود امام علیه السلام هم غیر از این را می خواست، خدا مشیّتش را تغییر می داد. همه این توضیحات براساس معنای «مشیّت تکوینی» خداست که همانا ایجاد صورت علمی «مُشاء» پیش از عینیّت خارجی آن است.



این مشیت صرفاً ایجاد صورت علمی است نه از آن وظیفه و تکلیفی قابل استنتاج است و نه دلالت بر رضا و خشنودی خدا می کند.

اما این مشیت تکوینی غیر از خواست تشریحی خداست که به معنای امر او به انجام یک عمل است و از آن رضایت و خشنودی خداوند نسبت به آن عمل استفاده می شود. خواست تشریحی خدا این بود که مخالفان سیدالشهدا علیه السلام به روی ایشان شمشیر نکشند. به دلیل همین خواسته، خداوند از مخالفت آن ها با امام علیه السلام راضی و خشنود نبود. خواست تشریحی خدا از امام حسین علیه السلام این بود که اگر مخالفان دست به شمشیر بردند و اقدام به جنگ با ایشان کردند، حضرت ایستادگی فرموده و تا آخرین قطره خون خود با آن ها بجنگد و تسلیمشان نشود. لذا خدا راضی نبود که امام علیه السلام خود را تسلیم آنان نماید. پس خواست تشریحی خدا از امام علیه السلام و از مخالفان ایشان ربطی به مشیت تکوینی خدا در مورد کشته شدن آن حضرت ندارد. نباید احکام خواست تشریحی با مشیت تکوینی در هم آمیخته شوند.

### 6-1) معنای رضای الهی به «شهادت» سیدالشهدا علیه السلام

این جاست که می توان گفت: خدا از کشتن امام حسین علیه السلام نهی فرموده و به آن راضی نبوده است. اما به «شهادت» امام حسین علیه السلام راضی بوده و آن حضرت را بدان امر فرموده است (اخرج بقوم الی الشَّهادة) (1) «شهادت» با «کشته شدن» و «خود را به کشتن دادن» تفاوت می کند. 0.

ص: 96

امام علیه السلام نرفتند که خودشان را به کشتن بدهند به این معنا که خود را در قلب دشمن بیندازند و تسلیم آنان شوند بلکه برعکس با تمام اعمال و حرکات خود نشان دادند که تا آخرین لحظات ایستادند و هرگز راضی نشدند که آن‌ها ایشان را بکشند. چون کشتن ایشان توسط آن‌ها، معصیت بود و امام علیه السلام یک دم به این راضی نمی شدند. البته این راضی نشدن ایشان، فرع بر داشتن قدرت بود. یعنی تا جایی که قدرت داشتند مانع شدند از این که کشته شوند. ولی جایی که دیگر قدرت نداشتند چه می توانستند بکنند؟ این جا دیگر موضع عجز بود نه رضای ایشان به کرده آنان.

مطلب در این نقطه خیلی حساس می شود. اگر می گوئیم «امام علیه السلام به «شهادت» تن دادند و به آن راضی شدند»، به این معنا نیست که ایشان رضا دادند قاتلان به کشتنشان اقدام کنند. شهادت یک بار ارزشی دارد. شهادت یعنی فرد به امر خدا در مسیری که خدا می پسندد بایستد و حرکت کند و مقاومت کند و از بذل جان نهراسد و البته نتیجه اش این است که به دست جانیان کشته می شود.

نام این فرایند «شهادت» است؛ یعنی مسیری که از مقاومت و ایستادگی در مقابل زورگویان و ظالمان شروع، و به کشته شدن ختم می شود. این را مقایسه کنید با آن فرض غیر واقعی که امام علیه السلام خودشان را با حال تسلیم در لشکر دشمن می انداختند و عملاً رضایت می دادند که به دست آن‌ها کشته شوند.

امام علیه السلام هیچ گاه تسلیم نشدند. یعنی به این راضی نشدند که اشقیاء مقدمات مرگ ایشان را فراهم کنند بلکه راضی شدند به این که

مقاومت کنند و بجنگند. راضی شدند به این که یک تنه در مقابل چند ده هزار نفر بایستند؛ هرچند نتیجه اش کشته شدن ایشان بود.

پس سیدالشهدا علیه السلام راضی نشدند که نامردمان لحظه ای معصیت کنند و ایشان را با جنایت و ظلم به قتل برسانند. اما وقتی که این ها روی معصیت خود پافشاری کردند و خدا هم اذن تکوینی داد (مانعشان نشد) امام حسین علیه السلام با آن وضعی که سابقه نداشت به شهادت رسیدند و خدا در عوض این فداکاری و این عبادت سیدالشهدا علیه السلام چه ها که به آن حضرت نداد؛

اکنون اگر کلّ این «فرایند»ی که از ایستادگی و مقاومت شروع شده تا به کشته شدن ختم شود را محبوب خدا بدانیم، غلط نیست. بله، این محبوب خدا بود. درست است که قائل باشیم: «این سیر، که بایستند و به قیمت جانشان مقاومت کنند؛ محبوب خدا بود». اما اگر این جریان را نبینیم و فقط نتیجه نهایی (اقدام اشقیا به قتل) را در نظر بگیریم دیگر «شهادت» نامیده نمی شود.

صرف «کشته شدن حضرت به دست اشقیا» محبوب خدا نبود. فقط می توانیم بگوییم مشیت تکوینی خدا بود. اما خواست تشریحی خدا و محبوب او نبود. چرا؟ چون صرف «کشته شدن به دست ظالم»، یعنی «راضی بودن به ظلم مختارانه ظالمان». اما در عین نارضایی به معصیت ظالمان، خدا می پسندید و دوست داشت که حضرت بایستند و مقاومت کنند هرچند معلوم بود که نتیجه این مقاومت و ایستادگی، شهادت است.

با این تفصیل اگر کسی بپرسد «آیا کشته شدن امام حسین علیه السلام

محبوب خدا بود؟» باید دید که منظور او از «کشته شدن» چیست؟ اگر منظور این است که «امام علیه السلام اختیاراً خودش را تسلیم کند و به کرده های قاتلان رضایت دهد»؛ چنین نبوده. یعنی خدا تسلیم شدن امام علیه السلام برای کشته شدن را دوست نداشت و به آن راضی نبود و از آن نهی کرده بود؛ همان طور که اشقیا را از اقدام برای کشتن حضرتش نهی کرده بود. هرگز خدا به این راضی نبود که امام علیه السلام بدون ایستادگی و مقاومت، با اختیار خود، به این که ایشان را بشکند رضا دهند. خدا نه تنها به این راضی نبود، بلکه نهی هم کرده بود. اما خدا به این راضی بود که ایشان بایستند و بجنگند.

ممکن است این برداشت غلط در ذهن افراد شکل بگیرد که بالأخره این همه مقاومت و جانبازی و فداکاری واقعی بود یا نبود؟ واقعاً امام علیه السلام که می دانست کشته می شوند، آیا العیاذ باللله آن جا نمایش بازی کردند؟ و ژست دلاوری و جنگ گرفتند؟ یا این که واقعاً جنگیدند؟

نمی توان گفت که امام علیه السلام می خواستند هر طور می شود خود را به کشتن بدهند و این مقاومت ها همه نمایشی بوده است! چنین نیست. بلکه تمام این ها واقعی بوده است. یعنی امام علیه السلام یک لحظه و یک ثانیه و کمتر از ثانیه هم از ایستادگی دست نکشیدند. از طرف دیگر اتمام حجّت کردند و به هر زبانی بود سعی کردند گمراهان را هدایت کنند. حرص ها خوردند که «بیاید از این جنایت دست بردارید» و یک لحظه هم از این کار باز نایستادند و هرگز به معصیت آن ها راضی نشدند. لذا با معصیت آن ها - که همان جنگ با حجّت خدا بود - در

افتادند، جنگیدند و مقاومت کردند. اما دیگر بیش از این قدرت نداشتند. این جا بود که دیگر کشته شدند. مجموعه این فرایند را «شهادت» می دانیم.

لذا درست است که بگوییم «خدا شهادت حضرت را دوست داشت» به شرط آن که همه مقدماتش را هم لحاظ کنیم به این معنی که قاتل باشیم «خدا دوست داشت امام علیه السلام تا مرز کشته شدن مقاومت کند»

حاصل آن که در روایت مورد بحث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عالم رؤیا خطاب به سیدالشهدا علیه السلام فرمودند:

يا حُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا.

ای حسین! [از مکه] خارج شو که خداوند مشیت کرده تو را کشته ببیند.

در این جا تعبیر «شاء» به کار رفته است نه «أحب». یعنی مشیت خدا بر این قرار گرفته نه این که خدا مظلوم شدن ایشان را دوست داشته باشد.

بنابراین، درست نیست که بگوییم از «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» نتیجه می شود که «ان الله احب ان يراك قتيلاً». «شاء»، مشیت تکوینی خدا را می رساند و رضای الهی حساب دیگری دارد. مگر این که مطابق توضیحی که داده شد، «شهادت» آن حضرت را محبوب خدا بدانیم. یعنی ایستادگی در راه رضای خدا، مقاومت کردن تا کشته شدن آن حضرت را - به عنوان یک جریان - محبوب خدا بشناسیم.

نمی شود ما فقط نتیجه پایانی مقاومت را ببینیم و بپرسیم «این

محبوب است یا نه؟» باید کشته شدن آن حضرت را به همراه مقدمات آن لحاظ کرد. این کشته شدن نتیجه ایستادگی ها و نتیجه جانبازی ها و عمل کردن به رضای خداست، پس می توانیم بگوییم محبوب خداست.

پس باید حتماً مقدمات را دخیل کنیم تا بتوانیم رضای خدا را نسبت به شهادت آن حضرت نتیجه بگیریم.

### جمع بندی و نتیجه گیری فصل سوم

رویاری و ستیزه با سیدالشهدا علیه السلام یقیناً مورد نهی و سخط الهی بوده است. به این ترتیب «مشیت شدن قتل سیدالشهدا علیه السلام» به معنای این نیست که خداوند به کرده نامردمان، راضی و خشنود بوده است. مشیت خدا نسبت به قتل بودن امام حسین علیه السلام و اسیر بودن اهل بیتشان علیهم السلام، به این معناست که خداوند صورت علمی این وقایع را خلق فرموده؛ پیش از آن که عین خارجی این وقایع تحقق یابد. این گونه قابل تصوّر است که امری مورد نهی و غضب الهی باشد و در عین حال مشیت شود. البته می توان گفت شهادت امام حسین علیه السلام محبوب خداوند بوده است با این بیان که منظور از شهادت را «کلّ فرایند مقاومت تا کشته شدن آن حضرت» بدانیم. شهید در راه خدا تا پای جان مقاومت می کند و از بذل جان و کشیدن ضجر در راه خدا ابا ندارد و همین صبر وی نزد خداوند مأجور است. این چنین ایستادگی، محبوب خداست در عین آن که خداوند مردم را از آزار حجّت خود سخت باز داشته و کشته شدن وی بدست اشقیاء را مایه عقاب خود می داند.



1) آثار و برکات خروج سیدالشهدا و لزوم خط نشدن آن ها با علّت

اشاره

یکی از نکات مهم در تحلیل حرکت سیدالشهدا علیه السلام این است که به دنبال مراجعه به ادله نقلی میان «آثار و فواید» حرکت ایشان و «علّت» آن خطی صورت نگیرد. باید توجه دقیق داشت که بین علّت و فایده فرق است. یک وقت می‌گوییم: «علّت فلان مطلب این است»، اما یک موقع می‌گوییم «اثر و فایده اش این است». مثلاً ممکن است گفته شود «یکی از آثار رفتن حضرت به سمت کوفه این بود که حجّت بر اهل کوفه تمام گردد». این حرف خوبی است. ولی آیا این، علّت خروج حضرت به سوی کوفه بوده است؟ هر اثری که نمی‌تواند علّت باشد. این نکته خیلی دقیق و کلیدی است.

مشابه این مطلب، در جریان غیبت امام زمان علیه السلام است. روایاتی داریم که به بیان حکمت غیبت حضرتش را - یا به تعبیر برخی «علّت غیبت» - پرداخته است. اما نمی‌توان هیچ کدام از این آها را علّت و دلیل



اصلی غیبت داشت چون روایات تاکید دارند که حکمت غیبت هنگام ظهور روشن می شود. (1) ولی البتّه می توانیم این ها را نتیجه و اثر غیبت بدانیم. مثلاً می توانیم بگوییم: «یکی از نتایج غیبت این است که بیعت طاغوتی بر گردن امام عصر علیه السلام نباشد» ولی آیا همین علّت و فلسفه غیبت بوده است؟ نمی توان چنین گفت. یا ممکن است بگوییم: «اگر ایشان غایب باشند جانشان از دشمنان محفوظ می ماند و آن ها نمی توانند آسیبی به ایشان برسانند» ولی این علّت غیبت نیست بلکه اثر آن است. (2)

همان بیانی که در بحث «حکمت های غیبت امام عصر علیه السلام» مطرح می کنیم در بحث «حکمت حرکت سیدالشهدا علیه السلام» نیز جاری است. بیان های مختلفی که درباره تعدیل این حرکت آمده باید به دقت مورد بررسی قرار گیرد و در آن ها میان «علّت و فایده» تفکیک شود و معلوم گردد که این ها فواید حرکت امام حسین علیه السلام است.

نکته دیگر این که ممکن است در ادله نقلی به بیاناتی از امام حسین علیه السلام دست یابیم که بیانگر «حکمت» حرکت ایشان باشد باید توجه داشت که هریک از بیان ها «یکی از حکمت ها»ی خروج سیدالشهدا علیه السلام را بیان می کنند و نمی توان «تنها هدف و فلسفه»ی این حرکت را از این بیانات استخراج کرد. به این ترتیب اگر هم به برخی از اغراض این حرکت دست پیدا کردیم نمی توانیم آن را «تنها علّت» معرفی کنیم. با این توضیح، نمی توان در میان بیانات امام حسین علیه السلام.

ص: 104

1- کمال الدین، ج 2، ص 481.

2- برای ملاحظه تفصیلات و مستندات بنگرید به: بخش دوم کتاب «راز پنهانی و رمز پیدایی».

موردی را یافت و نام آن را «تنها علت حرکت ایشان» گذارد و ادعا کرد که «اگر این علت نبود حرکت سیدالشهدا علیه السلام شکل نمی گرفت» یا «چون این علت در میان بود حرکت بر سیدالشهدا علیه السلام واجب بود». حتی درباره پیمان الهی خداوند با آن حضرت دیدیم با آن که خداوند وصیت به خروج را از طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسین علیه السلام رساند؛ اما در عین حال اختیار سپردن این پیمان را به خود آن حضرت داد و لذا امام علیه السلام هرگز ملزم و مضطر به قبول این سرنوشت نبودند.

برای آن که بحث از حالت کلی قدری مصداقی تر شود در ادامه برخی ادله نقلی را بررسی می کنیم که ممکن است در پرتو آن ها ادعا شود که هدف اصلی سیدالشهدا علیه السلام از حرکتشان شناسایی شده است.

### 1-1) اتمام حجت و گزینش راه «سعادت» یا «شقاوت» از سوی مردم

بسیاری از کارهایی که امام حسین علیه السلام در این حادثه انجام دادند (قبل از عاشورا و خود روز عاشورا) برای اتمام حجت بوده است.

در راه میان مدینه و مکه، اجنه خدمت آن حضرت عرض نصرت کردند که:

نَحْنُ وَاللَّهِ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَابْنَ حَبِيبِهِ لَوْ لَا أَنَّ أَمْرَكَ طَاعَةٌ وَ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ لَنَا مُخَالَفَتُكَ قَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصُلُّوا إِلَيْكَ.

ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا! به خدا قسم اگر اطاعت امر شما بر ما واجب نبود و چنان نبود که مخالفت شما بر ما روا نیست، همه دشمنانتان را می کشتیم؛ قبل از این که دستشان به شما برسد.

نَحْنُ وَاللَّهِ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَةٍ) (1). (2)

به خدا قسم، قدرت ما بر دشمنان از شما بیشتر است. ولكن [به نابدی آن ها اقدام نمی کنم] تا آن ها که هلاک [و گمراه] می شوند، از روی اتمام حجت باشد و آن ها که زنده می شوند [و هدایت می یابند] از روی دلیل روشن باشد.

سیدالشهدا علیه السلام پس از ملاقات و سخن گفتن با حرّ تصمیم به بازگشت گرفتند اما مانع ایشان شدند. (3) چرا آن زمان که او ایشان را محاصره کرد و راه برگشت هم برایشان نگذاشت چنین تصمیمی گرفتند؟ چرا پیش از آن که کسی مانعشان نبود برنگشتند؟ و موقعی این را ابراز کردند که دیگر راه برگشتی نداشتند؟ معلوم است که این درخواست و عزم بازگشت برای اتمام حجت بوده است تا برای حرّ و لشکریانش روشن کنند که: «شما حتی از برگشت من هم ممانعت می کنید» وگرنه پیش از آن می توانستند چنین کنند؛ با توجه به این که پیش از ملاقات با حرّ هم کاملاً از اوضاع و شرایط کوفه باخبر بودند.

آری قرار است اتمام حجت شود، و کسانی که مثل حرّ به سبب بینه زنده می شوند، زنده شوند و به طرف آن حضرت بیایند. از آن طرف، کسانی که قرار است هلاک شوند نامردی و بی معرفتی را به اوج خود 7.

ص: 106

---

1- انفال/42.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 330. نیز با اندکی تفاوت در: اللّهُوف، ص 66-68.

3- بحار الانوار، ج 44، ص 377.

برسانند، و حجّت بر آن ها نیز تمام شود.

نمی دانیم در آن گیر و دار در ذهن جناب حرّ چه می گذشته است. شاید حرّ با خود می گفته: «یزید و ابن زیاد که می خواهند حکومت کنند. امام حسین علیه السلام هم که می گویند اگر رها کنید من به بلاد دور دست می روم و به شما کاری ندارم و اگر شما نگران این هستید که کسی به حکومتتان متعرّض شود، من این کار را نخواهم کرد. پس چرا نمی گذارند برود؟» اما بعد از آن فهمید قصد این ها ریختن خون حضرت است. چون ایشان خودشان می گویند می خواهم برگردم. ولی آن ها نمی گذارند.

اتمام حجّت معنایش همین است. یکی مثل حرّ روشن می شود، و می شود کسی که از سر بیّنه زنده شد، لشکر عمر سعد هم کسانی اند که از سر بیّنه هلاک شدند. حضرت می خواهند حقّ را روشن کنند. اتمام حجّت یعنی روشن کردن حق برای همه افراد. اگر با این حرکت یک نفر هم از جهنم وارد بهشت می شد - که بیش از یک نفر هم شد - برای حضرت مغتنم بود. لذا حضرت توانستند از حرکت الهی خود این «فایده و اثر» مهم را بدست آورند. در عین این که خودشان می دانستند این مسیر نهایتش به کجا می رسد.

## 1-2) آزمون مردمان و پناه بخشی شیعیان

امام حسین علیه السلام، در برابر همان اجنه ای که گفته شد بر ایشان عرض نصرت کردند، درباره فوایدی که بر حرکتشان مترتب بود فرمودند:

... فَإِذَا أَقَمْتُ فِي مَكَانٍ فَبِمَا يُمْتَحَنُ هَذَا الْخَلْقُ الْمَتَعَوُّسُ وَ

ص: 107

بما ذا يُخْتَبَرُونَ و من ذا يَكُونُ سَاكِنًا حُفْرَتِي و قد اخْتَارَهُمَا اللهُ تَعَالَى يَوْمَ دَحَى الْأَرْضِ و جَعَلَهَا مَعْقِلًا لِشِيعَتِنَا و مُجِيبًا تَقَبَلُ أَعْمَالَهُمْ و صَلَوَاتُهُمْ و يُجَابُ دُعَاؤُهُمْ و تُسَكَّنُ شِيعَتُنَا فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا و فِي الْآخِرَةِ. (1)

اگر من در این جا بمانم [و از مکه بیرون نیایم] این خلق منحط به چه آزمایش و امتحان شوند؟ (خدا می خواهد به وسیله من این خلق بدبخت را امتحان کند) [و اگر من بر جای بمانم] چه کسی ساکن گودال من [در کربلا] شود؟ در حالی که خداوند همان روزی که زمین را گسترده آن گودال را برگزید و محل پناه شیعیان و دوستان ما قرارش داد تا [در آن جا] اعمال و نمازهایشان پذیرفته شود و دعاهایشان مستجاب گردد. و محل دفن من آرامگاه و پناهگاهشان در دنیا و آخرت باشد.

این ها آثاری است که خدا در عوض بندگی امام حسین علیه السلام عطا کرده است. نه این که علت حرکت و خروج حضرتش باشد. علت حرکت امام حسین علیه السلام کسب رضای خدا و بندگی خداست و این ها از آثار و لوازم آن بندگی است. این ها برکاتی است که خدا برای این عمل سیدالشهدا علیه السلام قرار داده است.

خدای متعال برای شهادت امام حسین علیه السلام چه آثار عجیبی قرار داده است. مثلاً ببینید که روز اربعین در عراق چه خبر است؟! این چه نیرویی است که مردم را می کشاند؟ با حداقل امکانات و وجود خطر، سرمای زمستان و گرمای تابستان را به جان می خردند و با پای پیاده و 8.

ص: 108

سر آشفته، دل به مولا می سپرند. این واقعاً این کار خداست. به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم:

إِنَّ لِقَاتِلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا. (1)

برای شهادت امام حسین حرارتی در قلب های مؤمنان است که هرگز سرد نمی شود.

آیا هرکس که با نیت خالصانه در راه خدا کشته شود، شهادتش این آثار را دارد؟ نمی شود چنین قاعده ای را گفت. خدا با امام حسین علیه السلام معامله عجیبی کرد. امام حسین علیه السلام همه چیزش را خالصانه در راه خدا داد. خدا این را از او خواست و پسندید و بعد هم، به تعبیر ناقص ما، برایش سنگ تمام گذاشت و همه چیز به او داد. این برکات و آثاری که زیارت آن حضرت دارد، به آبروی سیدالشهدا علیه السلام و به پاس بندگی ایشان است. ببینید عشق و محبت امام حسین علیه السلام با دل ها چه می کند؟ این واقعاً معجزه خداست و کار عجیبی است که بعد از این همه سال، روز به روز و سال به سال، عشق و محبت مردم به اهل بیت علیه السلام، خصوصاً وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام کمتر که نمی شود هیچ، بیشتر هم می شود. حتی غیر شیعه ها و غیر مؤمنین را ببینید که برای آقا چه می کنند.

این همه فضائل و این همه پاداش که برای گریه بر سیدالشهدا علیه السلام بیان شده واقعاً قابل درک نیست و تنها بعضی و بخشی از پاداشی است که خدا برای حسینش قرار داده است. 8.

ص: 109

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنَ الْفَضْلِ لَمَاتُوا شَوْقًا. (1)

اگر مردم می دانستند که زیارت قبر ابا عبدالله چه فضیلتی دارد از شوق می مردند.

این که روایت با تعبیر «لو» آغاز شده یعنی با این همه فضیلتی که ذکر شده تازه هنوز همه اش را به ما نگفته اند. حیرت آور است! واقعاً حیرت آور است! یک بار که انسان بخشی از این فضایل را مثلاً در کتاب «کامل الزیارات» مرور می کند، گیج می شود از این همه فضایل غریب! این ها برای چیست؟ ببینید این وعده ها چگونه رحمت خدا را شامل حال مؤمنین به امام حسین علیه السلام می کند؟ خدا از این طریق خواسته لطف بی منتهای خود را به امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشان دهد؛ آن هم به خاطر وجود مقدس ابا عبدالله علیه السلام.

چند خط از عبارات مرحوم علامه مجلسی رحمه الله را مرور می کنیم تا بعضی آثاری که انسان از وجود مقدس ابا عبدالله در دنیا می بیند؛ را دریابیم و ببینیم از حرمان، از زیارتشان، از مجالسشان چه برکاتی مشاهده می شود.

ایشان می فرماید:

هر روز چندین هزار کس به برکت ایشان مغفور می گردند. و چندین هزار کس به برکت لعنت بر دشمنان ایشان مستحق 2.

ص: 110

بهشت می شوند. و چندین هزار کس از برکت گریستن بر ایشان و محزون گردیدن از مصائب ایشان صحیفه سینات خود را از لوٹ گناهان می شویند و چندین هزار کس به برکت روایت اخبار و نشر آثار ایشان به سعادت ابدی فائز می گردند. و چندین هزار کس به برکت احادیث ایشان به درجه معرفت و یقین می رسند. و چندین هزار کس به متابعت آثار ایشان و اقتدای به سنت ایشان به مکارم اخلاق و محاسن آداب محلّی (مزین) می گردند و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات مقدسات ایشان شفا می یابند و آلا ف و الوف (هزاران هزار) از مبتلای به بلاهای جسمانی و روحانی از دارالشفای بیوت رفیعه و علوم منیعه ایشان صحت می یابند. و آن ها که اندک بصیرتی دارند از مشاهده جلال آن بزرگواران مدهوش می گردند و از قربت معنوی آن مقربان درگاه خداوند رحمان در هر ساعت بهره ها و فیض ها می یابند و حق تعالی بزرگی و جلالت و عظمت و شوکت ایشان را در رجعت و قیامت بر عالمیان ظاهر خواهد ساخت. پس کدام جلالت از این عظیم تر و کدام بزرگی از این بیشتر می تواند بود؟(1)

### 3-1) نجات بندگان از جهالت

در زیارت منقول از امام صادق علیه السلام درباره سیدالشهدا به خداوند عرضه می داریم:9.

ص: 111

---

1- مجموعه رسائل اعتقادی، رساله حکمت و فلسفه شهادت امام حسین علیه السلام، ص 199.



بَدَلْ مُهَجَّتَهُ فَيْكَ لَيْسْتَ تَفِدُ عِبَادَكَ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ الْجَهَالَةِ وَ الْعَمَى وَ الشُّكِّ وَ الْإِرْتِيَابِ إِلَى بَابِ الْهُدَى مِنَ الرَّدَى. (1)

[خدایا!] او خون قلبش را در راه تو بخشید تا بندگان را از گمراهی و جهالت و کوری و شک و تردید به در هدایت از هلاکت، نجات بخشد.

یکی از آثار شهادت مولایمان این بود که خدا بندگان را از جهالت نجات داد. قضایایی که بعد از عاشورا اتفاق افتاد عادی نبود. این که ورق برگردد و یزید، ابن زیاد را نفرین و متهم کند که حسین بن علی علیهما السلام را به قتل رسانده، اتفاق شگفتی بود. (2) خداکاری کرد که این ها بی آبرو شوند و مردم از گمراهی در آیند.

مردم بعد از جریان عاشورا فهمیدند حساب دین از حساب حکومت بنی امیه جداست. واقعاً معاویه به عنوان خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حکومت می کرد. یعنی وجهه دینی داشت. خطیب نماز جمعه بود. تا آن زمان خلیفه اول و دوم و سوم، و بعد هم معاویه نزد مردم مشروعیت دینی داشتند و مردم برای این ها حساب دینی باز می کردند. قولشان قول دین شمرده می شد. حکم این ها حکم دین بود.

در آن روزگار، دین برای مردم، از حکومت و سیاست نامردمان (0)

ص: 112

1- کامل الزیارات، ص 228.

2- بحار الانوار، ج 45، ص 131، الارشاد ج 2، ص 12، الكامل، ج 4، ص 87، الدایة والنّهایة، ج 8، ص 232. البته این گونه شواهد تاریخی هرگز یزید را از جنایت قتل سیدالشهدا تبرئه نمی کند. تردیدی وجود ندارد که قتل سیدالشهدا نتیجه دستور مستقیم وی به ابن زیاد ملعون بوده است. به عنوان نمونه بنگرید به: (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 220، انساب الاشراف، ج 3، ص 160)

جدا نبود. ولی مردم بعد از عاشورا فهمیدند که این ها مکار و حقه بازند. این ها دین را وسیله حکومت و سیاست و به قدرت رسیدنشان قرار داده اند. لذا از آن به بعد مردم اگر دین را می خواستند سراغ اهل بیت علیه السلام می رفتند و اگر دنیا را می خواستند، به سراغ حکام می آمدند چون حساب دین از حساب حاکم وقت جدا شد. این یکی از آثار شهادت امام حسین علیه السلام بود.

این برمی گردد به عمل خالصانه حضرت. «بذل مهجته فیک» یعنی خدایا! او در راه تو جانش را بذل کرد. تا این که هدایت گشوده شود. و این یکی از آثار و فوائد مهم خروج سیدالشهدا بود.

#### 4-1) فرار از بیعت با ذلت

##### اشاره

پیشتر روشن کردیم که بنی امیه قصد کشتن حضرت را داشتند و شکی در این نبود. هم معاویه این مطلب را اظهار کرده بود و هم خود سیدالشهدا علیه السلام می فرمودند و هم قرائن نشان می داد. به نظر می رسد یکی از حکمت های خروج امام علیه السلام از مکه همین بود که از دست بنی امیه بگریزند و تن به بیعت ذلیلانه ای که آن ها می خواستند ندهند.

مرحوم علامه مجلسی می فرماید:

پس هرگاه حضرت داند که به هر حال کشته می شود، و کشته شدن در ضمن جهاد را بر کشته شدن با اسیری و مذلت اختیار نماید، محلّ اعتراض نخواهد بود. (1)

یعنی اگر هم به فرض ایشان بیعت را می پذیرفت، بعد از گرفتن 1.

ص: 113

بیعت، هم ایشان را خوار کرده و به ذلت می کشیدند و هم در نهایت به قتل می رساندند. بنابراین، شکی نیست که این ها به بیعت راضی نمی شدند. در واقع حضرت، براساس معیارهای ظاهری مخیر بین دو چیز بودند: این که کشته شوند با ذلت، یا کشته شوند بدون ذلت بلکه با عزت و جهاد و کرامت. قصد آن ها برای به شهادت رساندن حضرت علیه السلام قطعی بود. اگر اخبار غیبی را هم کنار بگذاریم، همان شرایط ظاهری هم نشان می داد که این ها می خواهند حضرت را به قتل برسانند.

مرحوم سید مرتضی می فرمایند:

اگر گفته شود با وجود این که ابن زیاد امان داد پس چرا امام علیه السلام نپذیرفت؟

می گوئیم: برای این بود که امان ابن زیاد قابل اطمینان نبود. او می خواست حضرت را خوار کند و به تسلیم وادارد و پس از تسلط بر او، ایشان را به شهادت رساند...

معلوم است او حسن نیت نداشت که امام علیه السلام امان او را نپذیرفته اند بلکه کینه هایی که این ها از زمان پیامبر اکرم علیه اهل بیت ذخیره کرده بودند مانع از حسن نیتشان می شد. (1)

#### **1-4-1) خواسته اشیا از امام حسین علیه السلام: بیعت با ذلت**

مرحوم شیخ جعفر شوشتری رحمه الله چند شاهد برای توضیح مطالبه بنی امیه از امام حسین علیه السلام می آورند: 8.

ص: 114

اولاً: ابن زیاد ملعون گفت: او باید به حکم من و حکم یزید سر فرو آورد. (1)

سر فرود آوردن غیر از پیمان بیعتی است که با حضرت بیندند و بگویند «کاری به کار ما نداشته باش». وقتی امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کردند این طور نبود که او به امام علیه السلام گفته باشد «باید در برابر حکم من سر فرود آوری» بلکه یک پیمان به اصطلاح «عدم تعرض» با هم امضا کردند. امام حسن علیه السلام پذیرفتند او حکومتش را بکند و از ناحیه امام حسن و امام حسین علیهما السلام مخالفتی با حکومت او صورت نگیرد. اما قرارشان این نبود که بر حکمت معاویه سر فرود آورند.

اما از امام حسین علیه السلام می خواستند که خودشان را محکوم آن ها قرار دهند، چه ایشان را بکشند و چه آزادشان بگذارند. می خواستند حضرت «محکوم» شان باشند یعنی از پیش بگویند: هر چه شما گفتید همان می کنم و حکم، حکم شماست». حتی از پیش نمی گفتند که می خواهند چه کنند. بلکه می خواستند حضرت بیایند و برابرشان سر تسلیم فرود آورند تا چه حکم کنند.

شاهد دیگر قول شمر بود که باید حسین علیه السلام تسلیم حکم ابن زیاد ملعون شود تا بعد او تصمیم خودش را بگیرد. (2) (9)

ص: 115

---

1- ابن زیاد ملعون به حضرت علیه السلام نوشت: ... أَمَا بَعْدُ يَا حُسَيْنُ فَقَدْ بَلَغَنِي نَزْوُكَ بِكَرْبَلَاءَ وَقَدْ كَتَبَ إِلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ أَنْ لَا أَتَوَسَّدَ الْوَثِيرَ وَلَا أَشْبَعَ مِنَ الْخَمِيرِ أَوْ الْحَقَّكَ بِاللَّطِيفِ الْخَبِيرِ أَوْ تَرْجِعَ إِلَيَّ حُكْمِي وَحُكْمَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَالسَّلَامَ. (بحار الانوار، ج 4، ص 382)

2- شمر ملعون خطاب به ابن زیاد گفت: ... وَاللَّهِ لَئِنْ رَحَلَ بِلَادَكَ وَلَمْ يَضَعْ يَدَهُ فِي يَدِكَ لَيَكُونَنَّ أَوْلَى بِالْقُوَّةِ وَلَتَكُونَنَّ أَوْلَى بِالضَّعْفِ وَالْعَجْزِ فَلَا تُعْطِهِ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ فَإِنَّهَا مِنَ الْوَهْنِ وَ لَكِنْ لَيَنْزِلَ عَلَيَّ حُكْمُكَ هُوَ وَأَصْحَابِهِ فَإِنْ عَاقَبْتَ فَأَنْتَ أَوْلَى بِالْعُقُوبَةِ وَإِنْ عَفَوْتَ كَانَ ذَلِكَ لَكَ. (بحار الانوار، ج 4، ص 389)

یعنی «وظیفه او این است که به رأی ما سر تسلیم فرود آورد و در برابر هر چه ما گفتیم تسلیم شود. بعد ما هر چه بخواهیم می گوی». لذا تعبیر شده اقراری که از حضرت می خواستند «اقرار عید» بوده است.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا فرمودند:

وَ اللَّهُ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أُقْرِئُ إِقْرَارَ الْعَيْدِ. (1)

قسم به خدا من خود را با ذلت در اختیار شما نمی گذارم و مانند بندگان برای شما [به آن چه می طلبید] اقرار نمی کنم.

یعنی «من زیر بار ذلت نمی روم». این بود که فریاد زدند:

أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِمَّا الدَّلَّةُ يَأْبَى اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ وَ أَنْوْفٌ حَمِيَّةٌ وَ نُفُوسٌ أَيْبَةٌ مِنْ أَوْ تُؤْتِرُ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَضَارِعِ الْكِرَامِ. (2)

آگاه باشید! حرام زاده فرزند حرام زاده مرا بین یکی از دو چیز مجبور کرده است، بین شمشیر کشیدن و ذلت (تسلیم) و هیهات که ما ذلت و خواری را بپذیریم. خدا و رسولش و مؤمنان راستین این را برای ما نمی پذیرند. دامن های پاک، طهارت، غیرت و 7.

ص: 116

---

1- بحار الانوار، ج 45، ص 7.

2- اللهوف، ص 97.

شرافت خاندان، همّت والا و عزّت نفس ما هرگز به ما اجازه نمی دهند. که اطاعت فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم.

معلوم می شود آن چه این ها از حضرت می خواستند ذلّت بود و حضرت هم زیر بار ذلّت نمی رفتند. «دعی» از «دعوت» می آید. یعنی کسی که خوانده شده. به کسی می گویند که پدرش معلوم نیست، یعنی حرام زاده است. این که فرموده اند: «الدعی ابن الدعی» یعنی پدرش هم همین طور بوده است. (1)

ابن زیاد بود که آن همه خون به دل اهل بیت علیهم السلام کرد. و خباثت او حساب جدایی از یزید و عمر سعد دارد. مرحوم شیخ جعفر می فرماید:

حتّی یک جاهایی یزید هم گریه کرد و عمر سعد هم دلش شکست ولی هیچ جا ندیدم که ابن زیاد رقت کرده یا یک قطره اشک ریخته (0)

ص: 117

---

1- مقصد ابن زیاد است که بهتر است به او بگوییم «ابن مرجانه»، به معنی این که مرجانه او را زاییده بود. چون مرجانه با افراد مختلفی در ارتباط بود و معلوم نشد پدر عبیدالله کیست! اما منسوب به زیاد بود. خود زیاد هم همین گونه بود. یعنی پدرش معلوم نبود. گاهی در تاریخ می گویند «زیادبن ابیه» یعنی زیاد پسر پدرش! چون پدرش معلوم نبوده است. البتّه اُوسفیان، زیاد را به خود ملحق نمود (خود را پدر او دانست) و بعدها معاویه نیز او را - به عنوان برادر - به خود ملحق کرد. (الاستیعاب، ج 2، ص 523) به تبع پدر، همین نقطه ضعف را ابن زیاد هم داشت و هر جا که لازم بود یزید روی آن دست می گذاشت. از جمله این که یزید به ابن زیاد دستور اکید به کشتن امام حسین علیه السلام داد و وی را تهدید کرد که: «اگر او را کشتی که هیچ وگرنه به نسب [اصلی] ات و پدرت عبید باز می گردی پس مباد که [قتل امام حسین علیه السلام] از دست برود». (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 241 و نیز 220)

باشد. (1) تا وقتی سر ابن زیاد ملعون را به دستور مختار نبریدند و خدمت امام سجّاد علیه السلام نیاوردند، خنده به لبان حضرت نیامد. بعد از عاشورا، شش سال طول کشید تا این که ابن زیاد به درک رفت. در طول این شش سال، اهل بیت علیه السلام عزادار بودند. چیزی در خانه نمی پختند، زن های بنی هاشم سر مه به چشم نمی کشیدند، روغن به سر نمی زدند، تا این که سر ابن زیاد را نزد امام سجّاد علیه السلام آوردند. معلوم است که ابن زیاد خیلی خون به دل اهل بیت علیهم السلام کرده است.

حضرت فرمودند این حرام زاده پسر حرام زاده، مرا مجبور کرده یکی از این دو چیز را بپذیرم: ذلّت و خواری (اقرار عبید) و یا دفاع با شمشیر. اما من زیر بار ذلّت نمی روم و به اقراری که این ها می خواهند تن نمی دهم.

## 2-4-1) بابی انت و امی!

در این جا (2) دل مرحوم شیخ جعفر آتش می گیرد و می فرماید:

پدرم فدای مستضعف و غریب و وحید!

کار به کجا کشید!؟ حجّت خدا این قدر غریب و وحید شد که از ایشان می خواهند مثل بندگان اقرار کند. این خواسته را از کسی دارند که در بدنش خون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جاری است. روایت صحیح داریم که امام حسین علیه السلام از هیچ دایه ای و حتی از مادرش هم شیر نخورد. و 8.

ص: 118

---

1- ... کان ابن سعد بیکی علیه... و یزید قد رقّ لهم ... کان بیکی فی بعض اللّیالی نعم لم اعثر علی رقّة و بکاء علی حالة من الحالات بالنسبة الی اللّعن ابن زیاد (الخصائص الحسینیّه، ص 47 و 48)

2- الخصائص الحسینیّه ص 47 و 48.

غذای ایشان فقط از انگشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انگشت خود را در دهان او می گذاشتند، ایشان می مکیدند و تا دو سه روز غذا نمی خواستند. این گونه امام حسین علیه السلام رشد کردند، هم روحشان و هم بدنشان.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَمْ يَرْضَعْ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ فَاطِمَةَ - وَلَا مِنْ أَنْثَى وَ لَكِنَّهُ كَانَ يُؤْتَى بِهِ النَّبِيُّ - فَيَضَعُ إِيَّاهُمْ فِي فِيهِ - فَيَمَصُّ مِنْهَا مَا يَكْفِيهِ الْيَوْمَيْنِ وَ الثَّلَاثَةِ - فَيَنْبِئُ لَحْمَ الْحُسَيْنِ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ وَ دَمِهِ - وَ لَمْ يُؤَلِّدْ مَوْلًا وَ لَسِيَّةً أَشْهُرًا - إِلَّا عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ وَ الْحَسَنُ بْنُ بَنِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (1)

امام حسین علیه السلام نه از حضرت زهرا علیها السلام از هیچ زن دیگری شیر نخورد. ولی ایشان را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می بردند. حضرت انگشت شست خود را در دهان امام حسین علیه السلام می گذاشتند. او می مکید و به اندازه دو یا سه روز برای ایشان کفایت می کرد. به این صورت گوشت و خون امام حسین علیه السلام از گوشت و خون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روید. هیچ مولودی شش ماهه به دنیا نیامد جز عیسی بن مریم علیهما السلام و حسین بن علی علیهما السلام.

سپس مرحوم شیخ شروع می کند به درد دل با حضرت:

پدر و مادرم فدای شما ای ابا عبدالله! والله کشته شدن شما با آن وضعیت در میدان جنگ شرافتمندانه تر بود از این که برای آن ها اقرار بکنید و خودتان فرمودید: جنگیدن کریمانه بهتر از شبیهت.

ص: 119

---

1- بحار الانوار، ج 44، ص 232، ح 17، به نقل از کامل الزیارات.



شدن به فرومایگان است. اگر به فرض شما راضی می شدید که از روی تقیه با آن ها نجنبید و به آن چه آن ها می خواستند اقرار کرده بودید، آن ها باز هم شما را رها نمی کردند تا این که بین ذلت و کشتن شما جمع کنند.

### 5-1) امر به معروف و نهی از منکر

یکی از توضیحات امام حسین علیه السلام درباره حرکتشان، این عبارت معروف است:

أَتَى لَمْ أَخْرُجَ أَشْرَاءً وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (1)

من از سر شادی و سرمستی و تباهکاری و ستمگری خارج نشدم. بلکه برای خواستار شدن اصلاح در امت جدم به پا خاستم، و اکنون می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، و بر روش جدم و پدرم علی بن ابی طالب راه بروم.

چون حضرت با امتناع از بیعت با یزید و خروج از مدینه، به «ایجاد اختلاف در امت اسلام» و «آشوب طلبی» و «خودسری» و حتی «بغی» و خروج بر جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متهم شده بودند با این بیان از خود رفع اتهام فرمودند و تأکید کردند که نیتی جز امر به معروف و نهی از منکر ندارند و در حرکت خود از سیره جد و پدرشان تبعیت می کنند. 9.

ص: 120

این گونه اصرار ورزیدند که دنبال ایجاد فتنه و فساد نیستند و جز به مصلحت امت جدّشان نمی اندیشند. به این ترتیب یکی از فواید مهمّ حرکت سیدالشّهدا همین امر به معروف و نهی از منکر بود.

البته امر بهم عروف و نهی از منکر در سیره و برنامه همه امامان وجود داشته و هرکدام در زمان خود به شکلی به آن اقدام می کردند. حتّی در روایات، شاخصه مهم اولی الامر (امامان معصوم علیهم السلام) را همین ویژگی دانسته و فرموده اند:

اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ وَ أُولَى الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ. (1)

خدا را به خدا و رسول را به رسالت و اولی الامر را به «امر به معروف و عدل و احسان» بشناسید.

یعنی راه شناسایی امامان به حقّ، امر به معروف و عدل و احسان می باشد. با این معیار مدّعیان دروغ گوی جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم از خلفای راستین ایشان شناخته می شوند. معاویه و یزید هم ادّعیای خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را داشتند امّا عمل آن ها امر به معروف نبود، بلکه هم خود اهل انجام منکرات بودند و هم امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم را به وادی منکرات می کشاندند.

امّا این که هر امامی چگونه و تا چه حدّ امر به معروف و نهی از منکر نمود، بستگی به امر خداوند به ایشان داشت. امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان سه خلیفه اوّل یک نوع نهی از منکر داشتند و در دوران حکومتشان شکل آن تغییر کرد. امام مجتبی علیه السلام در مصالحه با معاویه 5.

ص: 121

برنامه ای جز «طلب اصلاح در امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امر به معروف و نهی از منکر» را دنبال نمی کردند، اما خداوند از ایشان آن گونه خواسته بود. همین عنوان کلی در مورد سیدالشهدا علیه السلام به شکل «اخرج بقوم الی الشهادة» ظهور و بروز پیدا کرد، این شکل از اصلاح طلبی و نهی از منکر نه در برنامه امامان قبل از ایشان بود و نه ائمه بعد. امام سجّاد علیه السلام، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام هم دقیقاً برنامه اصلاح طلبی و امر به معروف و نهی از منکر را دنبال می کردند، منتهی به صورت و شکلی متفاوت که در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از طرف خدا به ایشان مشخص شده بود.

روشن است که درجه و مرتبه نهی از منکر برای امام حسین علیه السلام با امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام کاملاً متفاوت بود. سیدالشهدا علیه السلام از طرف خداوند مأمور بودند که تا پای جان بایستند و زیر بار بیعت با یزید نروند، اما امامان بعدی مأمور نبودند که تا این درجه نهی از منکر نمایند و بلکه مأمور بودند که به صورت علنی و آشکار با غاصبان خلافت مخالفت نکنند و به نهی از منکر فقط در مراتب پایین تر آن عمل کنند.

حال اگر کسی بخواهد از سیره و عملکرد امامان الگو بگیرد، باید توجه داشته باشد که نمی تواند به سلیقه و تشخیص فردی خود عمل کند و نوع رفتار هر امامی را که پسندید، الگوی خود قرار دهد. این که هرکس با منکرات زمان خودش چگونه باید برخورد کند، با شبیه سازی به زمان یک امام خاص معلوم نمی شود. ما چون احاطه ای بر فلسفه و علت نوع عملکرد هر امامی نداریم، نمی توانیم مدرک و معیار آن عملکرد را از ظواهر آن چه دیده ایم؛ استنباط کنیم و به همین

دلیل از طریق شبیه سازی شرایط خود با شرایط خاصّ یک امام خاصّ، نمی توانیم برای خود تعیین وظیفه نماییم.

بر این اساس، الگوگیری از سیره ائمه علیهم السلام به این نیست که نوع عمل یک امام را الگوی عمل خود قرار دهیم، چون همان طور که گفتیم از استخراج چرایی عملکرد ائمه علیهم السلام ناتوانیم و لذا معیاری را نمی توانیم استنباط کنیم تا آن را به مواردی که مشابه آن می پنداریم، سرایت دهیم.

معنای صحیح الگوگیری از سیره ائمه علیهم السلام جز این نیست که در هر شرایطی تابع وظیفه و تکلیف الهی خود باشیم. این وظیفه در زمان غیبت امام دوازدهم علیه السلام فقط از روی ادله کتاب و سنت و با تبعیت از فقهای جامع شرایط به دست می آید.

نتیجه این که نمی توان گفت امر به معروف و نهی از منکر «فلسفه» حرکت سیدالشهدا بوده است، بلکه می توان آن را حداکثر یکی از انگیزه ها و آثار خروج ایشان دانست که البته هیچ یک از آن ها جای علت اصلی (امر خدا به ایشان) را نمی گیرد. نکته مهم این است که رمز و راز علت اصلی با بیانات و توضیحات سیدالشهدا علیه السلام به افراد مختلف روشن نمی شود. این که دقیقاً برای ما روشن شود که چرا خدا چنین چیزی را از امام حسین علیه السلام خواسته بود تا از آن یک قاعده کلی (1)ت.

ص: 123

---

1- سیدالشهدا خطاب به اشراف کوفه چنین نگاشتند: بسم الله الرحمن الرحيم... دانستید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات خود فرمودند: «هرکس که ببیند سلطان جائری حرام های خدا را حلال کرده است و عهد وی را شکسته و با سنت رسول خدا مخالفت می کند و در میان بندگان خدا به گناه و دشمنی رفتار می کند؛ و در عین حال به گفتار یا رفتار انکار نکند، بر خداوند است که او را در ورودگاه آن ظالم وارد کند» و دانستید که این گروه ملازم اطاعت شیطان هستند و از طاعت خدای رحمان روگرداندند و فساد را ظاهر کردند و حدود [الهی] را تعطیل نمودند و فیء (اموال عموم مسلمین) را [به خود] اختصاص داده اند و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند و من به این امر (خلافت) - به خاطر نزدیکی ام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - سزاوارترم... (بحار الانوار، ج 44، ص 381) طبق فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وظیفه هر مؤمنی این است که در برابر ظلم و پایمال شدن حقوق الهی و حقوق مردم، بی تفاوت و منفعل نماند بلکه رو به نهی از منکر قولی یا فعلی بیاورد. سیدالشهدا علیه السلام بنا بر عهد الهی شان از سوی خدا مأموریت داشتند که هم در قول و هم در فعل، نهی از منکر نمایند؛ هر چند که این امر به شهادت ایشان منتهی شود. سایر اهل بیت علیهم السلام نیز هریک به مقتضای مأموریت الهی شان نهی از منکر کردند و البته گاه خواست الهی از آنها این بود که تنها به نهی از منکر قولی - با بیانی نه چندان تند - روی آورند و گاه حتی به انکار قلبی صرف اکتفا کنند. اما این که وظیفه ما در نهی از منکر سلطان جائر و عمّال او چیست؛ از صرف «عمل» معصومین علیهم السلام قابل استخراج نیست و برای دریافت این وظیفه باید به متن کلام و توصیه های معصومان علیهم السلام مراجعه کرد و دریافت که کدامیک از مراتب و مصادیق نهی از منکر وظیفه ما - به عنوان مکلف - است.

بسازیم برای ما قابل تشخیص نیست.

## 2) نقش مؤثر معیارهای الهی در تحلیل حرکت امام حسین علیه السلام

### اشاره

در این جا یک پرسش کلی مطرح است و آن این که «اصلاً ما تا چه حد نسبت به کارهای ائمه علیهم السلام حق تحلیل و اسناد و انتساب تحلیل هایمان را داریم؟ و اگر بخواهیم سیره این بزرگواران را تحلیل کنیم با چه معیارهایی می توانیم چنین کنیم؟» این بحث بسیار مهمی

ص: 124

است که اگر خوب به آن توجه شود نگرش ما را عوض خواهد کرد.<sup>(1)</sup>

بحث این است که ما اگر احتمال دهیم در کارهای ائمه علیهم السلام یک امر الهی هم می تواند دخیل باشد همین احتمال باعث می شود که نتوانیم نظری قطعی درباره کارهای ایشان بدهیم. این احتمال با احادیث، تقویت شده و تبدیل به واقعیت قطعی می شود.

در گام اول، ما با احتمال می توانیم بحث را جلو ببریم، ولی بعد از بررسی روایات، می بینیم که این ها فقط در حد احتمال نیست، بلکه یک واقعیت است. این واقعیت که همیشه یک «امر الهی» برای ائمه علیهم السلام مطرح بوده و ایشان در کارهای خود همانند ما حساب و کتاب نمی کرده اند.

وقتی ما می خواهیم برای انجام کاری تصمیم بگیریم چگونه عمل می کنیم؟ طبیعی است که قرائن موجود را می سنجیم و در رابطه با آن به یک نتیجه ای می رسیم. اما این نتیجه، غالباً همراه با ظن و گمان است و کمتر همراه با یقین می باشد.

اما آیا ما حق داریم به همین شکل اعمال ائمه علیهم السلام را تفسیر کنیم. متأسفانه مشکلی که غالب تحلیل های رایج و مشهور، دارند همین است که می خواهند همه حساب و کتاب های ائمه علیهم السلام را بیرون بکشند، آن طور که گویی به همه چیز آگاهند. اما ما چنین دلیلی نداریم و نه تنها نمی توانیم چنین چیزی را اثبات کنیم، بلکه خلافش را می توانیم ثابت کنیم. اشتباهی که خیلی ها می کنند این است که می خواهند از فرمایش های خود ائمه علیهم السلام و توضیحاتی که برای افراد داده اند همه 4.

ص: 125

---

1- مراجعه شود به کتاب «راز پنهانی رمز پیدایی»، ص 294 تا 304.

رموز مطلب را بیرون بکشند. در حالی که اشتباه درست در همین جا رخ می دهد. مثلاً اگر امام حسین علیه السلام سخنرانی و خطبه هایی فرموده یا پاسخ نامه ها را داده اند، تحلیل گران می خواهند با استفاده از همین ها، این را بیرون بکشند که حضرت علت اصلی و فلسفه کارشان را خودشان توضیح داده اند.

اما آیا واقعاً وقتی امام علیه السلام یک مطلب را به مناسبتی بیان فرموده اند، بدین معنی است که همه مطالبی که در تصمیم ایشان نقش داشته را بیان نموده اند؟ به چه دلیل؟ این از کجا قابل اثبات است؟

## 1-2) برخوردهای متفاوت امام علیه السلام با افراد مختلف

### اشاره

یکی از نقل هایی که از امام حسین علیه السلام شده در برخورد با عبدالله بن زبیر است. همان ملعونی که دشمن سرسخت ائمه علیهم السلام بود و دشمن یزید هم بود. او نیز امام را نسبت به خطر کشته شدن هشدار داد. وقتی که امام حسین علیه السلام در مکه بودند عبدالله بن زبیر هم در مکه بود و ملاقاتی با هم داشتند.

حضرت به او فرمودند:

هر آینه این که من یک وجب دورتر از شهر مکه کشته شوم، برای من محبوب تر است از این که یک وجب نزدیک تر به حرم کشته شوم. (1)

طبق صریح روایات امام حسین علیه السلام از خانه خدا شریف تر و حریشان عظیم تر است. (2) در عین حال امام علیه السلام به کسی مثل عبدالله بن 4.

ص: 126

1- بحار الانوار، ج 45، ص 85.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 364.

زبیر یا محمد حنفیه می فرمایند که «نمی خواهیم با ریختن خون من حرمت حرم شکسته شود».<sup>(1)</sup> این جوابی متفاوت است که به قدر معرفت طرف مقابل به او داده شده است.

به این ترتیب یک احتمال جدی و مهم این است که حضرت با هرکس به قدر فهمش سخن گفته باشند. در قصه کربلا افراد زیادی از باب دلسوزی آمدند و سیدالشهدا را نصیحت کرده و مشورت دادند، اما حضرت نمی خواستند آن ها را رد کنند بلکه به گونه ای جواب دادند که آن ها قانع شوند. حتی چنان که دیدیم گاهی با استناد حرکتشان به فرمان نبوی، می خواستند موجه بودن کارشان را نزد مخاطب تثبیت کنند.

بعضی از کسانی که ظاهراً برای ایشان دلسوزی کرده اند حتی قائل به امامت حضرت هم نبوده اند. مثلاً عبدالله عمر آیا اصلاً امام علیه السلام را امام می دانست که ایشان را نصیحت کرد؟ حضرت باید به او چه جوابی می دادند؟ آیا باید براساس اصول ناب امامت شیعی جوابش را می دادند؟ او اصلاً امامت را قبول نداشت و حتی با امیرالمؤمنین علیه السلام هم بیعت نکرده بود و آدم مصلحت طلب و دنیا طلبی بود.<sup>(2)</sup>

یا ابن عباس چه طور؟ ابن عباس هم شخصیتی است که می توان گفت در مواردی حتی در تبعیت از امام علیه السلام کوتاهی هم کرده است.<sup>(3) البتّه.</sup>

ص: 127

---

1- بحارالانوار، ج 101، ص 40، به نقل از کامل الزیارات.

2- شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 11.

3- بنگرید به: «رجال الکشی ص 53-62 احادیث 102-105 و 109 و 110. نیز بنگرید به: نهج البلاغه نامه 41. مرحوم علامه مجلسی این نامه و پاسخ های ابن عباس به آن را در بحارالانوار، ج 42، ص 181-185 نقل کرده اند. البتّه در این که خطاب نامه امیر مؤمنان به ابن عباس است یا خیر، اختلاف وجود دارد اما ابن ابی الحدید و ابن میثم قائلند که مخاطب بودن ابن عباس، مشهور و مورد اتفاق اکثر است (شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج 16، ص 169. شرح نهج البلاغه (ابن میثم) ج 5، ص 89) و مرحوم خویی نیز در شرح خود بر نهج البلاغه، بر این امر صحّه گذاشته اند (منهاج البراعة، ج 20، ص 75 و 76).



گاهی در تاریخ درخشش‌هایی هم داشته، (1) اما در مجموع او خودش را یک امام شناس کامل نشان نداده است و اعتقاد صریحش را نمی‌دانیم. حضرت به چنین کسی چه بگویند؟

یا محمدبن حنفیه که برادر حضرت است. او تا چه حد به امامت الهی حضرت اعتقاد داشته است؟ نمی‌دانیم. او کسی است که بعد از امام حسین علیه السلام ادعای امامت کرده و با امام سجّاد علیه السلام در امر امامت مقابله نموده است؛ هرچند از او دلسوزی فراوانی برای امام حسین علیه السلام دیده شده است. امام حسین علیه السلام باید به او چه جوابی بدهند؟

اعتراض‌ها و دلسوزی‌ها و مشورت‌هایی که به امام حسین علیه السلام داده شد را در تاریخ ببینید. در نفس المهموم، لهوف، مقتل مرحوم مقرّم و بعضی مقاتل دیگری که به فارسی ترجمه شده، جواب‌های امام حسین علیه السلام آمده است، ببینید که از این‌ها نتیجه واحدی قابل استخراج نیست و تنها این نکته قابل فهم است که حضرت متناسب با فهم و مبانی‌ای که شخص پرسشگر داشته پاسخی می‌داده‌اند که او قانع و مجاب شود. 8.

ص: 128

---

1- بنگرید به: رجال الکشی، ص 57، ح 107 و 108.

ممکن است گفته شود: اگر رفتار ائمه علیهم السلام و به طور خاص سیدالشهدا علیه السلام، برخاسته از مسائل محرمانه و امور سری بین خدا و امام علیه السلام است، پس چرا ائمه علیهم السلام این ها را برای ما گفته اند؟ این چه ارتباطی با ما دارد؟

در پاسخ باید توجه داشت که کمترین فایده این کار آن است که ما اظهارنظرهای غیرمستند نکنیم و بدانیم این ها مثل ما نیستند. حساب و کتاب های عادی ما انسان های کوتاه قد با حساب های الهی و قواعد آسمانی معصومین کاملاً متفاوت است. «کار پاکان را قیاس از خود مگیر».

لازم است توجه شود که: علوم غیبی ائمه علیهم السلام در نحوه عملکردشان تأثیر دارد و چنین نیست که همواره عمل به ظاهر کرده باشند. (1) بله این را می توان گفت که علم باطنی و غیبی شان را در همه جا تأثیر نمی داده اند، ولی از این طرف هم نمی توانیم گفت که هیچ جا نباید علم الهی خود را تأثیر می داده اند.

بله امام علیه السلام مأمور به ظاهرند، به این معنا که در اغلب اوقات علوم غیبی شان در رفتارشان مؤثر نیست، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام به این علم خود که اگر در شب نوزدهم به مسجد بروند به شهادت می رسند، ترتیب اثر نمی دهند و شبیه سایرین برخورد می کنند. ولی از این نمی توان برداشت کرد که ائمه در هیچ موقعیتی نباید علم غیبی خود را (0).

ص: 129

---

1- مراجعه شود به نقد و بررسی این مطالب در «راز پنهانی رمز پیدایی» تحت عنوان: «ائمه علیهم السلام صرفاً مأمور به ظاهر نبوده اند»، ص 300.

تأثیر دهند. این هم برداشتی نادرست است.

نمی توان گفت ائمه علیهم السلام که پشت پرده را می دانند، تکالیفشان با سایر مردم در همه موارد مشترک است. یعنی این که بگوییم «تکلیف ظاهری ایشان این است که مثل بقیه عمل کنند» و «باید بقیه مردم عمل کنند»، دلیلی ندارد.

تفاوت اصلی ما با آن ها این است که آن ها علم به واقع دارند یا می توانند داشته باشند، پس در تکالیف الهی نباید ائمه معصوم را با خودمان قیاس کنیم و همان تکالیفی را که خودمان در ظاهر داریم به طور کامل به ایشان سرایت دهیم. ایشان خود می دانند که چگونه باید عمل کنند. می دانند که کجا به علوم غیبی خود، ترتیب اثر بدهند و کجا ندهند.

نمی توان با یک حکم کلی گفت ایشان نیز در تکالیف خود همانند همه مردم هستند. بله ایشان یک جاهایی نمی خواستند بدانند. ولی اکثر جاهایی که می خواستند بدانند و می دانستند، برخوردها و رفتارشان نشان می دهد که به گونه ای متفاوت از انسان های عادی عمل کرده اند. پس نمی توانیم آن ذوات مقدس را با خودمان قیاس کنیم.

این یک مطلب کاملاً عقلی است. آیا ما که از پشت پرده خبر نداریم حق داریم تکلیف خودمان را- که برخاسته از جهل ماست- به آن کسی که جاهل نیست سرایت دهیم؟

اصل بر این است که آن ها را با خود قیاس نکنیم. ولی برای این که یک شباهت هایی با ما داشته باشند خداوند در امورشان با ما یک مشترکاتی قرار داده است. اما این مشترکات نباید ما را فریب دهد. فکر

نکنیم که می توانیم حکم کلی صادر کنیم که آن ها هم باید مو به مو مثل ما عمل کنند.

اهل بیت معصوم علیهم السلام خودشان می دانند چگونه باید عمل کنند و ما نباید در محدوده کار آن ها داخل شویم. مثلاً وقتی ما بخواهیم نماز بخوانیم باید وضو بگیریم. تا وضو نگیریم برای ما طهارت از حدث پیدا نمی شود. حال همین حکم را به امام علیه السلام هم می شود سرایت داد؟ ما عقیده داریم چون خلقت امام از طینت علیّینی خالص است نه نجس می شوند و نه محدث. یعنی این حکمشان مثل ما نیست و طبق صریح آیه تطهیر هیچ گونه رجس (ناپاکی) در جسم و روح ایشان راه ندارد. بنابراین اگر امام علیه السلام غسل هم نکند پاک است. درست است که در ظاهر غسل می کردند، وضو هم می گرفتند، ولی ما نباید آن ها را با خودمان قیاس کنیم.

در همین مثال که به نظر ساده هم می رسد ما نمی توانیم حکم کنیم که آن ها مثل ما مکلف هستند. بلکه شاید خدا خواسته آن ها در ظاهر مثل ما باشند تا ما درباره ایشان توهم ربوبیت نکنیم. این واقعیت است که اگر از کمالات ائمه علیه السلام یک مقدار بیشتر از آن چه نشانمان داده اند، نشان داده بودند، تاب نمی آوردیم و می گفتیم این ها خدا هستند که بدین صورت درآمده اند و این گونه مردم به غلو و مبالغه می افتادند.

این خواست خداوند است که ائمه علیهم السلام در یک دسته امور محتاج شوند. خودشان هم می دانند که باید این گونه زندگی کنند. کجا به علم به واقع خود ترتیب اثر بدهند و کجا ندهند. ولی ما خبر نداریم که چگونه باید عمل کنند و وظیفه شان چیست؟

ضمن آن که باید پرسید: آیا اساساً می‌توانیم تعبیر «وظیفه امام» یا «تکلیف امام» را به کار ببریم؟ خود همین، جای سؤال دارد که به چه دلیل می‌گوییم: «وظیفه»ی امام چنین است؟ یا به کدام دلیل می‌گوییم «تکلیف» امام چنان است؟ اصلاً از کجا می‌دانیم تکلیفی در کار است؟ شاید خدا امر را به اختیار خودشان گذاشته و فرموده است «مختارید این کار را بکنید یا نکنید». و خود آن‌ها متناسب با آن چه خدا می‌پسندد اختیار می‌کنند.

اتفاقاً در مورد بندگی سیدالشیخ هدا علیه السلام به همین معتقدیم که خدا ایشان را تکلیف نکرد که «باید این کار را بکنی» و ایشان برای پذیرش تقدیر الهی «مخیر» شدند. چنان که رفت درباره امیرالمؤمنین علیه السلام هم همین تخییر آمده است. ایشان هم در همان شب که به مسجد می‌رفتند می‌دانستند که به شهادت می‌رسند، اما مخیر شدند که این کار را بکنند یا نکنند و البته خودشان همان چیزی را که خدا برایشان می‌پسندید اختیار کردند. امثال این روایات همین را به ما یاد می‌دهد که درباره امام علیه السلام در پی تعیین تکلیف نباشیم. بله، ما مکلفیم. اما کار پاکان را قیاس از خود مگیریم. یعنی نباید آن‌ها را در تکالیف با خود قیاس کنیم.

حاصل بحث این که: ما نمی‌توانیم همان تحلیل‌هایی را که در کارهای عادی بشری خود ارائه می‌کنیم به کارهای انمه علیهم السلام نیز سرایت دهیم؛ به خاطر وجود احادیثی که مخصوصاً برای ما بیان کرده‌اند و این حرکت را متکی به اسرار و مواثیق الهی دانسته‌اند. (1) حال (0)

ص: 132

---

1- مانند این فرمان الهی به آن حضرت که: اخْرُجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ وَ اشْرِكْ نَفْسَكَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ (الکافی، ج 1، ص 280)

ممکن است سؤال شود که اگر خدا می خواست این رمز و رازی میان خود و ولّیش باشد چرا آن را این چنین فاش فرموده اند؟ پاسخ این است که چه بسا این را برای من و شما شیعه گفته اند تا در تحلیل های خود احتیاط بورزیم. این اسرار را برای آن هایی که برای ائمه علیهم السلام مقام امامت الهی قائل نیستند، نمی گویند. برای آن ها همان پاسخ های اولیّه را می دهند که از سیدالشهدا در برخورد با افراد مختلف نقل شده است.

در میان جواب هایی که امام حسین علیه السلام به ناصحان داده اند آیا این هم بوده است که: «من یک وصیّتی از جانب خدا دارم، آن را باز کرده ام و می خواهم به آن عمل کنم؟» اگر این را نگفته اند پس معلوم می شود مخاطبان در رده ای نبوده اند که بشود این را به ایشان گفت. فقط در رده ای بوده اند که امام حسین علیه السلام را پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم می دانستند و از این که ایشان کشته شود دلشان می سوخته است. حضرت هم متناسب با فهم هرکس جوابی می داده اند که او را قانع کنند. لذا نمی توانیم از این کلمات همه مطلب و حکمت حرکت ایشان را بیرون بکشیم.

بدین سبب، چنین تصویری اشتباه است که از روی فرمایش های حضرت، بتوانیم به رمز حرکت ایشان پی ببریم.

ما نمی توانیم مدّعی شویم فهمیده ایم که چرا امام حسین علیه السلام با یزید بیعت نکرده یا چرا به سمت مکه و بعد به سمت کوفه و عراق حرکت نموده اند؟ این چراها برای ما، با علم عادی بشری، دلیلی نهایی ندارد. و از واقعیت دور است که تحت عنوان «الگو و اسوه بودن امام و لزوم درس

گرفتن از ایشان»، دستورالعمل‌هایی کلی استخراج کنیم. آن‌گاه یکی از آن مطالب کلی را گرفته و مثلاً بگوییم اگر دیدیم به معروف عمل نمی‌شود، یا به منکر عمل می‌شود، وظیفه ماست که چنین و چنان کنیم.

### 3) سر جانفشانی سرور و سالار شهیدان علیه السلام

#### 3-1) پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام؛ محبوب‌های بالذات خداوند

##### اشاره

دیدیم که خداوند اختیار تقدیر شهادت را به سیدالشهدا علی‌ه السلام سپرده بوده است که اگر غیر از این را بخواهند تقدیرات خود را برگردانند. گویی خداوند به ایشان فرموده بوده: «با این که شهادت تو مشیت شده ولی اگر نخواهی در آن بداء می‌کنم. و تقدیرات را تغییر می‌دهم؛ به خاطر این که تو را دوست دارم».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم «حبیب الله» اند. در زیارت آل یس در وصف ایشان می‌خوانیم:

«لا حَبِيبَ اِلَّا هُوَ وَاَهْلُهُ» (1).

جز او و خاندانش برای خدا حبیبی نیست.

صریح عبارت شریف این است که خدا اصلاً محبوبی جز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهلش ندارد. تنها محبوب‌های بالذات خدا این‌ها هستند اگر خدا دیگران را هم دوست دارد، به خاطر این‌ها دوست دارد. این‌ها آن قدر نزد خدا محبوبند که اگر چیزی را بخواهند نزد خدا ردخور ندارد. از طرف دیگر، این‌ها هم آن قدر غرق در بندگی خدا.

ص: 134

هستند که می خواهند بدانند بهترین حالتی که خدا می پسندد چیست تا همان را انجام دهند. چه قدر این رابطه لطیف است؟ اگر خدا لطف کند و ابعادی از این رابطه برای ما، وجدانی شود، معرفتمان به خدا و ائمه علیه السلام بالاتر می رود.

## 2-3) بلايا و کم طاقتی ما

رابطه بین این عباد با معبودشان، مثل رابطه من با خدایم نیست. رابطه ما با معبود، چگونه است؟ من در زندگی ام یک دسته ناملايمات می بینم که از آن ها خوشم نمی آید. ناراحتی می کنند. رنج می دهد و البته ممکن است به لغزش ها و معاصی خودم برگردد. قرآن می فرماید:

«ما أَصَابَكُم مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ». (1)

هر مصیبتی که به شما می رسد به خاطر کارهایی است که خود کرده اید.

هرچند این قانون عمومی همه بلايا نیست، اما یکی از قانون های خدا این است که بلاهایی که بر سر ما می آید به خاطر کارهای خودمان است. یک دسته ناراحتی ها و رنج هایی که ممکن است در زندگی مادی یا معنوی ام بینم (مثل حوادث، حرص و جوش ها، اعصاب خرد شدن ها...)، به خرابکاری های خودم برمی گردد. به کوتاهی های خودم برمی گردد و به این که درست خدا را بندگی نکرده ام. آن وقت باید تقاضش را پس دهم. لطفی که خدا به من دارد این است که مرا به خودم2.

ص: 135



می آورد تا استیصال پیدا کنم و در خانه خدا زار بزنم. ما معمولاً این طور هستیم که تا گرفتار نشویم، به در خانه خدا نمی آییم. و آن طور که باید و شاید به او توجه نمی کنیم. لذا یک جاهایی خدا ما را گرفتار می کند تا ما در خانه اش تضرع کنیم.

اما بعد از این که رفتیم، و بعد از مدتی که زار زدیم، خسته می شویم و شروع می کنیم به شکوه و اعتراض! «خدایا، این همه گفتم، این همه خواستم، پس چه شد؟ گفتمی به امام زمان علیه السلام توسل کن، کردم، پس چه شد؟! مگر نگفتمی از پدر مهربانتان بخواهید، خوب من هم خواستم. پس چرا این طور شد؟ چه قدر بکشم؟ پس چرا باز هم بلا سر من می آید؟»

نامایمات واقعاً آدم را از خدا و از خواست او دلگیر می کند. این ها را در دلمان می گوئیم بدون این که به زبان بیاوریم؛ الحمدلله خدا این مقدار معرفت داده که به زبان نمی آوریم و انشاءالله بی معرفتی نمی کنیم. ولی یک رگه هایی از دلخوری ممکن است در دل آدم بیاید. دل انسان کم سست می شود و فشارها او را از پا درمی آورد و کار را سخت می کند. این یعنی ظرفیت های ما محدود است.

اگر نامایماتی ببینم، سختی، ناراحتی و رنج، از پا درم می آورد. انگار توقع ندارم. از خدا و انمه علیه السلام هم کمی کدورت پیدا می کنم و کم کم دلخور می شوم. در عین حال چون اعتقاد درست است و آن را از اهل بیت علیه السلام گرفته ام، به خودم می آیم و می گویم: «نه، من حق ندارم از خدا چیزی به دل بگیرم. من حق ندارم سوء ظنی به خدا پیدا کنم. باید حسن ظن داشته باشم» این ها را الحمدلله بلدیم و اعتقاد هم داریم. ولی خوش به حال کسی که همین ها هم به دلش نمی آید. می شود درد و غصه باشد اما دلخوری و کم توقعی نباشد.

اما حدّ بالاتر بندگی چیست؟ این است که این دلخوری‌ها اصلاً مطرح نباشد. ناملایماتی هست. رنج هست. مصیبت هست. درد و غصّه هست. اما دلخوری نیست. کم توقّعی نیست. «خدایا چرا من باید این جور بشوم؟» نیست. اگر این را بخواهیم پیدا کنیم باید وارد زندگی امام حسین علیه السلام شویم. ببینیم خدا با او چه کرد و ایشان با خدا چه کرد. فرضش را هم نمی‌توانیم بکنیم که جای حضرت، یا حتّی جای نوکر حضرت باشیم اما تأمل کنیم و ببینیم خدا با او چه کرد. اگر ما جای او بودیم، در شرایطی که در همین قصّه عاشورا، ناملایمت و نامردمی از در و دیوار می‌ریخت، واقعاً چه می‌کردیم؟ اصلاً وقتی آدم بعضی از مصیبت‌های روز عاشورا را می‌خواند، واقعاً حیرت می‌کند که آن‌ها چه وحشی‌هایی بوده‌اند و امام حسین علیه السلام با چه کسانی طرف بوده‌اند. اما ایشان همه مصیبت‌ها را تحمّل کردند. تلخی‌ها را تحمّل کردند. اما از جهت رابطه با خدا خم به ابرو نیآوردند.

راوی ذکر می‌کند که با جماعتی نزد حسین بن روح (نایب خاص امام عصر علیه السلام) بودم. مردی برخاست و به ایشان عرض کرد: «می‌خواهم پرسشی از شما کنم.» ایشان فرمود: «هرچه می‌خواهی بپرس» او عرض کرد: «به من خبر بده که آیا حسین بن علی علیهما السلام ولیّ خدا نبود؟» فرمود: «چرا.» پرسید: «مگر قاتلش دشمن خدا نبود؟» فرمود: «چرا.» گفت: «چگونه ممکن است که خدا دشمنش را بر ولیّش مسلط کند (چگونه ممکن است خدا مانع دشمنش نشود از این که بر ولیّش تسلط پیدا کند)؟»

ایشان در پاسخ، نخست به بیان معجزات انبیای الهی پرداختند و پس از بیان تفصیلی آن‌ها، فرمودند:

از تقدیر خدا درباره بندگانش و حکمت اوست که انبیايش را با این معجزات چنین قرار دهد که گاهی غالب باشند و گاهی مغلوب و در حالی چیره باشند و در حالی دیگر مقهور و اگر خداوند عزوجل در همه احوالشان آنان را غالب و قاهر قرار داده بود و آنان را مبتلا نمی کرد و امتحان نمی نمود مردم آنان را- غیر خدا- معبود [خود] می گرفتند و فضل صبر آنان بر بلا و امتحان و محنت شناخته نمی شد ولی خداوند عزوجل احوال آنان را در امر امتحان و ابتلا مانند دیگران قرار داد تا در حال محنت و بلا، شکیبیا باشند و در حال عافیت و غلبه بر دشمنان، شکرگزار باشند و در همه حال متواضع باشند و گردن کش و متکبر نباشد و [نیز] بندگی بدانند که اینان معبودی دارند که خالق و مدبّر آن هاست پس او را بندگی کنند و از رسولانش اطاعت نمایند و حجّت خدا بر کسی که درباره آنان از حد تجاوز می کند و برایشان ادعای ربوبیت می نماید ثابت باشد و نیز بر کسانی که با پیام انبیا و فرستادگان، دشمنی و مخالفت و سرکشی و انکار می کنند [حجّت تمام شود] و «برای آن که هرکه هلاک می شود با دلیل قاطع و روشن هلاک گردد و هرکه زندگی می یابد [و هدایت می شود] با دلیل روشن و آشکار زنده شود [و هدایت یابد].

راوی می گوید فردای آن روز به سوی حسین بن روح بازگشتم در حالی که با خود می گفتم «دیدی دیروز از پیش خود چه مطالبی را ذکر کرد؟» خدمت ایشان که رسیدم خودشان به صحبت ابتدا کردند و فرمودند:

ص: 138

ای محمد بن ابراهیم! اگر با سرعت و شدت از آسمان پرتاب شوم و پرنده ای به سرعت مرا بگیرد یا تندباد [در حالی که معلقم] مرا به جایگاهی دور دست پرتاب کند؛ برایم محبوب تر از این است که در دین خداوند متعال به رای و نظر خود و از پیش خود سخن گویم.

و ادامه دادند:

بَلْ ذَلِكَ عَنِ الْأَصْلِ وَ مَسْمُوعٌ عَنِ الْحُجَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

بلکه این [مطالبی] است [که] از اصل [گرفته ام] و [این جواب] از امام زمان علیه السلام شنیده شده است. (1)

این نکته بسیار بسیار مهمی است که اگر مردم می دیدند حجّت های الهی همیشه غالب اند و هیچ موقع مغلوب نیستند، همیشه قاهرند و هیچ موقع مقهور نمی شوند، به اشتباه می افتادند و می پنداشتند خدا در این ها جلوه کرده است و این ها ریششان هستند و این گونه از مسیر عبودیت منحرف می شدند. اما محنت ها و مصیبت ها سبب شد که اولیای الهی در برابر خدا خاضع شوند و از گردن کشی مصون بمانند و به شکر و تواضع روی آورند و مردم این گونه دریابند که آن ها مصنوع و مدبرند. به علاوه خداوند با این رنج ها حجّت را بر مخالفان و معاندان و منکران تمام کرد و البته با این ابتلائات عیار اولیای الهی در بندگی خالصانه شان نمایان شد. در جریان کربلا خدا می خواست بر همه معلوم شود که حسین بن علی علیهما السلام در چه اوجی از بندگی پرواز می کند و در عبودیت چه محشری به پا کرده است. ع.

ص: 139

---

1- بحار الانوار، ج 44، ص 273، به نقل از کمال الدین، احتجاج و علل الشرایع.

در روایت داریم که:

الإيمانُ نصفانِ نصفٌ في الصبرِ ونصفٌ في الشكرِ. (1)

ایمان دو نیم است؛ نیمی در صبر و نیمی در شکر.

هم باید امام حسین علیه السلام امتحان صبر و شکر می دادند و هم بندگان باید خدای خودشان را می شناختند، و امام را از مرز عبودیت و بندگی خارج نمی کردند. اصل، بندگی خداست. و می بینیم که خدا برای محبوب ترین خلقش بیش ترین مصیبت ها را مقدر کرده و این ها هم خوب امتحان داده اند تا ارزش معرفت الله روشن شود.

نکته لطیف این که اگر رابطه بین «عابد و معبود» به رابطه بین «محبّ و محبوب» بدل شد قضیه خیلی فرق می کند. یعنی سیدالله هدا علیه السلام بشود محبّ، و خدا محبوبش. حالا، محبوب او چه می پسندد؟ این محب هم همان را می پسندد. بین دو جهت جمع می شود.

#### 3-4) برخی از سختی های جانفرسای اباعبدالله علیه السلام در روز عاشورا

مثلاً از دست دادن حضرت علی اکبر علیه السلام، دشوار است؛ آن جوان رعناى رشیدی که خود امام حسین علیه السلام درباره او فرمودند: «وقتی که ما مشتاق زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می شدیم، به علی اکبر علیه السلام نگاه می کردیم» و ایشان مجسمه خُلق و خَلق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. (2) اما خدا این گونه دوست داشت که حبیبش و محبوبش، همین میوه دلش را در راه خدا بدهد. پس وقتی علی اکبر علیه السلام آمد اجازه گرفت، امام 2.

ص: 140

1- بحار الانوار، ج 74، ص 153.

2- بحار الانوار، ج 45، ص 42.

حسین علیه السلام او را معطل نکردند. در حالی که وقتی قاسم بن الحسن علیهما السلام آمد اجازه بگیرد امام حسین علیه السلام اول اجازه ندادند. اما او اصرار کرد تا این که حضرت اجازه دادند. [\(1\)](#) علی اکبری که از همه بیشتر دوستش داشتند، زودتر از همه به او گفتند برو.

این چه رابطه ای است؟ خیلی عجیب است. سرش در محبت است. گویی سیدالشهدا عرضه می دارد: «ای محبوب من! ای خدای من! تو این را می پسندی. با این که از دست رفتن جوانم برایم سخت است اما جلب رضای تو شیرین است پس از آن جهت که می بینم حبیب این را می خواهد، تحمل می کنم».

مقتلی که از معصوم نقل شده باشد کم است. اما از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

اول کشته و شهید از ما اهل بیت، علی اکبر علیه السلام بود. وقتی او به میدان رفت اباعبدالله علیه السلام گریه کردند. [\(2\)](#)

امام عصر این گونه به شمشاد سیدالشهدا علیه السلام سلام می دهند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ مِنْ سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَبِيكَ إِذْ قَالَ فِيكَ «قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ يَا بُنَيَّ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا». [\(3\)](#)5.

ص: 141

---

1- بحار الانوار، ج 45، ص 34.

2- بحار الانوار، ج 45، ص 45.

3- بحار الانوار، ج 45، ص 65.

سلام بر تو ای نخستین کشته از نسل بهترین زاده از سلاله ابراهیم خلیل! درود بر تو و پدرت هنگامی که درباره ات فرمود: «پسرکم! خدا بکشد گروهی را که تو را کشتند. چقدر آن‌ها بر خداوند رحمان و بر هتک حرمت پیامبر جری شده اند! پس از تو باید از دنیا گذشت (دنیا بی تو خواستی نیست)».

رفتن عزیز سیدالشیخ هدا برای ایشان بسیار سخت است. ولی از آن جهت که محبوبش این را می‌پسندد، برایش شیرین می‌شود. پس دو جهت با هم جمع می‌شود.

### 3-5) خدا راضی به رضای امام علیه السلام؛ امام علیه السلام طالب رضای خدا

بندگی کردن از این زیباتر؟ ما اصلاً عظمت این رابطه را درک نمی‌کنیم. نه علی اکبر علیه السلام می‌شناسیم، و نه امام حسین علیه السلام را. نه حتی خدا را آن‌طور که این‌ها می‌شناسند، می‌شناسیم. این‌ها که بودند؟ چگونه خاطر خدا را می‌خواستند و بندگی اش می‌کردند؟ بندگی ما در مقابل این‌ها چیزی است؟ یک روز اگر اوضاعمان به هم بخورد دلگیر می‌شویم. برای این که مطلب برای ما ملموس تر شود بیاید در بحر این فشارها و ناراحتی‌هایی که برای امام حسین علیه السلام بود برویم و ببینیم برخورد آن حضرت با خدا چه بود؟

رابطه محبوب و محب را ببینید چه قدر زیباست. «محبّ»، سیدالشهدا علیه السلام است و «محبوب»، خدا. عکسش هم صادق است. این حسین، همان حسینی است که محبوب خدا هم هست. یعنی از یک طرف خدا محبوب اوست و از سوی دیگر، خدا محبّ اوست. این رابطه، دو طرفه است. خدا محبّ است و حسین علیه السلام محبوب خداست.

خدا برای محبوبش کم می گذارد؟ معلوم است که آن چه خدا برای محبوبش می خواهد بهترین چیز است. و امام حسین علیه السلام این را خوب می دانند. همان خدایی که این جوان را داده، و محبتش را هم در دل او قرار داده، می خواهد که امام حسین علیه السلام او را فدا کنند. نزد امام حسین علیه السلام محبت خدا بر محبت هر چیزی غالب است. اصلاً امام حسین علیه السلام، علی اکبر علیه السلام را جز برای خدا نمی خواهد و غیر خدا در دل ایشان نیست.

دیدنی است که این محب و محبوب چه گونه خاطر همدیگر را می خواهند! ببینید امام حسین علیه السلام چه طور رضای خدا را طلب می کنند. می گردند آن چیزی که بالاترین رضای خدا در آن است، همان را رصد می کنند. از این طرف، خدا هم برای حیب و محبوبش بهترین چیزها را می خواهد و به محبوبش می گوید تو اگر خلاف این را هم بخواهی من تقدیرم را عوض می کنم. چرا؟ چون تمام دنیا را برای او قرار داده است. آخرت را هم برای او قرار داده است. اصلاً خلقت را برای او قرار داده است. پس هر چه او بخواهد خدا هم همان را می خواهد. وقتی که سیدالشهدا خواسته خدا را عملی می کند خداوند اجری فراتر از تصور به ایشان عطا می نماید.

### **3-6) رضوان الهی: پاداش صبر سیدالشهدا علیه السلام**

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

[زمانی که والی مدینه از امام حسین علیه السلام بیعت خواست و حضرت طفره رفتند و بیعت نکردند،] شب دوم امام حسین علیه السلام رفتند تا با قبر جدشان وداع کنند، به نماز ایستادند. نمازشان

ص: 143



طولانی شد. در حال سجده خواب سبکی ایشان را گرفت. در همان حالت خواب، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و ایشان را در بغل گرفتند و به سینه چسبانند و شروع کردند چشم های ایشان را بوسیدن و فرمودند: پدرم فدای تو، گویی تو را می بینیم که آغشته به خونت هستی در بین گروهی از امت که امید به شفاعت من دارند. ولی آن ها نزد خدا بهره ای ندارند. پسرکم، تو به سوی پدر و مادر و برادرت می آیی در حالی که آن ها مشتاق تو هستند. تو در بهشت درجاتی داری که جز با شهادت به آن ها نمی رسی. (1)

این همان اوج بندگی است. چرا بهشت مطلوب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام حسین علیه السلام است؟ چون بهشت یعنی رضوان و رضای خدا. مهم برای سیدالشهدا همین است نه نفس بهره هایی که در بهشت است. البته اشکالی ندارد که هدف کسب همین بهره ها باشد، ولی درجه بالاتر، از آن کسانی است که تنها رضای خدا را بجویند و نعمت های بهشتی را از این جهت که نماد رضای الهی است بپسندند. «زمانی به بالاترین درجه رضای خدا نائل می شوی که به شهادت برسی»، این را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فرزندشان در همان خواب فرمودند. خواب امام هم حساب و کتاب دارد، مثل خواب های ما نیست. خدا خواب را برایشان مسلط کرد تا حقیقتی را بر ایشان روشن کند. آن وقت امام حسینی که می خواهد این طور بندگی خدا را بکند شک و تردید نمی کند در این که کدام سو برود و چه کند. 2.

ص: 144

در فرمایش های سیدالشهدا علیه السلام مطالب متعدّد و متنوّعی مطرح شده که برخی می کوشند از آن ها «قصد و هدف اصلی» حرکت آن حضرت را به دست آورند. این در حالی است که از یکسو باید توجه داشت که در این زمینه خلط علّت و فایده صورت نگیرد و از سوی دیگر چیزی که به عنوان «یکی از حکمت های حرکت آن حضرت» مطرح است جای خود را به توهم «تنها حکمت این حرکت» ندهد. عناوینی مانند «آزمون مردمان»، «نجات بندگان از جهالت»، «گریز از بیعت ذلیلانه» یا «امر به معروف و نهی از منکر»، فواید و برکات یا حداکثر حکمت های مختلف حرکت سیدالشهدا علیه السلام هستند و حتّی نمی توان مجموع آن ها را به عنوان علّتی تلقّی کرد که حرکت را بر آن حضرت واجب کرده و اگر در میان نبوده حضرت از حرکت باز می ایستاده اند.

اصرار ما بر این تحلیل از آن روست که در روایات اهل بیت علیهم السلام، خطّ پر رنگی مشاهده می شود که نشان می دهد حرکت ائمّه علیهم السلام و از جمله سیدالشهدا علیه السلام برنامه ای از پیش تعیین شده بود که از سوی خداوند به آن ها ابلاغ می شده و البتّه حضرات ائمّه علیه السلام در پذیرش سرنوشت مقدّرشان مخیر بوده اند. این معیارهای الهی دهان هر تحیل گری را می بندد که بخواهد صرفاً با ملاحظه ادله نقلی و گاه با در نظر داشتن برخی پیش فرض های نادرست دست به تحلیلی خود ساخته در این عرصه بزند. البتّه ارائه این معیارها به هر پرسشگری ممکن نبوده و اهل بیت علیهم السلام گاهی برای افراد خاصّی این

با توجه به این نکته نباید کار پاکان را با خود قیاس کنیم، بلکه باید در معرض نسیم روایات اهل بیت علیهم السلام بنشینیم و دریابیم که امام حسین علیه السلام به انگیزه کسب رضای الهی و درجات بالای خشنودی حق، قدم در این راه گذارده اند. سر جانفشانی سیدالشهدا علیه السلام، خضوع و تواضع در برابر خداوند متعال بوده تا در نتیجه عیار عبودیت آن حضرت عیان شود و مردمان ناآگاه ایشان را هم چنان در اوج بندگی خدا ببینند و توهم ربوبیت درباره ایشان نکنند. سیدالشهدا علیه السلام محبوب خدا و خداوند محبوب آن حضرت است و درک این رابطه ظریف را هر نامحرمی نمی تواند. امام حسین علیه السلام همه چیز خود را در راه خدا داد و بالاترین مراتب رضای الهی را نصیب خود ساخت تا این شیوه، درسی برای پیروان آن حضرت شود که در برابر بلا یا صبوری کنند و رنج های خود را به حساب خدا بگذارند و در طریق بندگی خدا ثابت قدم گام زنند.

1) راضی شدن پیامبر و حضرت زهرا به قضای الهی درباره سیدالشهدا علیه السلام

اشاره

در وصیّتی که از جانب خدا آمده بود، به امام حسین علیه السلام ابلاغ شد که خداوند درباره ایشان به چه چیز راضی و خشنود است. اما این بحث، نکته لطیفی دارد که در بعضی روایات به آن اشاره شده است و آن این که:

خداوند، قبل از این ماجرا، رضایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم و حضرت زهرا علیها السلام را جلب نموده بوده است. (1)

خداوند به حدّی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و اهل بیت او علیهم السلام را دوست می داشته که قبل از ابلاغ به امام حسین علیه السلام درباره این که بهتر است چه کنند، ابتدا رضایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم و رضایت حضرت زهرا علیها السلام را جلب کرده است. گویی خدا نمی خواسته کاری انجام دهد که مورد 8.

ص: 147

رضای حبیبانش نباشد.

این، رابطه بسیار لطیفی بین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خدا را می‌رساند. یعنی خدا آن قدر پیامبرش را دوست می‌داشته که تا قبل از احراز رضایت ایشان نسبت به این که بر سر اهل بیتش چه بیاید، حکم و ابلاغی به آن‌ها نکرده است. البته تقدیر کرده بوده، ولی قبل از این که ابلاغ شود، به خصوص از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیها السلام، متعدّد جلب رضایت شده است.

## 1-1 اعلام واقعه، قبل از تولّد امام حسین علیه السلام

### 1-1-1 اخبار الهی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیها السلام

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و عرض کرد:

ای محمّد! خدا به تو سلام می‌رساند و تو را به فرزندی، که از حضرت زهرا علیها السلام به دنیا می‌آید، بشارت می‌دهد که بعد از تو امتت او را به قتل می‌رسانند.

این خبری بود که طبق تقدیرات الهی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

يَا جَبْرَائِيلُ وَعَلَى رَبِّي السَّلَامُ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ يُؤَلَّدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي.

ای جبرئیل! سلام مرا به خدا برسان من نیاز به فرزندی ندارم که از فاطمه متولّد شود اما امتم بعد از من او را بکشند.

در ادامه امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

ص: 148

فَعَرَجَ جِبْرَائِيلُ ثُمَّ هَبَطَ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ.

جبرئیل به آسمان رفت و دوباره برگشت و باز همان پیغام را آورد. باز هم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمایش خود را به جبرئیل تکرار فرمودند:

يَا جِبْرَائِيلُ وَعَلَى رَبِّي السَّلَامُ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي.

ای جبرئیل! سلام مرا به پروردگام برسان من به فرزندی که اتمم بعد از من او را بکشند، نیاز ندارم.

### 2-1-1) کسب رضای نبوی و فاطمی با «قرار دادن نسل ائمه از سیدالشهدا علیه السلام»

دوباره جبرئیل به آسمان رفت و بار سوم که آمد عرض کرد:

يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ يُعْرِضُكَ السَّلَامُ وَيُبَشِّرُكَ أَنَّهُ جَاعِلٌ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَالْوَلَايَةَ وَالْوَصِيَّةَ.

ای محمد! خداوند به تو سلام می رساند و بشارت می دهد که در ذریه و فرزندان او، امامت و ولایت و وصیت را قرار می دهد.

این جا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اکنون راضی شدم».

خدا پاداش و اجری برای این مصیبت به پیامبرش ابلاغ می کند تا جلب رضایت او شود. این مهم است که خدا نمی خواسته بدون رضایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین تقدیری را حکم و ابلاغ کند، از بس که پیامبرش را دوست داشته است.

حالا نوبت حضرت زهرا علیها السلام است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای فاطمه علیها السلام، پیغام فرستادند و به ایشان فرمودند:

أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُنِي بِمَوْلُودٍ يُؤَلِّدُ مِنْكَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي.

خداوند به من مولودی را بشارت می دهد که از تو به دنیا می آید، اما اتمم بعد از من او را می کشند.

حضرت زهرا علیها السلام نیز عرضه داشتند:

لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ يُؤَلِّدُ مِنِّي تَقْتُلُهُ أُمَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ.

[پدر جان!] به فرزندی که از من متولد شود و اتمت شما بعد از شما او را بکشند، نیازی ندارم.

این بار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی حضرت زهرا علیها السلام پیغام فرستادند:

أَنَّ اللَّهَ جَاعِلٌ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَالْوِلَايَةَ وَالْوَصِيَّةَ.

خداوند امامت و ولایت و وصایت را در فرزندان او قرار می دهد.

این جا بود که حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشتند: «راضی شدم».

یعنی همان چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را راضی می کرد، حضرت زهرا علیها السلام را هم راضی می کرد.

### 3-1-1) غمزگی حضرت زهرا علیها السلام در هنگام حمل امام حسین علیه السلام

سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت می فرمایند:

(فَحَمَلَتْهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي). (1)(2)ت.

ص: 150

1- احقاف/15.

2- بحار الانوار، ج44، ص232، ح17، به نقل از کامل الزیارات.

مادرش او را با کراهت باردار بود و با دشواری او را بدنیا آورد و بارداری و شیر دادن او سی ماه طول کشید، تا این که فرزند به نیروی جوانی رسید [و بلوغ یافت] و چهل ساله شد آن گاه عرض کرد: «پروردگارا، به من توفیق عنایت فرما تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی فرموده ای شکرگزار باشم و اعمالی شایسته انجام دهم که موجب رضای تو باشد و نیز به من فرزندان صالح عنایت فرما»

یعنی حضرت زهرا علیها السلام امام حسین علیه السلام را با وجود ناراحتی از مصیبت ایشان باردار شدند. ولی این ناراحتی را پذیرفتند.

در فرمایش دیگری امام صادق علیه السلام می فرمایند:

جبرئیل خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم سلام بر تو، آیا شما را به پسری بشارت بدهم که امتتان بعد از شما او را می کشند؟ ابتدا فرمود: نیازی به او ندارم. جبرئیل به آسمان رفت. بار دوم برگشت و همان سخن را تکرار کرد. باز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نیازی به او ندارم. باز به آسمان رفت بار سوم برگشت و همان جمله را تکرار کرد. باز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حاجتی به او ندارم. [بعد از سه بار] سپس جبرئیل عرض کرد: پروردگرم وصایت را در نسل او قرار می دهد. در این جا پذیرفتند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نزد حضرت زهرا علیها السلام رفتند و فرمودند: جبرئیل به نزد من آمد و مرا به پسری بشارت داد که امتم بعد از من او را می کشند. حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: من نیازی به این [فرزند] ندارم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پروردگار من وصیت را در



نسل او قرار می دهد. این را که فرمودند، حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: در این صورت باشد. و خداوند این آیه را در این جا نازل فرمود:

(حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا). (1)

به سبب این که جبرئیل به ایشان قتل این مولود را خبر داده بود، حملش را کراهت داشت. و به این دلیل که ایشان قرار بود کشته شود حضرت زهرا علیها السلام با کراهت ایشان را حمل فرمود و با کراهت وضع حمل نمود. (2)

غم و اندوه این دو بزرگوار به معنای نارضایتی ایشان نیست. خیلی وقت ها کراهت در مقابل رضایت است اما در این جا «کراهت» یعنی «ناراحتی» نه «نارضایتی». یعنی مادر از بابت مصیبت، غمناک است. غم و اندوه هست. نه این که نارضایتی در میان باشد.

خدا آن قدر این ها را عزیز می داشت که تا قبل از این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیها السلام راضی شوند چنین حکمی را ابلاغ نکرد و تقدیرش را قطعی ننمود. بلکه اول رضایت ایشان را جلب کرد و البته در مرحله بعد رضایت خود سیدالشیخ هدا علیه السلام هم جلب شد. مثل این است که شما برای کسی که خیلی برایتان عزیز است تصمیمی بگیرید که این تصمیم باعث می شود او ناراحت شود. ابتدا آن را به خودش می گوید که فکر نکنند شما به او توجهی ندارید. او اول راضی نمی شود ولی شما طوری رضایتش را جلب می کنید تا این که تصمیمتان را عملی کنید. ت.

ص: 152

1- احقاف/15.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 233، ح 18، به نقل از کامل الزیارات.

خدا در این قضیه همین طور عمل کرده است. حکمی نکرده که اهل بیت علیهم السلام بخواهند یا نخواهند، چاره ای جز پذیرفتن نداشته نباشند. از آن ها می پرسد: «راضی هستید یا نه؟» و بعد پاداش هایی معین می فرماید تا ایشان راضی شوند.

## 2-1) اعلام واقعه در دوران حمل امام حسین علیه السلام و پس از ولادت ایشان

دو حدیث بعد در بابی آمده که عنوانش جالب است:

ما عَوَّضَهُ اللهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِشَهَادَتِهِ.

آن چه که خدا در عوض شهادت سیدالشهدا علیه السلام به ایشان عنایت کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

وقتی حضرت زهرا علیها السلام به امام حسین علیه السلام باردار شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دخترشان فرمودند: خدا به تو پسری بخشیده است اسمش حسین علیه السلام است و امت من او را می کشند. حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشتند: من نیازی به این فرزند ندارم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدای عزوجل وعده ای در مورد ایشان با من فرموده است. حضرت زهرا علیها السلام پرسیدند: چه وعده ای؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدا وعده فرموده که امامت را بعد از او در فرزندانش قرار دهد. در این جا حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشتند: من راضی شدم. (1)8.

ص: 153

آن حضرت در حدیث دیگری فرمودند:

وقتی که حضرت زهرا علیها السلام امام حسین علیه السلام را به دنیا آورد، پدرشان به ایشان خبر داد که امّت او در آینده فرزندش را خواهند کشت. حضرت زهرا علیها السلام به پدر عرض نمود: «من نیازی به این فرزند ندارم». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «خدای عزوجلّ به من خبر داده است که ائمه را از فرزندان او قرار داده است». حضرت زهرا علیها السلام عرض کردند: ای رسول خدا! راضی شدم. (1)

### 3-1 اعلام واقعه در هنگام خردسالی آن حضرت

#### 1-3-1 نفرین نبوی صلی الله علیه و آله و سلّم بر قاتلان امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

روزی مادر، امام حسین علیه السلام را در آغوش گرفته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم ایشان را از مادرش گرفتند و فرمودند:

لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ سَائِبِكَ وَ أَهْلَكَ اللَّهُ الْمُتَوَازِرِينَ عَلَيْكَ وَ حَكَمَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ أَعَانَ عَلَيْكَ.

خدا قاتل تو را لعنت کند. خدا لعنت کند کسی را که تو را عریان و اهل بیت را غارت می کند. خدا هلاک کند آن کسانی که همدیگر را علیه تو پشتیبانی می کنند، خدا بین من و آن کسانی که علیه تو کمک و یاری می رسانند حکم کند.

وقتی پیامبر عزیزشان را در آغوش می کشند و این طور هم می فرمایند طبیعی است که مادر حسّاس می شود. 7.

ص: 154

---

1- بحار الانوار، ج 44، ص 221، ح 2، به نقل از کمال الدّین، ج 2، ص 87.

حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشتند:

[پدر جان!] چه می فرمایید؟ (منظور از این فرمایشات چیست؟) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

دخترم! آن اذیت و ظلم و خیانت و تجاوزی را که بعد از من و تو برای او اتفاق می افتد را به یاد آوردم.

### 2-3-1) یاد کرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از انصار امام حسین علیه السلام

این جا بود که یادی از سربداران سیدالشهدا علیه السلام کردند:

وَهُوَ يَوْمَئِذٍ فِي عَصْبَةٍ كَانَتْهُمْ نُجُومُ السَّمَاءِ يَتَهَادُونَ إِلَى الْقَتْلِ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مُعَسَّكَرِهِمْ وَإِلَى مَوْضِعِ رِحَالِهِمْ وَتَرَبَّتِهِمْ.

[این فرزند ما] در آن روز در میان گروهی [از یاران خود] است که مانند ستارگان آسمانند. شهادت [آن قدر برایشان ارزشمند است که آن] را به یکدیگر هدیه می دهند. گویی من لشکرگاهشان را می بینم. و جایی که بار و بونه شان را گذاشته و اطراق کرده اند و گویی تربتشان را نظاره می کنم.

حضرت زهرا علیها السلام پرسیدند:

[پدر جان!] این جایی که توصیف می فرمایید کجاست؟ فرمودند:

مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ وَهِيَ دَائِرَةٌ كَرِبٍ وَبَلَاءٍ عَلَيْنَا وَعَلَى الْأُمَّةِ (1) يَخْرُجُ عَلَيْهِمْ شِرَازُ أُمَّتِي لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ شَفَعَ لَهُ مِنْ فَيْتٍ.

ص: 155

---

1- در بعضی از نسخ: «الائمة» آمده است.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ مَا شَفَعُوا فِيهِ وَهُمْ الْمُخَلَّدُونَ فِي النَّارِ.

این جا مکانی است که به آن «کربلاء» گویند و خانه گرفتاری و بلا و مصیبت است بر ما و امت [ما] بدترین [افراد از] امت من بر آن ها خروج می کنند. اگر همه اهل آسمان و زمین برای یکی از آن ها شفاعت کند، شفاعتشان پذیرفته نیست و آنان در آتش جاویدند.

### 3-3-1) گریه آسمانیان و زمینیان بر شهادت امام حسین علیه السلام

حضرت زهرا علیها السلام پرسیدند:

پدرجان، فرزند من کشته می شود؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند؟

نَعَمْ يَا بِنْتَاهُ وَ مَا قُتِلَ قَتَلَتَهُ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ.

بله دخترم. و طوری او را می کشند که قبل از او کسی این گونه کشته نشده باشد است.

در هنگام معراج، خدا درباره طرز کشته شدن امام حسین علیه السلام به پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

تَدْعُوهُ أُمَّتُكَ إِلَى الْجِهَادِ ثُمَّ يَقْتُلُونَهُ صَبْرًا. (1)

امت تو او را به سوی جهاد می خوانند و سپس وی را «قتل صبر» می کنند. 2.

ص: 156

1- بحار الانوار، ج 28، ص 61، باب 2.

این که فرموده اند «هیچ کس به این شکل کشته نشده است» شاید اشاره به همین «قتل صبر» باشد. این اصطلاح یعنی مقتول را دوره نمایند و با ضربه ها و جراحات مختلف روحی و جسمی، ضجر گشش کنند.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وصف مصیبت زدگان آن حضرت فرمودند:

وَيَكِيهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَالْمَلَائِكَةُ وَالْوَحْشُ وَالنَّبَاتَاتُ وَالْبِحَارُ وَالْجِبَالُ وَلَوْ يُؤَذِّنُ لَهَا مَا بَقِيَ عَلَى الْأَرْضِ مُتَنَفِّسٌ وَيَأْتِيهِ قَوْمٌ مِنْ مُجِبِّينَا لَيْسَ فِي الْأَرْضِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَلَا أَقْوَمُ بِحَقِّنَا مِنْهُمْ وَ لَيْسَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ غَيْرُهُمْ أُولَئِكَ مَصَابِيحُ فِي ظُلُمَاتِ الْجَوْرِ وَ هُمْ الشُّفَعَاءُ وَ هُمْ وَارِدُونَ حَوْضِي غَدًا أَعْرِفُهُمْ إِذَا وَرَدُوا عَلَيَّ بِسِيْمَاهُمْ وَ كُلُّ أَهْلِ دِينٍ يَطْلُبُونَ أَيْمَتَّهُمْ وَ هُمْ يَطْلُبُونَنَا لَا يَطْلُبُونَ غَيْرَنَا وَ هُمْ قِوَامُ الْأَرْضِ وَ بِهِمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ.

آسمان و زمین ها بر او گریه می کنند. و فرشتگان و حیوانات وحشی بر او گریه می کنند. گیاهان و دریاها و کوه ها بر او گریه می کنند. و اگر به آن ها اجازه داده شود [آن طور که شایان است برای این مصیبت گریه کنند] بر روی زمین کسی که بتواند نفس بکشد باقی نمی ماند. (مصیبت آن قدر سنگین است که اگر خدا اذن تکوینی دهد، طاقت نمی آورند و تمام جان دارها می میرند.) گروهی از دوست داران ما [برای زیارت] نزد [قبر] او می آیند. که در روی زمین، کسی از ایشان عالم تر به خدا نیست و کسی محکم تر و استوارتر از ایشان، به حق ما قیام نمی کند. و غیر این ها

ص: 157

کسی روی زمین به او (سیدالشهدا علیه السلام) اعتنا و توجه نمی کند. آن ها چراغ هایی در تاریکی های جور هستند و همان ها شفیعان [بارگاہ الهی] هستند. آن ها فردای [قیامت] وارد حوض می شوند و هنگامی که بر من وارد می شوند با قیافه هایشان آن ها را می شناسم. اهل هر دینی پیشوایان خود را می جویند و این ها ما را می طلبند، و غیر ما را طلب نمی کنند. اینان باعث قوام و استواری زمین هستند و به برکت این هاست که باران می بارد.

بعد از آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند، حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشتند:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

و گریستند.

#### **4-3-1) شهادت: بهترین مرگ**

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دختر خود را دلداری داده و فرمودند:

يَا بِنْتَاهِ إِنَّ أَفْضَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ هُمُ الشُّهَدَاءُ فِي الدُّنْيَا بَدَلُوا (أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُعَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا) (1) فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا.

دخترم! بهترین اهل بهشت شهدای در دنیا هستند. این ها در دنیا جان ها و مال هایشان را بذل کرده اند در مقابل این که بهشت برایشان باشد در راه خدا می جنگند هم می کشند و هم کشته 1.

ص: 158

می شوند وعده [خدا] بر این [پاداش] حق است و آن [پاداشی] که نزد خداست از دنیا بهتر است.

سپس فرمودند:

وَمَا فِيهَا قِتْلَةٌ أَهْوَنُ مِنْ مِيتَةٍ وَمَنْ كُتِبَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ خَرَجَ إِلَىٰ مَضْجَعِهِ وَمَنْ لَمْ يُقْتَلْ فَسَوْفَ يَمُوتُ.

در دنیا کشته شدنی ساده تر از مرگ نیست آن کسی که کشته شدن برایش تقدیر شده به سمت آرامگاه خود می رود و آن که کشته نمی شود هم به مرگ طبیعی می میرد.

یعنی: «دخترم! حالا که قرار است انسان بمیرد، چرا به شهادت نرسد؟ حالا که شهدا افضل اهل بهشت هستند، کشته و شهید شدن در راه خدا که بهتر از مرگ طبیعی است». گویی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دخترشان را آماده می کنند که این مصیبت را برای فرزندشان بپذیرند.

دیدیم که در حرکت سیدالشهدا علیه السلام به سمت کوفه که نهایتاً به شهادت ایشان انجامید، برخی برای ایشان خیرخواهی می کردند و بازشان می داشتند. خیلی از این ها فقط دنیا را می دیدند و هم اکنون نیز بسیاری تحلیل ها همین رنگ و بورا دارد. گویی امام حسین علیه السلام باید طوری حرکت کنند که بدنشان سالم بماند و مرگشان به تأخیر بیفتد.

خیلی ساده و عامیانه عرض می کنیم بر فرض مرگشان هم به تأخیر می افتاد بالاخره که بعد از چند سال باید از دنیا می رفتند! اما چرا به مرگ طبیعی؟ حالا که خدا در آینده کار و عمل ایشان یک چنین فضایل و برکاتی را قرار داده، چرا به این شرافت رضایت ندهند؟

نمی خواهیم بگوییم این یک نمایشنامه ای بوده که امام حسین علیه السلام



اجرا کرده اند. واقعاً امام حسین علیه السلام برای هدایت اشرار حرص و جوش خوردند. واقعاً کمال تلاششان را کردند که دست این ها به خون ایشان و اصحاب و یارانشان آلوده نشود. این چنین نبود که خودشان را در لشکر آن ها بیندازند تا کشته شوند. در کمال اختیار و آزادی عمل کردند. عمل دشمنان معصیت بود و نه خدا و نه امام حسین علیه السلام به کار آن ها راضی نبودند. یک لحظه هم سیدالشهدا علیه السلام به این که آن معاصی را آن ها مرتکب شوند تن ندادند.

### 5-3-1) فضایل بی نظیر زوّار و گریه کنندگان امام حسین علیه السلام

سپس این گونه راضی کردن حبیبه خود را ادامه دادند:

ای فاطمه ای دختر محمّد صلیّ الله علیه و آله و سلّم! آیا دوست نداری که فردا در موقف حساب دستوری دهی و در مورد این خلق مورد اطاعت قرار بگیری؟ آیا راضی نمی شوی که پسرت جزو حاملان عرش باشد؟ آیا راضی نمی شوی که [خلایق] نزد پدرت بیایند و از او شفاعت بخواهند؟ آیا راضی نمی شوی که شوهر تو خلیق را در روز عطش از حوض کوثر کنار زند، دوستانش را آب دهد و دشمنانش را دور کند؟ آیا راضی نمی شوی که شوهر تو قسمت کننده آتش باشد، به آتش دستور دهد و او اطاعت کند که هرکسی را او بخواهد از آتش خارج کند و هرکس را بخواهد در آتش نگه دارد؟ آیا راضی نمی شوی که تو به ملائک نگاه کنی در حالی که آن ها افق های اطراف آسمان را پر کرده اند، به تو و به آن چه تو دستور می دهی نگاه می کنند (دست به سینه تو هستند) و به شوهر تو هم نظر می کنند؛ در حالی که شوهر تو نزد

ص: 160

خلایق [ظالم به خود] حاضر شده و با آن ها نزد خدا مخاصمه می کند؟ پس چه می بینی که خدا با قاتلان فرزندان و قاتلان شوهرت چگونه رفتار می کند؛ وقتی که حجّت خدا بر خلایق غالب و پیروز گردد و به آتش دستور داده شود که از او اطاعت کند؟  
آن گاه فرمودند:

أَمَّا تَرْضِينَ أَنْ يَكُونَ الْمَلَائِكَةُ تَبْكِي لِابْنِكِ وَ تَأْسَفُ عَلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ أَمَّا تَرْضِينَ أَنْ يَكُونَ مَنْ أَتَاهُ زَائِرًا فِي ضَمَانِ اللَّهِ وَيَكُونَ مَنْ أَتَاهُ بِمَنْزِلَةٍ مَنْ حَجَّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ وَ اعْتَمَرَ وَ لَمْ يَخُلْ مِنَ الرَّحْمَةِ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَإِذَا مَاتَ مَاتَ شَهِيداً وَ إِنْ بَقِيَ لَمْ تَزَلِ الْحَفَظَةُ تَدْعُو لَهُ مَا بَقِيَ وَ لَمْ يَزَلْ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَ أَمِنَهُ حَتَّى يُفَارِقَ الدُّنْيَا.

آیا راضی نمی شوی که ملائک برای پسر تو گریه کنند و هر چیزی در عالم بر [حال او] او تأسف بخورد؟ آیا راضی نمی شوی که هرکسی به عنوان زائر نزد او بیاید خدا حفاظتش کند و هرکس برای زیارت او می آید به منزله کسی باشد که حجّ خانه خدا به جا آورده و عمره گزارده است؟ و [آیا راضی نمی شوی که] زائر او چشم برهم زدنی خالی از رحمت [حق] نباشد و وقتی می میرد شهید بمیرد و اگر باقی ماند، ملائک حافظ مادامی که زنده است برایش دعا کنند و همواره در حفظ و امن خدا باشد تا این که از دنیا مفارقت کند؟

وقتی این فضایل بی نظیر عرضه شد، حضرت زهرا علیها السلام عرض کردند:

پدر جان! تسلیم و راضی شدم و بر خدا توکل کردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روی قلب دخترشان، روی چشمان نازنینشان دست کشیدند و فرمودند:

«من و شوهر تو و خودت و دو پسرانت در جایگاهی هستیم که باعث روشنایی چشم تو شود و دلت شاد گردد»<sup>(1)</sup>.

می بینیم که حضرت زهرا علیها السلام آن قدر پیش خدا عزیزند که خدا هر طور هست می خواهد مادر به این مصیبت راضی شود. مصیبت هم که قرار است وارد شود باز خدا راضی نمی شود که عزیزانش از این بابت ناراضی باشند. هر طوری هست آن ها را راضی می کند.

### 6-3-1) درجه خاص سیدالشهدا علیه السلام در عوض شهادت ایشان

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حجره ام سلمه بودند به او فرمودند: هیچ کس بر من وارد نشود. امام حسین علیه السلام آمدند در حالی که خردسال بودند. ام سلمه نتوانست جلوی ایشان را بگیرد تا این که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند. ام سلمه به دنبال امام حسین علیه السلام آمد اما دید ایشان روی سینه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و حضرت گریه می کنند. و در دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی است که آن را بالا و پایین می اندازند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ام سلمه فرمودند: الان جبرئیل).

ص: 162

---

1- بحار الانوار، ج 44، ص 264، ح 22، به نقل از تفسیر فرات کوفی (این تفسیر از تفاسیر معتبر شیعه است).

آمد و خبر آورد که او کشته می شود. و این همان خاکی است که حسین بر روی آن به قتل می رسد. این خاک را نزد خودت نگه دار. وقتی این خاک خون شد، بدان که حبیبم کشته شده است. امّ سلمه عرضه داشت: یا رسول الله! از خدا بخواهید که این مصیبت را از شما دفع کند.

امّ سلمه می دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد خدا عزیز است و اگر بخواهد، خدا این مصیبت را دفع می کند. امّا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

قَدْ فَعَلْتُ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيَّ أَنَّ لَهُ دَرَجَةً لَا يَنَالُهَا أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَأَنَّ لَهُ شِيعَةً يَشْفَعُونَ فَيَشْفَعُونَ وَأَنَّ الْمَهْدِيَّ مِنَ وُلْدِهِ.

من چنین کردم، ولی خدای عزّوجلّ به من وحی فرمود که [در عوض تحمّل این مصیبت] برای او (امام حسین علیه السلام) درجه ای است که هیچ یک از آفریدگان به آن نمی رسد و او شیعیانی خواهد داشت که شفاعت می کنند و شفاعتشان مورد قبول قرار می گیرد و مهدی علیه السلام نیز از فرزندان اوست.

و در پایان مژده دادند:

فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ مِنَ أَوْلِيَاءِ الْحُسَيْنِ وَ شِيعَتِهِ هُمْ وَ اللَّهُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (1)

خوشا به حال آنان که از دوستان و شیعیان حسین علیه السلام هستند. قسم به خدا این ها کسانی اند که در روز قیامت رستگار می شوند.

ابتداء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این رنجها را نمی خواستند، ولی خدا وحی 5.

ص: 163

می کند که اجر این مصیبت درجه ای است که احدی به آن نمی رسد. اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باز هم رضا نمی دادند خداوند هم مستجاب می فرمود. ولی به بهای این همه فضیلت، شهادت حبیبشان را پذیرفتند. این تعبیر شاید شایسته نباشد ولی گویی یک نوع معامله میان خدا و اولیایش انجام می شود. خدا عوضی قرار می دهد تا در برابر این پاداش ها و اجرهای الهی، اهل بیت علیهم السلام به این امر راضی شوند و تا ایشان راضی نمی شوند خدا تقدیر را قطعی نمی کند.

### 7-3-1) شاخص ترین پاداش های الهی به سیدالشهدا علیه السلام

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَوَّضَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ وَ الشُّفَاءَ فِي تَرْبَتِهِ وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ جَائِيًا وَ رَاجِعًا مِنْ عُمْرِهِ. (1)

خدای متعال در عوض قتل امام حسین علیه السلام امامت را در نسلش و شفا را در تربتش و اجابت دعا را نزد قبر او قرار داد. و همچنین مدت زمان زیارت زائران او، چه در هنگام رفتن و چه برگشتن، جزو عمرشان حساب نمی شود.

اگر با همه این عطاها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جدّ می خواستند که این مصیبت رد شود، خدا رد می کرد. از بس که ایشان و اهل بیتشان عزیزند. از آن سو چون رضای خدا برای آن ها از همه چیز مهم تر بود و دیدند 1.

ص: 164

خدا به این راضی است و به خاطر رضایتی که دارد این پاداش ها را قرار داده است، راضی شدند و پذیرفتند. در واقع مهم برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیها السلام، رضایت خدا بوده است.

توجه شود که پاداش به خودی خود اصالت ندارد. این پاداش ارزنده است چون رضایت خدا در آن است. از این عطایا معلوم می شود برای خدا محبوبیت ویژه ای دارد که امام حسین علیه السلام پای این قضیه بایستند، به شهادت تن دهند، تسلیم این رضایت الهی بشوند و این مصیبت ها را به جان بخرند تا خدا این پاداش ها را در عوض آن قرار دهد و لذا ایشان هم پذیرفتند.

## 2) گوشه ای از عبادات سیدالشهدا علیه السلام

### اشاره

حال بینیم وقتی امام حسن علیه السلام فهمیدند خدا به این راضی است، چه کردند. واقعاً عاجزیم از این که بگوییم چه کردند. ما کوچک تر از این هستیم که عظمت عبادت هایی که سیدالشهدا علیه السلام در این راه انجام دادند را بیان کنیم. فقط گوشه ناچیزی از آن را بیان می کنیم.

از کتاب «خصایص الحسینیه» نقل می کنیم. از کسی که خودش شیفته و عاشق است و به قول معروف خود اهل این طریقت است. اوست که باید برای ما بگوید.

### 1-2) رضا و صبر

در اوایل این کتاب، مرحوم شیخ جعفر شوشتری عبادات قلبی سیدالشهدا علیه السلام را نام می برند.

ص: 165

دوازده عبادت قلبی را ذکر می کنند. ما به برخی از آن موارد اشاره می کنیم که ببینید این عبادت هاست که عظمت امام حسین علیه السلام را نمایان می کند.

یکی از عبادات آن حضرت، «رضا» است. ایشان می فرماید:

حضرت سیدالشهدا علیه السلام در بالاترین درجات رضایت بودند. خودشان فرموده اند:

رَضِيَ اللهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ. (1)

رضای خدا، رضای ما اهل بیت است.

ایشان به بزرگ ترین مصیبت ها راضی شدند و به این که اعضای بدنشان قطعه قطعه شود؛ یا به جراحت و زخم شدن آن و یا به این که تن شریفشان کوبیده و له شود. این جمله را از امام حسین علیه السلام نقل می کنند که معروف است وقتی امام حسین علیه السلام می خواستند از مکه خارج شوند فرمودند:

كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعُهَا عُسْلَانُ الْفَلَوَاتِ، بَيْنَ التَّوَاوِيسِ وَكِرْبَلَاءَ. (2)

گویی می بینم قطعه های بدن من را گرگ های بیابان بین نوایس و کربلا تگه تگه می کنند. (3)

از مواردی که ذکر کرده اند صبر آن حضرت است. صبر مقام بالایی است. ایشان می فرماید: 5.

ص: 166

---

1- بحار الانوار، ج 44، ص 367.

2- اللّهُوف، ص 60.

3- الخصائص الحسينية، ص 35.

صبر، مناط مقام ائمه عليهم السلام است. قرآن می فرماید:

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا). (1)

ما از آن ها امامانی قرار دادیم که به سوی امر ما هدایت می کنند چرا که اهل صبر بودند.

و روایت می آورند که:

خدای متعال در شب معراج به پیامبرش وحی کرد که خدا تو را به سه چیز امتحان می کند تا این که ببیند صبرت چه قدر است. یکی جوع و گرسنگی که فقرای امت را باید بر خودت ترجیح دهی. دوم تحمل اذیت و تکذیب و هراس شدید و این که باید جانب را در راه خدا بگذاری و با جان و مال با اهل کفر و نفاق جهاد کنی و درد و جراحت جنگ را به جان بخری. سوم مصیبتی است که از اهل بیت علیه السلام به تو وارد می شود. این مصیبت، هم درباره برادرت امیرالمؤمنین علیه السلام است هم دختری و هم دو فرزندت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشتند: انا لله و انا الیه راجعون. (2)

مرحوم شیخ جعفر بعد از نقل این روایت می فرماید:

در این پیمان خدا که «باید صبر کنی» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به همه مصائب صبر فرمود اما در مورد حسین علیه السلام در مقاطع مختلف عمرش نتوانست گریه نکند.

و توضیح می دهند:

این که نتوانستند گریه نکنند، منافات با صبر ندارد. بلکه گریه، لازمه شفقت و رقت قلب است... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه از 2.

ص: 167

1- سجده/24.

2- کامل الزیارات، ص 332.



حسینش یاد می کرد یا او را می دید، گریه بر ایشان غلبه می کرد. و به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: این پسر مرا بگیرد. امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسین علیه السلام را می گرفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زیر گلوی او را می بوسیدند. امام حسین علیه السلام می پرسید: «پدر جان! چرا گریه می کنید؟» می فرمود: «پسرکم! من جاهای شمشیر که به بدن تو برخورد می کند را می بوسم» (1)

ایشان هرگاه می دیدند که حسینشان خوش حال است گریه می کردند، اگر می دیدند غم ناک است گریه می کردند. اگر می دیدند لباس جدید و تازه ای به تن دارد گریه می کردند. امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسین علیهم السلام هم گریه می کردند. (2)

اما صبر خود امام حسین علیه السلام چه بود؟ چنان بود که در زیارت ناحیه عرض می کنند:

قَدْ عَجِبْتَ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ. (3)

فرشتگان آسمان ها از صبر تو به شگفت افتاده بودند.

بعد مصیبت عجیبی را مرحوم شیخ در این جا ذکر می کنند. (4) می فرمایند:

یک مقدار فکر کن در احوال او و تصور کن. افتاده است روی بیابان داغ در حالی که به اعضای بدنش جراحت وارد شده است. آن قدر تیر و نیزه خورده که معلوم نیست تعدادش چه قدر است. فرق سر ایشان 9.

ص: 168

---

1- کامل الزیارات، ص 70.

2- الخصائص الحسينية، ص 38.

3- بحار الانوار، ج 101، ص 239.

4- الخصائص الحسينية، ص 39.

شکافته شده، پیشانی اش شکسته، سینه اش در اثر تیرها له شده و از تیر سه شعبه سینه اش سوراخ شده. تیری در گلوگاه اوست، تیری زیر چانه اوست، تیری به حلق او اصابت کرده است. جگرش از تشنگی سوخته، لب هایش از تشنگی خشک شده است، قلبش از دیدن شهدا آتش گرفته، بچه هایش از یک طرف دیگر باعث دل شکستگی او شده اند، در اثر ضربه زرعه بن شریک کف دست ایشان قطع شده، نیزه به پهلویش خورده، سر و محاسنش از خون او خضاب شده، استغاثه و فریاد طلبی خانواده اش بلند است و او می شنود، شماتت دشمن را می شنود و وقتی چشم باز می کند می بیند که بعضی از کشته شده ها روی بعضی دیگر افتاده اند. با همه این حرف ها در آن حال یک آه نکشید و یک قطره اشک نریخت. فقط عرضه داشت:

صَبْرًا عَلٰی قَضَائِكِ يَا رَبِّ لَا- اَله سِوَاکِ يَا غِيَاثَ الْمَسْتَغِيْثِيْنَ مَالِي رَبُّ سِوَاکِ وَلَا مَعْبُوْدٌ غَيْرُکَ صَبْرًا عَلٰی حُكْمِکَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ. (1)

ای پروردگرم! بر قضای تو صبر می کنم. معبودی جز تو نیست ای فریادرس فریادخواهان! من پروردگاری جز تو و معبودی غیر تو ندارم. بر حکم تو صبر می کنم ای فریادرس آن که برایش فریادرسی نیست!

این همان صبری است که ملائک از آن تعجب می کنند. عبادت را ببینید! صبر و رضایت را ببینید.

ص: 169

---

1- موسوعة کلمات الامام الحسين، ج 1، ص 510 به نقل از مقتل الحسين (مقرّم) و ینابيع المودّة.

امام جواد علیه السلام از پدرانش از امام سجّاد علیه السلام نقل می فرمایند:

وقتی که کار بر حسین بن علیّ علیهما السلام سخت شد، آن هایی که همراه او بودند به او می نگریستند می دیدند حال آن حضرت خلاف حال بقیه است. وقتی کار شدیدتر می شد رنگ آن ها عوض می شد. بدن هایشان می لرزید، دل هایشان می تپید و در هراس می افتاد. امّا خود ابی عبدالله و بعضی از همراهان خاصّ ایشان، رنگ بدنشان نورانی شده بود. جوارحشان، سکون و نفس و جانشان آرامش داشت.

یعنی در اوج مصیبت، مقام اباعبدالله و خصیصین حضرت به جایی می رسد که صورت و بدنشان نورانی تر و آرامششان بیش تر می شود. چون می بینند که لحظه به لحظه به آن وعده ای که با خدا کرده اند و خدا به آن راضی است، عمل می کنند و به آن نزدیک می شوند.

این دو حالت ضد را چگونه با هم جمع کردند؟ هم ناراحتی و رنج مصیبت را، که هم صبر می طلبد و هم آرامش روحی را. شدت این رنج ها در زمانی است که اشقیای می خواستند به اهل بیتشان حمله کنند و خیام را غارت نمایند. امّا ایشان با غیرت و صف ناشدنی شان باز هم تحمل می فرمودند. این مقام، مقام بزرگی است.

حضرت ادامه می دهند که:

بعضی [اصحاب آن حضرت] به بعضی دیگر می گفتند: نگاه کنید که حسین بن علیّ علیهما السلام از مرگ باکی ندارد.

این نیست مگر به خاطر آن مقام رضا و بالاترین سطح رضا که امام حسین علیه السلام داشتند. و همه این ها امتحان رضای آن حضرت بود.

این جا امام حسین علیه السلام به اصحابشان فرمودند:

صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَبْكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَا يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ. (1)

ای فرزندان کرام صبر کنید. مرگ نیست مگر پلی که شما را از ناراحتی و رنج به سوی بهشت پهناور و نعیم دائمی می برد. پس کدام یک از شما کراهت دارد که از زندان به قصر منتقل شود؟ و مرگ برای دشمنانتان نیست مگر مانند کسی که از قصر به زندان و عذاب می رود.

پس دو حالت ضد هم به خاطر مقام رضا در آن حضرت جمع شده بود و این عظمت مقام حضرت را می رساند.

به هر طریق ما نمی توانیم عظمت عبادتی را که سیدالشهدا علیها السلام در این امر از خود نشان داد، ترسیم کنیم و بفهمیم و فقط یکی دو مصداق آن را عرض کردیم. عظمت همین ها را اگر بفهمیم شاید تصدیق کنیم که امام حسین علیه السلام چه کرد و چه طور بندگی خودش را در پیشگاه خدا اظهار نمود.

### 2-3) انگیزه های گریه بر سیدالشهدا علیه السلام

مرحوم شیخ دو نوع انگیزه برای گریه بر سیدالشهدا علیه السلام مطرح می کنند: یکی «باطنی و درونی» و دیگری «خارجی». ر.

ص: 171

---

1- بحار الانوار، ج 44، ص 297، ح 2، به نقل از معانی الاخبار.

درباره انگیزه های خارجی می گویند امور خارجی که گریه می آورد ده چیز است. سپس برای هر مورد در کتاب خود شواهدی را هم ذکر کرده اند از جمله:

1- شنیدن اسم حضرت.

2- سخن گفتن از آن حضرت. نقل کرده اند وقتی که حضرت آدم و حضرت زکریا علیهما السلام نام حسین علیه السلام را بر زبان جاری کردند، گفتند قلب ما می شکند و اشک ما جاری می شود. (1)

3- نگاه به آن حضرت.

4- نگاه کردن به مدفن و حرم حضرت.

5- دست زدن به بدن ایشان و بوسیدن آن حضرت.

در این باره می گویند:

مصداقش این که جدّ گرامی شان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مواضع متعددی از این سبب به گریه افتاد. حسین علیه السلام را به آغوش می کشید و زیر گلوی او را می بوسید و گریه می کرد. بالای قلبش را می بوسید و گریه می کرد. پیشانیش را می بوسید و گریه می کرد. دندان هایش را می بوسید و گریه می کرد. از بالا تا پایین بدنش را می بوسید و گریه می کرد. ابی عبدالله عرض می کرد: پدرجان، چرا گریه می کنید؟ می فرمود: همه این جاهایی را که می بوسم، جای برخورد شمشیر است. برای همین گریه می کنم.

اگر کسی از ایشان می پرسید: چرا وقتی دندان های او را می بوسید گریه می کنید؟ می فرمود: این همان دندان هایی است که چوب خیزران 8.

ص: 172

---

1- بحار الانوار، ج 44، ص 245؛ بحار الانوار، ج 14، ص 178.

به آن خواهد خورد. آن روزی که ابن زیاد به خنده می افتد، من به خاطر خنده ابن زیاد است که می گریم.

اگر کسی می پرسید که چرا بالای قلب ایشان را می بوسید؟ می فرمود: این همان جایی است که تیر سه شعبه خواهد خورد.

خواهرش زینب زمانی خواست آن جاهایی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوسیده ببوسد، اما نتوانست. برای این که اعضایشان مجروح بود. عضو سالمی در بدنش نبود. خصوصاً بعد از آن که اسم ها آمده و بدن را له کرده بودند. اگر آن اسب ها را هم روی بدن ها نتازانده بودند، از کثرت تیر و شمشیر و نیزه در بدنش چیز سالم باقی نگذاشته بودند. همه عضوها از هم جدا و قطعه قطعه شده بود.

خاک عالم به سرم کز اثر تیر و سنانجای یک بوسه من در همه اعضای تو نیست

بعد می فرمایند:

نه، زینب نتوانست آن جاهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوسیده است را ببوسد، اما یک موضع از بدن او را بوسید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست ببوسد و آن گلوی بریده حضرت بود. آن جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظاهرش را بوسیده بود باطن آن رگ های بریده را بوسید. به همین جهت بود که وقتی صورتش را گذاشت روی گلوی بریده برادر با صدای بلند ندا کرد:

انّ هذا حسینٌ مقطّع الاعضاء و منحورٌ بالقفا.

این حسین است که اعضایش جدا شده و سرش از قفا و پشت گردن بریده شده است.

مرحوم شیخ جعفر می گویند: من نمی دانم زینب علیها السلام از کجا فهمید

که سر از پشت گردن بریده شده است. و احتمالاتی را مطرح می کند:

یک احتمال این است که بگوییم آن زمان که سر برادر را می بردند ایشان مشاهده می کرده است. اما این خلاف روایات است. چون حضرت به خواهرشان فرمودند از خیمه بیرون نیا و بعید است که ایشان خلاف امر برادر کنند.

احتمال دوم این است که از مردم این مطلب را شنیده باشند. و این هم بعید است.

احتمال سوم را ترجیح می دهند. این که خود حضرت زینب علیها السلام این مطلب را استنباط کرده باشند. ایشان وقتی بدن شریف برادر را دید، بدن طوری بر روی زمین افتاده بود که یقین کرد سر را از پشت گردن بریده اند. وقتی دید با صورت روی زمین افتاده از آن جا این را فهمید. آن وقت مصیبت از اصل کشته شدن، سنگین تر شد. (1)

بارالها! به حق این صورت خاک آلوده و سر بریده و تن خرد شده، انتقام این خون را زودتر از زود از نامردمان بگیر و ما را برای یاری منتقم این خون مطهر توفیق عنایت فرما!

### جمع بندی و نتیجه گیری فصل پنجم

قدر و منزلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت صدیقه طاهره علیها السلام نزد خداوند چنان والاست که خداوند پیش از مقدر کردن شهادت امام حسین علیه السلام و اسارت اهل بیتشان، نخست جدّ و مادر والامقامشان را نسبت به این سرنوشت راضی می فرماید. جالب است که این دو6.

ص: 174

بزرگوار نخست از پذیرش چنین مصیبتی ابا داشته اند. به همین خاطر خداوند متعال محبوب های خود را با دادن اجر و پاداش های گران سنگی نسبت به این امر راضی می کند. از جمله آن که: «مقام شفاعت وسیعی به اهل بیت علیهم السلام و شیعیان شان می دهد و دست ایشان را در این زمینه باز می گذارد»، «به زوار سیدالشهدا علیه السلام عنایات ویژه می فرماید»، «تربت سیدالشهدا علیه السلام را شفا بخش می گرداند» و «اوصیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا امام عصر علیهم السلام را از نسل سیدالشهدا علیه السلام قرار می دهد». این ها حاصل صبر عجیب امام حسین علیه السلام و رضای ایشان به خواست الهی است که خود نمایانگر فتح قله های عبودیت توسط آن بزرگوار می باشد.

غرض ما از طرح این بحث این بود که گوشه ای و مختصری از آن چه اتفاق افتاده را رصد کنیم تا اولاً از تحلیل های غلط و نادرست در امان باشیم، ثانیاً مقداری از پشت پرده ها هم که در روایات برای ما گفته اند را بدانیم تا ارادتمان به سیدالشهدا علیه السلام بیشتر شود و در نهایت معرفتمان به خدا افزوده گردد. معرفت خدا آن قدر اهمیّت داشته و دارد که می بینیم چه کسانی در این راه به چه فداکاری هایی افتاده اند. امید که خدا در این امتحان بندگی، ما را در تاسی به پیشوایانمان روز به روز موفق تر و سربلندتر بگرداند.

الحمد لله ربّ العالمین

و صلی الله علی محمد و آله الطّاهرین.





1- قرآن کریم

2- اثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ابوالحسن مسعودی (م 346 هـ ق)، انتشارات انصاریان.

3- الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، نشر مرتضی، مشهد مقدس، 1403 هـ ق.

4- اختیار الرجال (رجال الکشی)، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی، انتشارات دانشگاه مشهد، 1348 هـ ق.

5- الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان ملقب بالمفید، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم 1413 هـ ق.

6- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر (م 463 هـ ق) تحقیق محمد البجاوی، بیروت، دارالجمیل، 1412 هـ ق.

7- الامالی، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی الملقب بالصدوق، ترجمه: آیت الله کمره ای، انتشارات کتابخانه اسلامی، 1362 هـ ش.

8- الامامة و السّياسة (المعروف بتاريخ الخلفاء)، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبه الدّينوري (م 276 هـ\_ق)، تحقيق علي شيري، دار الاضواء، بيروت، 1410 هـ\_ق.

9- البداية والنهاية، ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدّمشقي (م 774 هـ\_ق)، دارالفكر، بيروت، 1407 هـ\_ق.

10- انساب الأشراف، احمد بن يحيى بن جابر البلاذري (م 279 هـ\_ق)، تحقيق سهيل زركار ورياض زركلي، دارالفكر، بيروت، 1417 هـ\_ق.

11- بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلّى الله عليه وآله وسلم، محمد بن حسن صفّار، محقّق: كوچه باغي، محسن بن عبّاس علي، مكتبة آيت الله مرعشي النّجفي، قم، 1404 هـ\_ق.

12- تاريخ طبري (تاريخ الامم و الملوك)، ابو جعفر محمد بن جرير الطّبري (م 310 هـ\_ق)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار التّراث، بيروت، 1387 هـ\_ق.

13- تاريخ يعقوبي، احمد بن ابي يعقوب بن جعفر بن وهب (م 252 هـ\_ق)، دار صادر، بيروت.

14- تفسير العيّاشي، محمد بن مسعود عيّاشي، چاپخانه علميّة تهران، 1380 هـ\_ق.

15- تفسير عليّ بن ابراهيم القمّي، عليّ بن ابراهيم القمّي، مؤسسه دارالكتب قم، 1404 هـ\_ق.

16- تلخيص الشّافعي (تلخيص كتاب «الشّافعي») لعلم الهدى السيّد المرتضى، ابو جعفر محمد بن حسن طوسي، انتشارات محبّين، 1382 هـ\_ق.

17- الخصائص الحسينية، آية الله شيخ جعفر شوشتری، منشورات المطبعة الحيدرية، نجف 1369 هـ.ق.

18- جلاء العيون، محمد باقر مجلسي، انتشارات سرور.

19- راز پنهانی و رمز پیدایی، دکتر سيد محمد بنی هاشمی، نشر نیک معارف، تهران، 1388 شمسی.

20- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، 1404 هـ.ق.

21- شرح نهج البلاغه، میثم بن علی بن میثم بحرانی، دفتر نشر الكتاب، 1362.

22- الصراط المستقیم الی مستحقى التقدیم، ابی محمد علی بن یونس نباطی بیاضی عاملی (م 877 هـ)، مكتبة المرتضوية، 1384 قمری.

23- الطبقات الكبرى، محمد بن سعد بن منيع الهاشمی البصرى (م 230)، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمیة، بیروت، 1410 هـ.ق.

24- الكافي، محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، 1365 هـ.ش.

25- کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه قمی، انتشارات مرتضویة، نجف اشرف، 1356 هـ.ش.

26- الكامل فی التاريخ، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکرّم المعروف بابن الاثیر (م 360 هـ.ق)، دار صادر، بیروت، 1385 هـ.ق.

27- کمال الدین، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسين بن بابويه القمي الملقب بالصّدوق، انتشارات دارالکتب الاسلامیة، قم، 1395 هـ.ق.

ص: 179

- 28- اللّهُوف على قتلى الطّفوف، رضیّ الدین ابوالقاسم علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن طاووس، انتشارات جهانی، تهران، 1348 هـ\_ش.
- 29- مجموعه رسائل اعتقادی، علامه محمّد باقر مجلسی، تحقیق سیّد مهدی رجایی، انتشارات آستان قدس رضوی، 1376 هـ\_ش.
- 30- مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرّسول، محمّد باقر مجلسی، مصحّح: هاشم رسولی محلاتی، دار الکتب الاسلامیّة، تهران، 1404 هـ\_ق.
- 31- المسائل العکبریّه، محمّد بن محمّد (المفید)، کنگره شیخ مفید، قم، 1413 هـ\_ق.
- 32- المستدرک علی الصّحیحین، محمّد بن عبدالله حاکم نیشابوری، دارالکفر، بیروت، 1397 هـ\_ق.
- 33- مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری (محدّث نوری)، مؤسسه آل البيت لاحیاء التّراث، 1408 هـ\_ق.
- 34- مقاتل الطّالبيين، ابی الفرج علیّ بن الحسین الاصفهانی (م 356 هـ\_ق)، تحقیق سیّد احمد صقر، دارالمعرفه، بیروت.
- 35- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، میرزا حبیب الله هاشمی خویی تصحیح سیّد ابراهیم میانجی، مکتبه الاسلامیّة، تهران، 1358.
- 36- موسوعة کلمات الامام الحسین: معهد تحقیقات باقر العلوم، دارالمعروف، قم اردیبهشت 1374.
- 37- نهج البلاغه، السیّد الشّریف الرّضی، نسخه صبحی صالح، انتشارات دار الهجرة، قم.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

